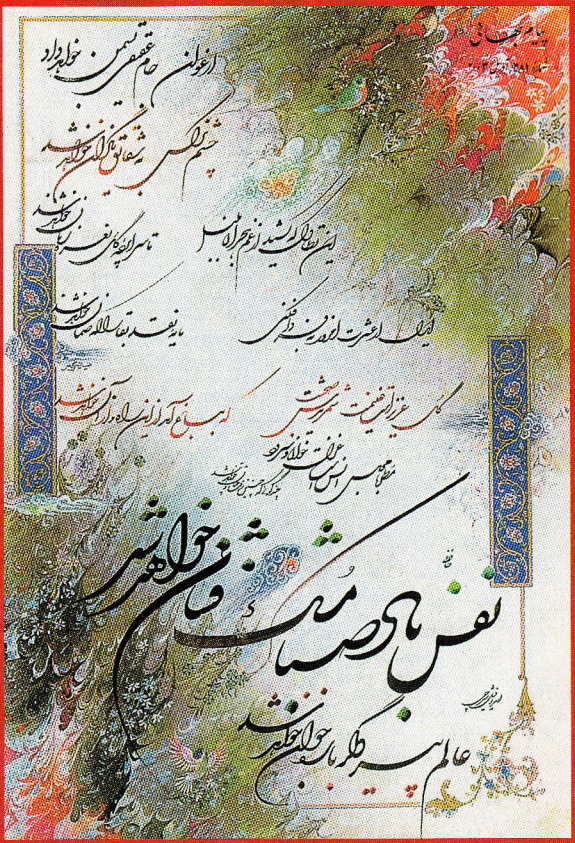
نفس‌های صبا مشک‌فشان خواهد شد

یادداشت ماه

یکصد و چهل سال پیش در چنین ماهی واقعهٔ رضوان یعنی اعلام امر حضرت بهاءالله در باغ نجیب‌پاشا در بغداد رخ داد که عالم بهائی بزرگداشت آن را گرامی می‌دارد. اتفاقا در همین ماه چند جشن دینی مهم دیگر نیز برگذار می‌شود:

- بودائیان در هشتم آوریل جشن تولّد بودا را می‌گیرند که ۵۶۵ سال قبل از میلاد روی داد.
- هندوان بر آنند که در دهم این ماه راما ولادت یافت که جلوهٔ دیگری از خدای ویشنو است.
- در فاصله ۲۰ و ۲۷ آوریل مسیحیان عید پاک را که مقارن با شهادت حضرت مسیح و بعد قیام از قبر و رفتن به آسمان است جشن می‌گیرند. هم چنین می‌گویند که در هفتم این ماه بود که تولّد آیندهٔ عیسی به مریم مادر آن حضرت که انتظار چنین طفلی را نداشت به او الهام شد.
- در ۱۷ و ۱۸ آوریل یهودیان جشنی بنام «پساه» Pessah (فصح) دارند که یادآورد آزادی ابناء اسرائیل از غلامی مصریان است.

می‌توان گفت که اجتماع این همه جشن دینی در یک ماه آپریل امسال به این ماه برجستگی و فرخندگی خاصی می‌دهد بخصوص که اظهار امر حضرت بهاءالله به عنوان من یظهره‌الله موعود بیان و موعود ادیان سابقه در فاصله ۲۱ آوریل و دوّم مه روی داد که به راستی نه فقط اعظم اعیاد اهل بهاء بلکه اعظم اعیاد دینی تلقّی تواند شد.

پیام بهائی این جشن فرخنده را به خوانندگان عزیز خود تبریک می‌گوید.

فهرست مندرجات

از آثار مقدّسه / ۳
عید اعظم رضوان / ۵
جهان جوان شد... (شعر) / ۶
عید آمد و عید آمد (شعر) / ۷
بغداد به هنگام ورود
حضرت بهاءالله آوریل ۱۸۵۳ / ۸
نیازها و فرصت‌هایی که جامعهٔ بهائی
با آن روبرو است (۲) / ۱۰
بحث از تمدّن غرب در آثار جمال ابهی
و حضرت عبدالبهاء/ ۱۶
نماد یا سمبول آسمان در آثار بهائی / ۲۰
آیا دیانت بهائی دینی التقاطی ست؟ ۲۶
لوح مبارک طب و رموز آن ۲۸
سفرهٔ ایرانی (۲) / ۳۳
تاریخ امر مبارک در شهمیرزاد ۳۶
عشق و صبوری ۴۲
لطائف نصایح قدما ۴۶
مهندس ماه‌مهر گلستانه ۴۹
تازه‌های علمی و فرهنگی ۵۳
معرّفی کتاب ۵۵
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۸
نامه‌های خوانندگان ۶۰

روی جلد: نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد، غزل حافظ با خط استاد سورا سرافیل چی که به مناسبت عید فرخندهٔ رضوان تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

پشت جلد: عکسی تاریخی از اجتماع بهائیان در عشق آباد در اوایل قرن پیش.

یادداشت ماه

یکصد و چهل سال پیش در چنین ماهی واقعهٔ رضوان یعنی اعلام امر حضرت بهاءالله در باغ نجیب‌پاشا در بغداد رخ داد که عالم بهائی بزرگداشت آن را گرامی می‌دارد. اتفاقا در همین ماه چند جشن دینی مهم دیگر نیز برگذار می‌شود:

- بودائیان در هشتم آوریل جشن تولّد بودا را می‌گیرند که ۵۶۵ سال قبل از میلاد روی داد.
- هندوان بر آنند که در دهم این ماه راما ولادت یافت که جلوهٔ دیگری از خدای ویشنو است.
- در فاصله ۲۰ و ۲۷ آوریل مسیحیان عید پاک را که مقارن با شهادت حضرت مسیح و بعد قیام از قبر و رفتن به آسمان است جشن می‌گیرند. هم چنین می‌گویند که در هفتم این ماه بود که تولّد آیندهٔ عیسی به مریم مادر آن حضرت که انتظار چنین طفلی را نداشت به او الهام شد.
- در ۱۷ و ۱۸ آوریل یهودیان جشنی بنام «پساه» Pessah (فصح) دارند که یادآورد آزادی ابناء اسرائیل از غلامی مصریان است.

می‌توان گفت که اجتماع این همه جشن دینی در یک ماه آپریل امسال به این ماه برجستگی و فرخندگی خاصی می‌دهد بخصوص که اظهار امر حضرت بهاءالله به عنوان من یظهره‌الله موعود بیان و موعود ادیان سابقه در فاصله ۲۱ آوریل و دوّم مه روی داد که به راستی نه فقط اعظم اعیاد اهل بهاء بلکه اعظم اعیاد دینی تلقّی تواند شد.

پیام بهائی این جشن فرخنده را به خوانندگان عزیز خود تبریک می‌گوید.

فهرست مندرجات

از آثار مقدّسه / ۳
عید اعظم رضوان / ۵
جهان جوان شد... (شعر) / ۶
عید آمد و عید آمد (شعر) / ۷
بغداد به هنگام ورود
حضرت بهاءالله آوریل ۱۸۵۳ / ۸
نیازها و فرصت‌هایی که جامعهٔ بهائی
با آن روبرو است (۲) / ۱۰
بحث از تمدّن غرب در آثار جمال ابهی
و حضرت عبدالبهاء/ ۱۶
نماد یا سمبول آسمان در آثار بهائی / ۲۰
آیا دیانت بهائی دینی التقاطی است؟ / ۲۴
لوح مبارک طب و رموز آن / ۲۸
سفرهٔ ایرانی (۲) / ۳۳
تاریخ امر مبارک در شهمیرزاد / ۳۸
عشق و صبوری / ۴۲
لطائف نصایح قدما / ۴۸
مهندس ماه‌مهر گلستانه/ ۴۹
تازه‌های علمی و فرهنگی / ۵۳
معرّفی کتاب / ۵۵
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۸
نامه‌های خوانندگان / ۶۰

روی جلد: نفس باد صبا مشگ فشان خواهد شد، غزل حافظ با خط استاد سوراسرافیل چی که به مناسبت عید فرخندهٔ رضوان تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

پشت جلد: عکسی تاریخی از اجتماع بهائیان در عشق آباد در اوایل قرن پیش.

مهربانی به خلق عبادت حضرت کبریاست

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

(ج-۳)

اگر به موجب وصایای بهاءالله عمل نمائی یقین بدان که نفحات روحانی مشام معطّر نماید و پرتو شمس حقیقت بر دل و جان زند و موفّق به خدمت عالم انسانی گردی زیرا مهربانی به خلق عبادت حضرت کبریاست ایّام گذشته را نظر منما حال باید خادم ملکوت گردی و خلق و خوی را رحمانی نمائی. (ص ۷۷)

جهان غافل و شما آگاه و عالمان و عارفان محروم و شما محرم و اکابر و اعاظم بیگانه و شما آشنا. آنان اعتساف خواهند و شما انصاف جوئید. آنان راه جفا گرفتند و شما سبیل وفا پوئید. آنان در نهایت بغض و کینند و شما در نهایت محبّت با کل روی زمین. آنها خونخواری خواهند و شما غم خواری می کنید، آنان در زندگی جویند و شما بندگی می نمائید، آنان زخمند و شما مرهم، آنان دردند و شما درمان، آنان زهرند و شما شهد، آنان تیر جفایند و شما میر وفا، آنان مصدر بغض و عداوتند و شما مرکز حبّ و ملاطفت، آنان اگر دست یابند خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و عنبر بیزید ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. این نیست مگر از موهبت جمال ابهی روحی له الفداء. (ص ۱۹۸)

از تائیدات ربّ الآیات امید چنان است که سبب هدایت دیگران گردید و موهبت بی پایان یابید، بینوایان را نوا بخشید و محرومان را محرم راز فرمائید به دوست و دشمن هر دو مهربان شوید و نوع انسان را مکرّم شمارید، به عالم انسانی خدمت کنید و به جمیع بشر مهر پرور گردید این است صفت بهائیان و این است سمت روحانیان. (ص ۲۰۱)

حال به شکرانه خداوند یگانه بر اعمال مبرّوره قیام نمائید و با عالمیان دوست مهربان شوید، به خدمت نوع بشر پردازید و به محبّت عالم انسانی مبعوث گردید، بیگانه را خویش بینید و اغیار را یار شمرید، بدخواه را خیرخواه

دانید و پُرگناه را بی گناه شمرید عدو عنود را محبّ و ودود دانید و ظلوم جهول را به اوج قبول درآرید یعنی دشمنان را مانند دوستان بنوازید و به انتقام نپردازید ، کسی را میازارید و خاطری مرنجانید بلکه هر دردی را درمان گردید و هر زخمی را مرهمی شایان و رایگان شوید ، مظاهر رحمت پروردگار باشید و مطالع نور موهبت کردگار . (ص ۱۰۲)

انسان باید ممتاز از حیوان باشد و امتیاز انسان به این است که سبب راحت و آسایش دیگران گردد والّا اگر راحت و استفاده شخصی باشد جمیع وحوش و طیور به آن فائز . (ص ۱۱۴)

به قوّتی الهیه و همّتی ربّانیه و نیّتی رحمانیّه و شئونی روحانیّه در هر دیار با جمیع اشخاص الفت و محبّت و سلوک فرمائید زیرا در این دور جلیل فیض شامل است و فوز کامل ، جمیع روش و سلوک باید عمومی باشد نه خصوصی ، استثنائی درمیان نیست انسان با جمیع اهل عالم مأمور به عدل و انصاف و امانت و مروّت و محبّت و صداقت و الفت و رعایت و حمایت و مهربانی است . (ص ۱۱۹)

انسان که آیت رحمن و مظهر الطاف حضرت یزدان است باید به جان بکوشد و به جسم و توان بجوشد که مرکز نسوحات رحمانیّه گردد و محور فلک کرامات اخلاق انسانیّه شود یعنی مصدر خیر شود و دافع ضیر گردد و قوّت و قدرتی و همّت و شهامتی در تربیت و ترقّی و نورانیّت و علویّت عالم بشریّت بنماید این است فضل عظیم و نور مبین و حق یقین و موهبت ربّ العالمین . (ص ۱۳۱)

معانی لغات دشوار

اکابر و اعاظم - بزرگان و برتران ، اعتساف - ظلم ، اعمال مبرور - کارهای نیک ، نسوحات واردات دافع ضیر - دورکننده و دفع کننده ضرر ، علویّت - بلندی و اعتلاء .

عید اعظم رضوان

عید رضوان که جشن اظهار علنی ظهور جمال ابهی است نزد اهل بهاء به اعظم اعیاد و یا سلطان اعیاد موسوم است. در کتاب مستطاب اقدس آمده است: «قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین امّا الاوّل ایّام فیها تجلّی الرحمن علیٰ من فی الامکان باسمائه الحسنی و صفاته العلیا و الآخر یوم فیه بعثنا من بشّر الناس بهذالاسم الذی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین.» بدینترتیب عید اعظم نخستین را ایّام رضوان مقرّر فرموده‌اند، و عید اعظم ثانوی را بعثت حضرت باب، ربّ اعلی.

عظمت عید رضوان در درجهٔ اوّل به مناسبت عظمت ظهوری است که در آن به وقوع پیوسته، ظهوری که موعود کلیه ظهورات قبلی در شرق و غرب آسیا بوده است.

با آن که ظهور علنی جمال مبارک با فاصله بیش از ده سال از بعثت آن حضرت در سیاه چال طهران روی داد اما در این فاصله بسیار کسان به عظمت شخصیّت آن حضرت پی بردند که نمونهٔ آنان حاجی میرزا کمال الدین نراقی بود که تفسیر آیهٔ قرآنیّهٔ کل الطعام را از آن حضرت خواست و جواب مقنع دریافت داشت و نیز عدّه‌ای از علماء و افاضل کردستان که تشریح کتاب غامض فتوحات مکیّه شیخ محیی الدّین عربی را از آن حضرت خواستند و یا تمنّای صدور قصیده‌ای بر وزن و سبک قصیدهٔ تائیّهٔ ابن فارض کردند و دیگران چون شیخ محیی الدین قاضی خانقین که تفسیر اثری چون منطق الطیر عطّار را از محضر مبارک خواستار شد و شخصی چون خال حضرت اعلی که مخاطب کتاب مستطاب ایقان واقع گردید. نفوس متعدّد دیگری از اعاظم بابیان نیز در همان بغداد مقام شامخ حضرت بهاءالله را دریافتند و حلقهٔ ارادت آن حضرت را به گردن نهادند که تفصیلش در تواریخ بهائی آمده است.[1]

یک جنبهٔ دیگر عظمت رضوان در این است که هر چند این ایّام مقدمّهٔ تبعید آن حضرت به نقاط دیگر و از جمله منطقهٔ صعب‌تری چون ادرنه و عکا است، معذلک جمال مبارک آن را طوری تعبیر فرمودند که غم به شادی مبدل شد. در لوح مبارکی در آن ایّام فرمودند: «اذا سمعت بان سراج الحجاز ترک مشکوة العراق لا تحزن لانّ فیه اسرارٌ عظیم فسیو قدفی بلور اخری و هذا تقدیرٌ من عزیز قدیم.» یعنی اگر شنیدی که چراغ حجاز چراغدان عراق را ترک گفته محزون مشو چه که در آن رازهای بزرگی است زیرا بزودی آن چراغ در بلور دیگری روشن خواهد شد و این تقدیر الهی است. و به دنبال آن فرموده‌اند (مضمون) «بزودی این جوان الهی را خواهی دید که بر اسب پیروزی سوار است.»

تاریخ امر مبارک چنان که حضرت ولی عزیز امرالله تشریح و توضیح فرموده‌اند مجموعه‌ای از بحران‌ها و پیروزی‌ها است و تبعید از عراق به استانبول هر چند به ظاهر بحران بود اما پیروزی بعدی یعنی انتشار کلمهٔ الهی را علاوه بر آسیا در خاک اروپا و اراضی مقدّسه موجب شد. اظهار امر حضرت باب در شیراز به فرد واحدی به نام ملّا حسین بشرویی صورت گرفت. جمال ابهی در آن واحد، هر

چند محتویات سخنان آن حضرت در باغ نجیب پاشا به دقّت معلوم نیست، اعلام امر خود را به عدّهٔ کثیری فرمودند و در این نکته جلوهٔ دیگری از عظمت این ظهور را می‌توان دید. در لوح مبارک که به گفتهٔ جناب بالیوزی [۲] مربوط به همان روز اول رضوان است در همان عبارت نخست خطاب به قلم اعلی آمده که «قُم بین الملاء الانشاء بالذّکر و الثّناء» و به بیان دیگر رسالت آن حضرت می‌بایست به همهٔ مردم عالم ابلاغ گردد و در انحصار یک شهر و یک کشور و یک منطقه نماند. باز به دنبال آن عبارت مسطور است که «قُم بین‌الامم بهذاالاسم الاعظم و لا تکن من الصابرین.»

یک جلوهٔ این جنبه از عظمت رضوان را در نظم اداری بهائی می‌توان دید که مبدئش همیشه ایّام رضوان است و به عبارت دیگر رضوان آغاز سال تشکیلاتی برای انتخاب محافل محلّی، ملّی و حتّی بیت‌العدل اعظم الهی است (در این مورد هر ۵ سال یک بار) و اگر نوروز آغاز سال رسمی است، رضوان طلیعهٔ دورهٔ تازه برای نظام اداری این ظهور اعظم است. آن چه گفته آمد تنها برخی از جهات عظمت این ایام فرخنده را نشان می‌دهد در حالی که به فرمودهٔ جمال ابهی «لو نذکر اسرار ذلک الیوم لینصعق من فی الملک و الملکوت»، یعنی اگر اسرار این ایام ذکر شود هر که در ملک و ملکوت هست بیهوش می‌گردد.■

یادداشت ها

۱ - نظیر نبیل زرندی، حاج محمد تقی تبریزی ملقّب به ایّوب، حاجی میرزا موسی قمی، حاجی ملاهاشم، آقا سید اسمعیل زواره‌ای.

۲ - کتاب بهاءالله شمس حقیقت، ص ۲۲۲-۲۲۵

جهان جوان شد

در ستایش حضرت بهاءالله

عبدالحسین صبیحی (مشتاق)

جهان جوان شد از اردیبهشت بار دگر
فکند فرش زمرّد ز نوبهار دگر

ز تن لباس کهن دور کرد باغ و کشید
به چهره پردهٔ زیبای زرنگار دگر

فسونگران چمن بزم عیش و نوش و نشاط
فکنده‌اند ز هر سو به رهگذار دگر

گذشت دورهٔ حرمان و وقت مهجوری
بیا که عصر دگر گشت و روزگار دگر

بها جمال دلارا نمود و نیست روا
که چشم بیهده داری به انتظار دگر

شمیمی از سر کویش نسیم برد به باغ
وزان بساط چمن یافت اعتبار دگر

ندیده کس ز ازل هیچگه که در عالم
بهار حامله آید به نوبهار دگر

زمانه طرح نو افکند و دهر رسم جدید
گرفت گردش گیتی ز نو مدار دگر

به دام زلف سیاهش نه من شدم پابست
که والهند به رویش چومن هزار دگر

منش به وصف چه گویم که نیست عالم را
به غیر ذات وی امروز پرده‌دار دگر

نقل از لمعات الانوار، ص ۴۷۵

عید آمد و عید آمد

غزلی از مولانا جلال‌الدّین مولوی

عید آمد و عید آمد وان بخت سعید آمد
بر گیر و دهل می‌زن کان ماه پدید آمد
عید آمد ای مجنون، غلغل شنو از گردون
کان معتمد سدره از عرش مجید آمد
عید آمد ره جویان، رقصان و غزل گویان
کان قیصر مه‌رویان زان قصر مشید آمد
صد معدن دانایی مجنون شد و سودایی
کان خوبی و زیبایی بی‌مثل و ندید آمد
زان قدرت پیوستش، داود نبی مستش
تا موم کند دستش، گر سنگ و حدید[1] آمد
عید آمد و ما بی او عیدیم بیا تا ما
بر عید زنیم این دم کان خوان و ترید آمد
زو زهر شکر گردد، زو ابر قمر گردد
زو تازه و تر گردد، هرجا که قدید[2] آمد
برخیز به میدان رو، در حلقهٔ رندان رو
رو، جانب مهمان رو، کز راه بعید آمد
غم‌هاش همه شادی، بندش همه آزادی
یک دانه بدو دادی، صد باغ مزید آمد
من بندهٔ آن شرقم، در نعمت آن غرقم
جز نعمت پاک او، منحوس و پلید آمد
بربند لب و تن‌زن، چون غنچه و چون سوسن
رو صبر کن از گفتن، چون صبر کلید آمد

معانی لغات:

۱- حدید: آهن؛ ۲- قدید: کهنه.

یکصد و پنجاه سال پیش

بغداد به هنگام ورود حضرت بهاءالله (آوریل ۱۸۵۳)

سال ۱۸۵۳ یعنی ۱۵۰ سال پیش بود که حضرت بهاءالله از طهران تبعید گردیدند و به شرحی که در کتب بهائی آمده در زمستانی سخت از ایران بیرون شدند و به بغداد رسیدند. بغداد در گذشتهٔ دور پایتخت خلافت عباسی بود و در طی قرون به عنوان مرکز عمدهٔ فرهنگی کشورهای مسلمان تلقی می‌شد. بعد از سال ۶۵۶ (۱۲۵۸ م.) موقعیت پایتختی خویش را از دست داد و حالت مرکزیت یک استان (ولایت) را پیدا کرد و این مطلب خصوصاً در دورهٔ تسلّط عثمانیان یعنی زمانی که حضرت بهاءالله به بغداد رسیدند صادق بود. در آن روزگار هنوز کشور جدید عراق به وجود نیامده بود.

کلمهٔ بغداد را حتّیٰ مؤلفان عرب از ریشهٔ فارسی می‌دانند که به معنی **خداداده** است (ر. ک. یاقوت حموی). پاره‌ای هم قائل بدانند که ریشهٔ کلمه آرامی است و به معنی آغل رمه یا گلّهٔ گوسفندان است (الطبری می‌گوید در منطقهٔ بغداد هنوز یک بازارگاوان یا سوق البقر وجود دارد). سندی حقوقی مربوط به عصر حمورابی یعنی ۱۸۰۰ سال قبل از میلاد ذکر شهر بغداد را می‌کند.

در این مقاله قصد بازگشت به سوابق اوّلیهٔ بغداد که در کتبی چون دائرة المعارف اسلامی خلاصهٔ آن را می‌توان باز یافت نیست، بلکه توجه به بغداد عصر حضرت بهاءالله است. شکوه و حشمت فرهنگی بغداد که به روزگار خلافت عباسیان به ظهور رسید می‌بایست با اقامت، و بعد با ظهور علنی حضرت بهاءالله در آن شهر تمدید و تکمیل شود، همان طور که عظمت ایران بعد از دوره‌ای که طاق کسریٰ در تیسفون که در مجاورت بغداد است بنا شد. مقدّر بود با ظهور موعود زردشتیان بار دیگر پدیدار شود. در حدود سال ۱۸۳۰ جمعیت بغداد به ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار نفر افزایش یافت و در آن شهر مخلوطی از اقوام و مذاهب مختلف زندگی می‌کردند. طبقهٔ حاکم از ترکان یـ مملوک بودند و نیز تاجران که از اعرب. ایرانیان، کردان و احیاناً هندوان ترکیب می‌شدند در جامعه مقام برتر داشتند. بغد د دارای بازارهای متعدّد خصوصاً در کنر پُل روی رودخانه بود که بعضی سقف جری داشتند و پاره‌ای از شاخه‌های درختان نخل پوشیده شده بودند. در بغداد آن زمان خانهای (کاروانسرا) متعدد وجود داشت و ۲۴ حمام عمومی و ۵ مدرسهٔ بزرگ برای تعلیمات دینی و بیست مسجد عظیم و تعداد کثیری هم مساجد کوچک. کوچه‌ها تنگ و باریک بودند و بعضی کوچه‌ها حالت دربند داشتند یعنی دارای در ورودی بودند که شب‌ها برای محافظت ساکنان آن کوچه بسته می‌شد.

خانه‌ها بالنّسبه مرتفع بودند و کمتر پنجره به سوی کوچه داشتند. امّا در داخل آنها اطاق‌ها بر گرد حیاط یا باغچه‌ای قرار گرفته بودند. برای احتراز از گرمای تابستان سرداب‌هایی نیز ایجاد شده بود و از ایوان‌ها برای نشمین بعد از ظهر و عصر استفاده می‌شد. شب‌ها را در تابستان روی پشت بام می‌خوابیدند. در آن ایّام بغداد چند صنعت داشت که اهمّ آنها دبّاغی (چرم‌سازی) و نساجی پنبه‌ای، ابریشمی و پشمی بود. در سال ۱۸۳۱ بغداد مستقیماً در تحت نظارت استانبول قرار گرفت و بعضی حکّام بغداد سعی کردند دست به اصلاحاتی زنند، از آن جمله بود رشید پاشا (۱۸۴۷) که نخستین فرمانروایی بود که سعی در بهبود بخشیدن به وضع اقتصادی بغداد کرد. به همت او خط کشتیرانی برای حمل و نقل کالا میان بغداد و بصره به وجود آمد. نامق پاشا (۱۸۵۳) که حکمرانیش هم‌زمان با اقامت حضرت بهاءالله در بغداد بود، تعمیرخانه‌ای برای کشتی‌های باربری به وجود آورد. مدحت پاشا (۱۸۶۹- ۱۸۷۲) نظام جدید ولایت یا والی‌نشینی را ایجاد کرد و با نظام اداری جدید، تعدادی عوارض نامطلوب را برانداخت چون: عوارض بر محصولات وارداتی و مالیات برکشتی‌های نهرپیما، و به جای آن مالیات عشری بر محصولات کشاورزی مقرر داشت.

در ۱۸۷۰ یعنی زمانی که حضرت بهاءالله در ادرنه می‌زیستند مدحت پاشا یک ترن (تراموی) بین بغداد و کاظمین احداث کرد، ترنی که هفتاد سال دوام کرد. هم اوست که در ۱۸۶۹ اوّلین مؤسسهٔ طبع و نشر ولایت بغداد را تأسیس نمود و اوّل روزنامه را که در عراق منتشر شد (الزوراء) نشر کرد. به غیر از چند مدرسهٔ مدرن که میسیونرهای فرانسوی در بغداد ایجاد کرده بودند مدارس جدید نیز مدیون مدحت پاشاست که بین ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ چندین مدرسه را حتّیٰ مدرسهٔ فنی و نظامی بنیاد نهاد. مدحت پاشا مؤسس یک بیمارستان نیز بود که فقط در سال ۱۸۷۹ مفتوح شد یعنی زمانی که جمال مبارک در عکا تشریف داشتند.

بغداد از سوانح روزگار محفوظ نماند. در سال ۱۸۳۱ رواج یک بیماری مسری و همچنین طغیان نهر آسیب‌های فراوان بدان شهر رساندند که از آن جمله تخریب اکثر خانه‌های واقع در بغداد شرقی بود. فریزر در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که بغداد آن زمان در وضع بسیار بدتر از زمان داود پاشا قرار داشت. وقتی ف. جونز بغداد را بازدید کرد یعنی در همان آغاز اقامت حضرت بهاءالله در آن شهر (۱۸۵۳-۱۸۵۴) مشاهده کرد که وضع شهر بسیار بهتر شده و مقداری از خرابی‌ها ترمیم و جبران شده است. طبق یادداشت او در آن موقع بغداد شامل ۶۳ محله بوده و الکَرخ هم دارای ۲۵ محله که اغلب نام قدیم خود را حفظ کرده‌اند.

جمعیت بغداد پیوسته رو به فزونی رفت چنان که در سال ورود جمال مبارک بر طبق برآورد جونز جمعیت شهر حدود ۶۰ هزار نفر بود. کتاب ***لغت العرب*** نشر ۱۹۱۳ مدعی است که در ۱۸۶۷ تنها جمعیّت مذکّر بغداد ۶۷ هزار نفر برآورد شده است. گفته شده که در آخر قرن نوزدهم جمعیت بغداد به یکصد هزار نفر بالغ شده است که معلوم نیست جمعیت مؤنث را هم در بر می‌گیرد یا نه.

زبان رسمی در بغداد البتّه عربی بوده امّا در آن شهر زبان‌های متعدد تکلّم می‌شده و فرهنگ‌ها و اقوام گونه گون زیست می‌کرده‌اند

بقیّه در ص ۱۵

نیازها و فرصت‌هایی
که جامعهٔ بهائی با آن روبرو است (قسمت دوّم)

سخنرانی دکتر پیتر خان در آدلاید استرالیا، اوت ۲۰۰۲

این نطق را که در استرالیا ایراد شده جناب خسرو آزردگان ترجمه و برای پیام بهائی فرستاده‌اند. از لطفشان متشکریم.

موضوع دوّم

دومین مورد این است که ما بهائیان باید با سعی و تلاشی آگاهانه و مستمر برای ایجاد و گسترش آگاهی روحانی در رابطه با جهان مادّی اطرافمان بکوشیم. ما به این آگاهی روحانی متعالی نیاز داریم تا ما را از این زمان انتقال در جهان امروز و آنچه که در آتیه رخ می‌دهد، عبور دهد. اگر ما آن را به وجود نیاوریم به کلّی در چنگال جهان مادّی خُرد خواهیم شد. ما مادّیگرایی را در اطراف خود مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم مردم به این علّت در این روزگار پریشان هستند که نتوانسته‌اند این آگاهی روحانی متعالی را برای مقابله با جهان مادّی ایجاد کنند.

این که جهان، یک جهان مادّی است حقیقتی است. در آثار مبارکه هم هست. نفوس مختلفه هم همین را می‌گویند. این به چه معنی است؟ به این معنی است که اهل عالم با ارزش‌های مادّی زندگی خود را اداره می‌کنند. اگر به شخص بگویید: «تو را چه چیزی خوشحال می‌کند؟» معمولاً جواب او فهرستی از اشیاء مادّی است، می‌گوید : «اینها مرا خوشحال خواهند کرد، اگر این چیزها را برای من فراهم کنی، دیگر در مورد من نگرانی نخواهی داشت.» تنها منشأ رضایت خاطر و خوشحالی مردم است همان انتظارات مادّی است. مردم جریان زندگی خود را با توقّع نتائج مادّی ارزیابی می‌کنند. اگر از کسی بپرسید: در نظر داری فلان کار را چگونه انجام دهی؟ آنچه که در وصول او به هدفش مورد نظرش خواهد بود، ارزش‌های مادّی است. تصمیم‌گیری بر مبنای ارزیابی منابعی است که شخص در اختیار دارد، استعدادی است که از آن برخوردار است و بالاخره وسائل اجرائی است که در دسترسش قرار دارد.

این صحیح و درست است، امّا محدود و ناقص است. ما می‌دانیم که زندگی چیزی به مراتب بالاتر و بیشتر از اشیاء مادّی عرضه می‌دارد، می‌دانیم که بُعد روحانی به مراتب حیاتی‌تر و مهم‌تراست. ما بهائیان با نفس اقبال به دیانت که بخشی از آن شده‌ایم، خود را به یک جریان روحانی متعهّد ساخته‌ایم. این بخشی از این قرارداد است. این ذاتاً و فطرتاً با بهائی شدن ما مرتبط است. یعنی با روحانی شدن ما هدف حیات را متحقّق سازیم. ما تشخیص داده‌ایم که اینجا روی زمین نیستیم که هفتاد هشتاد سال زندگی کنیم، از اموال و دارایی مادّی لذّت ببریم و از لحاظ مادّی زندگی راحتی داشته باشیم، بلکه ما می‌دانیم که پس از مرگ به زندگی جاودان، به حیاتی از لحاظ زمانی بی‌پایان است خواهیم رسید. ما در اینجا هستیم تا هدف از حیات را تحقّق ببخشیم و خود را برای جهانی که در ورای مرگ وجود دارد و گریزناپذیر است

آماده کنیم. ما در اینجا هستیم تا نمونه و الگویی از آرامش و اطمینان برای مردم اطرافمان تأمین نماییم. و ما اینجا هستیم تا سایرین را به پیام الهی که توسّط حضرت باب و حضرت بهاءالله عنایت شده است، جذب کنیم. این برهه از تاریخ نوع بشر، این زمان از حیات ما، مقطعی است که از ما دعوت شده تا تا یک آگاهی متعالی روحانی در خود و اطرافمان ایجاد کنیم.

سؤال اینجاست که این کار را چگونه باید انجام دهیم، روش آن چیست؟ این روش در آثار مبارکه مطرح شده و تا آنجا که من می‌توانم مشاهده کنم بر سه عامل استوار است:

عامل اوّل آگاهی ما است که اقدامات معیّنی که ما انجام می‌دهیم به نحوی مرموز قوای عظیم روحانی را به سوی ما جذب می‌کند. این امری نیست که کسی بتواند به سادگی توصیف کند. حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء از تمثیل آهن ربا برای توصیف آن استفاده می‌کنند. تمثیل آهن ربا در چندین مورد که حضرت بهاءالله از کلمه‌ای مانند مغناطیس استفاده کرده‌اند. این کلمه در آثار حضرت عبدالبهاء شرح و بسط یافته و آنطور که من درک می‌کنم به این معنی استفاده شده است که شما مانند آهن ربا عناصر کوچک را تنظیم و مرتّب می‌کنید، یا اینکه اگر دو آهن ربا را در دست بگیرید و بتوانید دستتان را در میان این دو حرکت دهید دست شما با هیچ چیز برخورد نمی‌کند ولی ما می‌دانیم که قوّهٔ مغناطیس در آنجا وجود دارد. یکی از آنها را رها کنید و می‌بینید که، با توجّه به قرارگرفتن قطب‌ها، جلو رفته به دیگری برخورد می‌کند یا رانده شده از آن دور می‌شود.

پس از این لحاظ قوهٔ مغناطیس یک وسیلهٔ اسرارآمیزی است که مبیّن تمثیلی برای توسعهٔ آگاهی روحانی ما است. به ما می‌گویند که برخی از اعمال و رفتار ما جاذب قوّهٔ روحانی است و همین اعمال است که در آثار مبارکه ما را به انجام دادن آن دعوت کرده‌اند. اعمال عبادی، ادای نماز، تلاوت سایر ادعیه، نوزده روز روزه گرفتن در هر سال، عمل تأمّل و تفکّر در آثار مبارکه، اعمالی مانند تبرّعات کریمانه و ایثارگرانه به صندوق، یا پرداخت حقوق‌الله، مشارکت در حیات جامعه، بذل مساعی برای تبلیغ امر مبارک. اینها و بسیاری از سایر اعمال و رفتار که در آثار مبارکه وعده داده شده جاذب قوای عظیم روحانی خواهند بود. اینها به نظر می‌رسد که اساس و مبنای سه عنصر و عامل ایجاد و توسعهٔ آگاهی متعالی روحانی است.

دوّمین عامل از عوامل سه گانهٔ مزبور عبارت از جریان جهت‌یابی و تشخیص موقعیت است که آثار مبارکهٔ بهائی سرشار از آن می‌باشد و این جریان جهت‌یابی بسیار ساده و روشن است. این جریان به ما می‌گوید که اگر اندک تلاشی از خود بروز دهیم، همین عمل بذل سعی و کوشش به وسیلهٔ قوای روحانی که به سوی شما جذب می‌گردد، تقویت خواهد شد. این قوای روحانی شما را تقویت خواهند کرد و شما را به بذل مساعی بیشتر قادر خواهد ساخت. آن مساعی بیشتر موجب جذب میزان بیشتری از قوای روحانی خواهند شد و لذا شما را به سعی و مجاهدت بیشتر توانا می‌سازند و این جریان به همین ترتیب ادامه خواهد داشت. در نتیجه ما در این مثال حضرت عبدالبهاء نتایج حاصله را مجدّداً و مجدّداً مشاهده خواهیم کرد.

توصیهٔ «حرکت را شروع کن، تلاش کن، همه چیز بر وفق مراد خواهد شد، فقط شروع کن، فقط ادامه بده» باعث می‌شود که انجذاب مغناطیسی قوای روحانی تلاش ذاتی و فطری شخص را تقویت کند و به توانایی بیشتر روح منجر شود و به همین ترتیب این جریان جهت‌یابی و تشخیص موقعیت تداوم می‌یابد. متأسفانه این جریان به همین سادگی نیست. اگر

به همین سادگی بود همهٔ ما در حال پرواز روی آسمان بودیم، می‌توانستیم بسیار روحانی باشیم. این جریان ساده نیست چون جهان طوری خلق شده که شامل امتحانات نیز هست هر نفسی که سعی و کوشش نماید مورد امتحان واقع خواهد شد. مثلاً فرض کنید که شما تعهّدی می‌کنید و تعهّد شما این است که هر شب بیست صفحه از آثار مبارکه را زیارت کنید. شروع این کار چندان مشکل نیست. امشب بیست صفحه بخوانید و فردا هم بیست صفحهٔ دیگر، سه شنبه بیست صفحهٔ دیگر، چهارشنبه یک مشکل ایجاد می‌شود و پنجشنبه شما خسته می‌شوید. جمعه شب به خود قول می‌دهید که روز شنبه چهل صفحه بخوانید و به همین ترتیب. شما مورد امتحان واقع می‌شوید چون بشر هستید. ما بهائیان به قوّهٔ مستقلّ شرّ اعتقاد نداریم امّا آثار مبارکه شرّ را در اشاره به ماهیّت مادی خود ما مجسّم می‌سازند. اصطلاح شیطان که در برخی از آثار مبارکه استفاده شده است به این معنی نیست که ما به یک قوّهٔ مستقل شرّ یا یک موجود ناخوشایند و نامطبوع به نام ابلیس معتقد باشیم که در تاریکی در جایی کمین می‌کند که بتواند ما را به چنگ آورد، بلکه یک تجسّم نمایشی از ماهیّت مادّی خود ما است. در آثار حضرت عبدالبهاء بیانی به این مضمون وجود دارد که «شیطان در لباسی به شما ظاهر می‌شود که بیشترین جذّابیت را برای شما داشته باشد».

بدینترتیب ما در زمینه‌ای که بیش از همه ضعیف هستیم، مرتباً مورد آزمایش قرار می‌گیریم. موارد بسیار زیادی وجود دارد که من ممکن است مورد آزمایش واقع شوم ولی هیچ تأثیری بر من نداشته باشد، ولی این آزمایش نیست. شیطان به صورتی که برای من جذّاب نیست در مقابل من ظاهر نمی‌شود، چه که در این صورت او را ندیده می‌گیرم. ما در زمینه‌هایی که بیش از هرچیز آسیب‌پذیر هستیم، بیشتر مجذوب آن می‌شویم.

سومین عنصر یا عامل عبارت از ارزیابی تناوبی مجدّد است. به طور متناوب شخص باید توقّف کند و از خود بپرسد: «چطور رفتار می‌کنم؟ چه اصلاحاتی باید انجام دهم؟ چه تغییراتی باید به وجود آورم؟» خوشبختانه ما تابع دیانتی نیستیم که دارای اعتراف به گناهان باشد. ما در حضور احدی اعتراف نمی‌کنیم، ما مورد قضاوت شخص دیگری واقع نمی‌شویم که بگوید فلان کار شما خوب بود یا فلان کار شما نامطلوب بود. بلکه به ما گفته می‌شود که باید از نفس خود حساب بکشیم، باید هر روز از خودمان حساب بکشیم. بررسی کنیم، اصلاحات را انجام دهیم و تعهّد جدیدی داشته باشیم. بر مبنای روزانه، ما در حیات بهائی خود یک ریتم و آهنگ نوزده روزه داریم. یک دورهٔ سالانه ارزیابی مجدّد و تجدید تعهّد در ایّام صیام داریم. معتقدیم که اگر هر یک از ما این تعهّد مجدّد را نسبت به آگاهی متعالی روحانی انجام دهد، ما را قادر می‌سازد از عهدهٔ مسائل جهان اطراف خود برآییم، در مقابل قوای خطرناکی که در معرض آنها قرار داریم مقاومت کنیم. این امر در عین حال به نحوی ما را پیشرفت خواهد داد که می‌توانیم دیگران را به دیانت خود جذب نماییم. به ما کمک می‌کند آن دوران آشفتگی، ناآرامی و مشکلات را با سرعت بیشتری پشت سر بگذاریم.

موضوع سوّم

نکتهٔ سوم از مواضیع سه‌گانه‌ای که مایلم قبل از پایان سخنانم به آن اشاره کنم طرح چند سؤال است. آیا ما بهائیان، چه در استرالیا و یا سایر نقاط دنیا، نیاز و فرصت داریم که برای پرورش روابط بین خود تلاش بیشتری بکنیم؟ در آثار مبارکهٔ بهائی وسائل و رهنمودهای ارزشمندی برای روابط بین افراد مطرح شده

است، اعم از آنکه رابطهٔ فرد با فرد باشد، یا در خانواده یا در امر ازدواج، یا در جامعهٔ محلّی، ملّی یا بین‌المللی. دیانت ما تا بدان حدّ که در کلّ تاریخ جامعهٔ بشری و در تاریخ ادیان بی‌سابقه و نظیر است، در مورد نحوهٔ برقراری ارتباط بین افراد بشر راهنمایی‌های بسیاری را مطرح کرده است. وقتی امروزه به جهان اطراف خود می‌نگرید، هر یک از افراد بشر را در ایجاد ارتباطی منصفانه، عادلانه یا هم‌آهنگ با یکدیگر ناتوان می‌یابید. شما به اختلافات و تفرقه‌های موجود در جامعه بین گروه‌ها و جناح‌ها و نژادها و گروه‌های قومی و گروه‌های مذهبی و سالخوردگان و تحصیل‌کرده‌ها و تحصیل نکرده‌ها و انواع و اقسام نفوس دیگر نگاه کنید. در سطح ملّی به نحوی فزاینده می‌بینید که کشوری بعد از کشور دیگر صرفاً به علّت عدم اتّفاق نظر در خصوص سیاست‌های ملّی از لحاظ سیاسی فلج می‌شود. حزبی که بر سر قدرت است یک رشته اقدامات را پیشنهاد می‌کند، حزبی مخالف می‌گوید: «خیر به هیچ وجه. این بدترین کاری است که شما احتمالاً می‌توانید انجام دهید». یک دسته‌بندی و تفرقه‌گرایی در سراسر عالم دارد به وجود می‌آید، نظام سه حزبی نظام چهار حزبی و پنج حزبی ائتلاف‌هایی که ثبات و پایداری ندارد، معامله‌ها و خیانت‌ها و سایر موافقت‌های ظاهری که فاقد اتّفاق آراء است در کشورها رو به تزاید است.

شکست ازدواج‌ها نمایانگر قصور در پرورش روابط بین افراد در نزدیکترین و خصوصی‌ترین ارتباط‌ها است. تنش‌های درون خانواده‌ها، از هم پاشیدن روابط خانوادگی، بیگانگی فرزندان از والدین، والدین از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها و امثال آن، روابط نزدیکی که به روابط دور تبدیل می‌شود و همهٔ اینها بخشی از نقص و اختلال در روابط بین افراد است. تنهایی و بی‌کسی به نحوی دائم التزاید افراد را مبتلا می‌سازد، نفوسی که احساس انزوا و دور افتادگی می‌کنند نفوسی که فکر می‌کنند هیچ دوستی ندارند، هیچکس به آنها اهمّیت نمی‌دهد، برای احدی مهم نیست که آنها زنده باشند یا بمیرند، بیمار باشند یا سالم، تمام اینها نشانه‌های عدم پرورش روابط بین افراد و قصور و کوتاهی در این زمینه است. تنش‌های محلّ کار، جناح‌بندی‌های درون یک سازمان یا در یک محیط کاری، خطّ مشی‌های اداری، روابط مخرّب بین عناصر مختلف یک سازمان بزرگ، اعم از اینکه سازمانی تجاری یا نوعی دیگر باشد، تماماً سرچشمه‌اش قصور در ایجاد این روابط بین افراد است.

ما در امر مبارک اصلی داریم که اهمیت آن را درک نکرده‌ایم و آن عبارت از "مشورت" است. کلمهٔ "مشورت بهائی" برای همهٔ ما معنای خاصّی دارد و متأسفانه ما آن را در یک جعبهٔ کوچک شیشه‌ای نهاده‌ایم و می‌گوییم: «این جعبه فقط در جلسات محفل روحانی محلّی باید باز و مورد استفاده واقع شود» در حالیکه در واقع جریان مشورت قابلیت کاربرد عمومی و گسترده دارد اعم از فرد با فرد، گروهی، خانوادگی و امثال آن. من خیلی سریع بیان می‌کنم که مقصود از این امر چیست.

مشورت شامل رفتار با دیگران به عنوان نفوسی می‌شود که برای آراء و عقاید آنان ارزش قائل هستیم.

آیا به همهٔ افرادی که در گروه سنّی دیگری قرار دارند به یک چشم نگاه می‌کنیم؟ به جوانان به همان صورت نگاه می‌کنیم که به پیران و برای سخنان آنها همانقدر ارزش قائل هستیم که برای کلام سالخوردگان؟

آیا به نفوسی که تحصیلات رسمی نداشته‌اند، به اندازهٔ کسانی که دارای تحصیلات هستند اهمیّت می‌دهیم و کلام آنها را شایستهٔ

توجّه تلقّی می‌کنیم؟ مسألهٔ نژاد، مسألهٔ جنس چه؟ آیا در جریان تصمیم‌گیری‌های مشترک، برای نظرات کسانی که از جنس دیگر هستند به مانند جنس خود اهمیّت قائلیم؟ مثلاً در رابطهٔ شوهران با همسران این موضوع مورد توجّه است.

مشورت شامل داشتن توانایی توجّه منصفانه و عادلانه به نظرات مخالف است. مشورت عبارت از آن نیست که منتظر بنشینیم تا طرف مقابل صحبت‌هایش را تمام کند و ما زمام سخن را در دست بگیریم و توضیح بدهیم که هر آنچه آنها می‌گویند اشتباه و سراسر غلط است. بلکه مشورت عبارت از آن است که نسبت به نظرات مخالف که با نظرات ما تفاوت دارد، فارغ از حبّ و بغض، بی‌طرف و منصف باشیم. مشورت مستلزم خویشتن‌داری و خودداری از ابراز نظرات شخصی است. خودداری از عبارت‌پردازی است. یعنی نظرات خود را به نحوی عرضه نکنیم که انگار وحی مُنزل است و کلام الهی است. خودداری از عبارت‌پردازی، خویشتن‌داری در لحن کلام، در زبانی که به کار برده می‌شود، در حجم سخن و طول کلام و غیره، تمایل به ترک آراء و عقاید خود، اجتناب از حرکت دفاعی لجوجانه، حتّی وقتی که در بحث در اصطلاح بازنده باشیم، ترس از رها کردن عقیدهٔ خود بدون آنکه فکر کنیم غرور یا وجهه یا هر چیز دیگر ما لطمه می‌خورد. باید آماده باشیم که بپذیریم و بگوییم: «البتّه آنچه که شما بیان می‌کنید از آنچه که من می‌گویم درست‌تر است.» آزادی بیان غیر از آن است که ما بگوئیم: «وقتی که ما همه به این موضوع معتقدیم چرا با حرف‌هایتان مزاحم می‌شوید؟» آزادی بیان به این معنی است که اگر شما در یک محفل روحانی محلّی یک نکتهٔ بسیار عالی را مطرح کنید و همسر شما که عضو محفل باشد اتّفاقاً با نظر شما مخالف باشد، در اتومبیل در راه خانه از او ایراد نگیرید و نگویید: «وقتی که همسر خودم به کلام من اعتقاد ندارد چطور می‌توانم از دیگران انتظار داشته باشم آن را بپذیرند؟ حتّی نزدیکترین و عزیزترین شخص برای من حاضر نیست از من حمایت کند!» این آزادی بیان نیست. همین موضوع در مورد بچّه‌ها در یک گروه مشورتی مصداق دارد. بچّه‌ها هم باید فکر کنند که می‌توانند نظر مخالفشان را مطرح سازند و اگر جرأت و جسارت در بیان نظرشان نشان دهند مورد خشم و غضب پدر و مادر واقع نخواهند شد. اگر اینطور باشد آن وقت آزادی بیان برقرار است.

بسیاری از مسائل ما در جامعهٔ بهائی به خاطر نبودن آزادی بیان است. آزادی مخالفت با افرادی که دارای مقامی خاصّ هستند، یا خود را به مقامی منصوب کرده‌اند یا غیر آن و تمامی انواع مختلف این قبیل امور.

ما باید این اصول مشورتی را نه فقط صرفاً در مورد جلسات محفل روحانی ملّی به مورد اجرا گذاریم، بلکه باید در بُعدی وسیع‌تر، در بحث‌های غیر رسمی با یکدیگر، در اکثر زمینه‌های غیر رسمی به کار ببریم. ما نیاز داریم که آنها را در ازدواج، در تمام موارد تصمیم‌گیری در روابط زن و شوهر اعمال کنیم. تمام نکاتی را که در خصوص تقویت ازدواج بهائی نوشته شده می‌توان در همین اصل سادهٔ مشورت بهائی خلاصه کرد. ما نیاز داریم که این اصول را در روابط خانوادگی بین والدین و فرزندان و تمامی سایر اعضاء خانواده گسترده‌تر عملی سازیم. ما باید آنها را در تمام جلسات بهائی، نه صرفاً جلسات محفل یا حتّی در بخش مشورت ضیافت نوزده روزه عمل کنیم. ما باید آنها را در محلّ کار، در روابط بین دوستانی که بهائی نیستند نیز به کار ببریم. ما در گزارش‌هایی که در ارض اقدس واصل می‌شود می‌خوانیم که به علّت فضائلی که بهائیان در محل کار نشان

می‌دهند نفوسی به امر مبارک جذب شده‌اند. اگر شما با دقّت بیشتری به آن نگاه کنید، آنچه که می‌یابید این است که فرد بهائی برخی از اصول مشورت بهائی را عمل کرده مثلاً به نظرات مخالف احترام گذاشته، به نظرات دیگران صرف‌نظر از بیان‌کنندهٔ آن ارج نهاده، در صورت لزوم از آراء شخصی خود صرف‌نظر کرده است.

لذا ما وسیلهٔ ارزشمندی در اختیار داریم و باید در بُعدی وسیع‌تر از وضعیت فعلی، از آن استفاده کنیم.

ما باید به جهان نشان بدهیم که جامعهٔ بهائی یک نمونه و الگوی زیبایی از روابط پر معنای بین افراد است. امروزه که جامعه در حال فروپاشی است و نمی‌تواند روابط پر معنای بین افراد را ثابت و پایدار نگاه دارد، این از جمله نیازها است. و این فرصتی عظیم برای ما است که سایرین را مجذوب امر مبارک سازیم.

اینها سه زمینه‌ای بود که من فکر می‌کنم به طور اخص در این برهه از تاریخ مورد نیاز مبرم است. برخورداری از دیدگاهی عمیق‌تر از تعالیم دیانت بهائی نسبت به آنچه که امروزه در جهان رخ می‌دهد، اجتناب از کشیده شدن به دام هیجانات، خشم و غضب و تنش‌های پیرامون ما، توانایی گسترش آگاهی متعالی روحانی در مقابل مادّی‌گرایی که جهان مستغرق در آن است و توسعهٔ روابط پر معنای هم‌آهنگ بشری در زمانی که افراد اطراف ما توانایی ارتباط پر معنی و استقرار روابط هم‌آهنگ با یکدیگر را از دست داده‌اند. من معتقدم که اگر ما خود را کاملتر از قبل به این سه عنصر متعهّد سازیم می‌توانیم در عین حفاظت و صیانت از خود در مقابل قوای مضرّهٔ دنیای اطرافمان، به اشتیاق شدید خود برای جذب تعداد فزاینده‌ای از مردم به امر مبارک حضرت بهاءالله جامهٔ عمل بپوشانیم تا آنها نیز در یافتن رستگاری و رضایت خاطر در ظلّ امر مبارک به ما ملحق گردند. متشکرم. ■

بغداد

بقیّه از ص ۹

ظاهراً در میان عامهٔ مردم تسامح و تساهل مذهبی رواج داشته هر چند که مقامات رسمی محدودیت‌هایی برای غیر مسلمانان قائل بوده‌اند. معروف است که اقوام و فرهنگ‌های مختلف هر کدام محلهٔ خاص خود را داشتند، ترک‌ها ساکن محله‌های شمالی شهر بودند و غالب ایرانیان در منطقهٔ غربی شهر سکونت داشتند در الکَرخ هم عرب‌ها دارای اکثریت بودند. یهودیان و مسیحیان در خانه‌های قدیمی شمال و غرب سوق الغزال سکنیٰ گزیده بودند. مدحت پاشا در ۱۸۶۹ یک شورای شهرداری به وجود آورد و دستور پاکیزه کردن کوچه‌های بغداد داده شد. در آغاز قرن بیستم مساحت بغداد معادل ده کیلومتر مربع بود و در ۱۹۰۳ (یعنی درست یکصد سال قبل) آن شهر دارای چهار هزار دکان، ۲۸۵ قهوه‌خانه، ۱۴۵ مسجد جامع، ۶ مدرسهٔ ابتدائی، ۸ مدرسه برای غیر مسلمانان و ۲۰ تکیه، یک کتابخانهٔ عمومی، ۱۲ کتابفروشی، ۸ کلیسا، ۲۰ مکتب اطفال، ۹ دباغخانه، یک کارخانهٔ صابون‌سازی، ۱۲۹ کارگاه نساجی و ۲۲ کارخانهٔ پارچه بافی بوده است.[۱]

حضرت بهاءالله در ماه جمادی الثانی ۱۲۶۹ هـ ق. (آپریل ۱۸۵۳) وارد بغداد شدند. پس از ورود آن حضرت «تدریجاً بابیان که در ایران ساکن و مورد مخاطره و عذاب بودند متوجّه عراق عرب شده و در بغداد سکونت اختیار نمودند»[۲] سال اوّل اقامت آن حضرت همه صرف اصلاح اخلاق و رفتار بابیان و دمیدن روح تازه‌ای در کالبد افسردهٔ آنان شد امّا پس از یک سال توقف شدّت بغض و عناد میرزا یحییٰ و اطرافیان او چنان شد که حضرت بهاءالله تصمیم بر هجرت به کوه‌های سلیمانیه گرفتند. (۱۲ رجب ۱۲۷۰ هـ ق./۱۰ آپریل ۱۸۵۴) ■

یادداشت‌ها

۱- با استفاده از دائرة المعارف اسلام، جلد اول

۲- حضرت بهاءالله، تألیف محمد علی فیضی، ص ۱۰۰.

بحث از تمدّن غرب
در آثار جمال ابهیٰ و حضرت عبدالبهاء

پژوهنده

کلمهٔ تمدّن که در زبان فارسی در مقابل کلمهٔ غربی Civilisation به فرانسه یا Civilization به انگلیسی به کار می‌رود نخست در قرن هیجدهم توسط نویسندگانی چون ولتر به صورت صفت مفعولی Civilisé یا متمدّن ارائه شد که مراد از آن فرد نیک رفتار و خویشتن‌دار منزّه از "بربریت" بود. نویسندگان قرن نوزدهم از کلمهٔ Civilisé یا متمدّن کلمهٔ Civilisation یا تمدّن را به دست آوردند و از آن تحول دانش و کاردانی را که سبب رفتار متمدّن شود استنباط کردند و حتّیٰ لوئیس هنری مورگان در آن قرن بدان قائل شد که انسانیت در مسیر ترقی خویش از دو مرحله وحشیت و بربریت می‌گذرد و بعد به مرحلهٔ تمدّن دست می‌یابد. کلمهٔ تمدّن فارسی از ریشهٔ مدن یعنی شهر و شهرنشینی و رفتار با قاعده‌ای که موافق آداب شهرنشینی است بر آمده است.

مؤلفان انگلیسی در همان قرن ۱۸ با استفاده از آثار متفکران آلمانی چون هردر Herder به این نتیجه رسیدند که تمدّن وجه امتیاز هر ملّتی از ملل دیگر است و به همین جهت کلمهٔ مذکور را به صورت جمع مصرف کردند و سخن از تمدّنهای: عبری، چینی، مصری، آلمانی و مانند آن پیش آمد.

مردم‌شناسان قرن بیستم فرهنگ یا Culture را شامل مجموعه رفتارهایی می‌دانستند که فرد در جامعه آموخته و ارتباطی به وراثت ژنتیک ندارد. چنین مفهومی با کلمهٔ تمدّن جور و مناسب بود لذا دانشمندی چون رابرت ردفیلد Redfield تمدّن را چنین تعریف کرد: «رفتارهای آموختهٔ آدمیانی که متعلق به جامعه‌های دائماً متحول و سنجیده باشند» و در برابر تمدّن، کلمهٔ فرهنگ را مربوط به جامعه‌های ساده‌تر و ثابت‌تر یعنی جوامع ابتدائی و تودهٔ مردم دانست. نویسندهٔ مقالهٔ تمدّن در ***دائرة المعارف امریکانا*** (چاپ ۱۹۹۱) درست می‌گوید که کلمهٔ تمدّن غالباً به یکی از دو معنای زیر مستعمل بوده یا از تمدّن مرحله خاصی از رشد و ترقی انسانی را اراده کرده‌اند؛ مثل کاربرد فلزّات، خط، کتابت و شهرنشینی که از حدود دورهٔ نئولیتیک آغاز شده و به یا به معنای سبک و شیوهٔ زندگی ملّتی خاص یا منطقه‌ای مشخص بوده چون تمدّن هندی یا تمدّن غرب.

کار ما در این مقاله ذکر تعاریف مختلف تمدّن و تفاوت تمدّن و فرهنگ نیست بلکه می‌خواهیم یادآور شویم که در همان قرن ۱۸ و ۱۹ کلمهٔ تمدّن یا دقیق‌تر گوییم مترادف آن در

زبان‌های غربی مورد استعمال بوده و از این‌رو اگر در اشاره به فرهنگ پیشرفتهٔ جامعه یا جوامعی کلمهٔ تمدّن در آثار مبارکهٔ این ظهور عظیم به کار رفته (تمدّن غرب در الواح نازله بعد از *کتاب اقدس*) نباید موجب حیرت شود.

امّا علّت اصلی توجه به تمدّن و تمدّن غرب را در آثار مبارکه دو امر دیگر می‌توان فرض کرد: اوّل اینکه جمال ابهیٰ هدفشان تنها وضع شریعت یعنی احکام و حدود و قوانین و ارائهٔ تعالیم روحانی و اخلاقی و مقداری مبادی اجتماعی نبوده بلکه علاوه بر ایجاد یک نظم بدیع جهان‌آرا مایل بوده‌اند که بنیاد مدنیّت تازه‌ای را بگذارند و از این‌رو بیان مشخصات آن یا حدّ اقل وجوه تمایزش نسبت به مدنیت‌های حاضر ضرورت می‌یافته است.

علّت دیگر که می‌تواند حتّیٰ مهم‌تر از آن تلقی شود این است که در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم که ظهور مبارک واقع شد موضوع تمدّن اروپایی و اتخاذ یا طرد آن برای ایرانیان خاصه افراد روشنفکر و زعمای مملکت شدیداً مطرح بود و چنان که محققانی چون دکتر حسین محبوبی اردکانی، یحییٰ آریانپور، فریدون آدمیت، دکتر جمشید بهنام، مهراز بروجردی و عده‌ای دیگر نشان داده‌اند رجال سیاست[1] و عده‌ای از روشنفکران نیز بعضاً به دنبال تقلید یا اقتباس تمدّن غرب بوده‌اند در حالی که اکثر علما با تأکید بر شریعت اسلام در این مورد نظری نامساعد داشته‌اند و از هرگونه تجدّد ممانعت می‌کرده‌اند.

ظاهراً در حدود دههٔ هفتاد قرن نوزدهم است که اوّلین آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در سنجش تمدّن غرب را می‌توان زیارت کرد. ناگفته نباید نهاد که دیانت جدید که اظهار علنی دعوی خود را در خارج ایران یعنی بغداد و ادرنه به انجام رساند پس از تبعید از زادگاه خود دیگر نمی‌توانست اختصاص و انحصار به ایران‌زمین و مسلمانان داشته باشد. از اواخر حیات عنصری حضرت بهاءالله امر جدید در میان جامعه‌های دینی غیر مسلمان نیز پیروانی پیدا کرد و با توجّه به آنکه ادرنه بخشی از اروپا محسوب می‌شد لازم بود حضرت بهاءالله موضع و موقف خود را نه فقط دربارهٔ ادیان جدیدی که به امرشان پیوسته بودند بلکه نسبت به فرهنگ و تمدّن قارهٔ جدیدی که بدان گام نهاده بودند روشن کنند. امر مبارک می‌خواست بساط انظمه و تمدّنات گذشته را درهم پیچد و بساط تازه‌ای بر جای آنها بگسترد؛ از این‌رو نقد و سنجش تمدّن غرب که از آن روزگار تاکنون تمدّن مسلط بر جهان بوده و هست ضرورت کامل می‌یافت[2] علیهذا بحثی که حضرت بهاءالله و بعداً حضرت عبدالبهاء دربارهٔ تمدّن غرب فرموده‌اند تنها ناظر به راهنمایی و تعیین تکلیف ایرانیان و به منظور طرفداری از تجدد نبوده است بلکه وسیله‌ای نیز برای توضیح و تشریح ویژگی‌های دیانت بهائی و نظم و تمدّنی است که باید از آن ولادت یابد و در برابر نظام و تمدّن غربی قد علم کند.

سنجش تمدّن غرب در ظهور جدید با حضرت باب آغاز می‌شود که از جمله در کتاب ***چهار شأن*** یا ***اسماء کلّ شیء*** به اهل بیان دستور فرموده‌اند که در صنایع کوشش کنند و مانند انجیلیون یعنی اروپاییان مراحل ترقی را بپویند و از صنایع خود دیگران را نیز منتفع نمایند. در ***کتاب بیان*** (باب دوم از واحد دهم) اجازهٔ رفع حجاب در داخل جامعهٔ مؤمنان داده شده و در آثار مبارکهٔ ایشان آموزش و پرورش اطفال مورد تأکید قرار گرفته و تعلیم علوم

مفیده را توصیه فرموده‌اند. در ***کتاب بیان*** در دو موضع صنعت چاپ را که از اروپا به ایران آمد برای ارتفاع کلمات حق و تکثیر آثار الهی توصیه کرده‌اند و استفاده از وسائل مخابرهٔ سریع را مفید شمرده‌اند و خرید و فروش و استعمال تریاک، تنباکو و مسکرات را که از عوامل عقب ماندگی شرق بود نهی فرموده‌اند.

امّا سنجش تمدّن غرب به طور کامل‌تر و دقیق‌تر را باید در آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در دههٔ هفتاد قرن نوزدهم به بعد جست. جمال ابهیٰ در الواح نازله بعد از ***کتاب مستطاب اقدس*** ستایش علوم و فنون را که «*بمثابه مرقات است از برای صعود*» فرموده و صریحاً اعلام داشته‌اند که:

«*امروز آفتاب صنعت از آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بحر آن جهت جاری، باید به انصاف تکلّم نمود و قدر نعمت را دانست*».

روزنامه‌نگاری و کاربرد وسائل ارتباط جمعی که آنهم از مغرب زمین به ایران تسری یافت مورد توجّه و عنایت جمال ابهیٰ بوده و شرائطی برای نگارنده یعنی ژورنالیست تعیین فرموده‌اند. در زمینهٔ حکومت، قالب "سلطنت و مشورت" یعنی حکومت پارلمانی به وجهی که در انگلستان مجری بوده مورد تصویب هیکل اقدس قرار گرفته.

امّا در عین حال حضرت بهاءالله تمدّن غرب را از اینکه خارج از حد اعتدال شده و اسباب جهنمیه برای جنگ و هدم به وجود آورده مورد سرزنش قرار داده و از اینکه وجه عالم رو به غفلت و لا مذهبی است چنانکه در مغرب زمین با ظهور مکاتب مادی مشهود افتاده اظهار تأسف و تحسّر فرموده‌اند و سستی ارکان دین را سبب هرج و مرج محتوم دانسته‌اند و آلودگی غرب را به مادیّات و تمایل افراطی به مصرف نکوهش کرده‌اند.

می‌توان انتظار داشت که چون ظهور مبارک همزمان با گسترش سریع استعمار اروپا و سلطهٔ نظامی- سیاسی و اقتصادی آن قاره بر قاره‌های دیگر بوده (استعمار = کلونیالیسم) در این باب کلامی در آثار الهی، صریح یا در تلویح، بتوان یافت. جمال مبارک چه در الواح و ***سورهٔ ملوک*** و چه در الواح سائره مکرراً صور مختلف ظلم را محکوم فرموده‌اند از جمله در این عبارات: «*فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد*».[۳]

و در این پیش‌بینی:

«*بعد از چندی حکومات روی ارض کلّ تغییر کند ظلم عالم را احاطه کند. پس از انقلاب کلّی شمس عدل از افق غیب طالع شود*»[۴]

و یا در این جمله: «*الیوم هیکل عدل تحت مخاسب ظلم و اعتساف مشاهده می‌شود*»[۵]

دیانت بهائی همچنان که استثمار انسان توسط انسان یعنی نهاد بردگی را محکوم کرده است نمی‌تواند با استثمار جامعه‌ای توسط جامعهٔ دیگر موافقت نماید.

سنجش تمدّن غرب را در آثار حضرت عبدالبهاء از جمله ***رسالهٔ مدنیّه*** که به دستور اب بزرگوار در سال ۱۸۷۵ مرقوم فرموده‌اند و در خطابات مبارکه در اروپا و امریکا به صورت مبسوط‌تر می‌توان یافت. حضرت عبدالبهاء تمدّن غرب را از نظر توسیع دائرهٔ معارف یعنی گسترش علوم و فنون و "تشویق و تحریص خردمندان" می‌ستایند و اگر برخی از جلوه‌های تجدّد را کاربرد عقل و منطق و ترک اوهام و خرافات عمیق و کوشش در جهت «آنچه سبب

علوّ منزلت جمعیت بشریه گردد» و ترویج دموکراسی و رهایی حکومت از سلطهٔ علمای مذهبی بدانیم باید تصدیق کنیم که هم ***رسالهٔ مدنیّه*** و هم ***رسالهٔ سیاسیّه*** که حدود ۱۸ سال بعد تحریر یافته از تجدد قویاً دفاع می‌کنند و ایرانیان را به اخذ و تسخیر شؤون تمدّن و تجدد بر می‌انگیزند. معذلک به طور ضمنی یا با صراحت تام مغرب زمین را از جهات ذیل مورد نقد قرار می‌دهند:

۱- عدم ترقی در مراتب اخلاقی.

۲- جستجوی غلبه بر سایرین و کوشش در اضمحلال یکدیگر.

۳- تدارک مهمات جنگ و ازدیاد قوهٔ نظامی.

۴ - ارتکاب جنگ‌های خانمان‌سوز مثل جنگی که اندکی قبل از تحریر ***رسالهٔ مدنیّه*** بین آلمان و فرانسه درگرفت.

حضرت عبدالبهاء پنهان نمی‌کنند که تمدّن حقیقی یعنی تمدّنی که از منشأ الهی باید ولادت یابد غیر از تمدّن غربی است هر چند بعضی از مزایای میراث تمدّنی غرب را نیز در بر می‌گیرد. تمدّن حقیقی طالب صلح دائم بین‌المللی است، طرفدار تحدید تسلیحات دول و ملل است، از اصل امنیت جمعی تضامنی پشتیبانی می‌کند از فتح و تصرف ممالک و جهانگشایی می‌پرهیزد، مروّج حکومت عقل و عدل هر دو است، منابع عالم را صرف امور مفیدهٔ مؤثر در آسایش و اعتلاء بشر می‌کند، به دیانت حقیقی که کافل و ضامن تکامل صوری و معنوی و ضابط و حافظ سعادت بشری است احترام می‌گذارد، علم و دین را به همکاری و هم‌آهنگی دعوت می‌کند، و در پرتو آن مدنیت جسمانیه که به منزلهٔ زجاج است و مدنیت روحانیه که به منزلهٔ سراج است هم آغوش می‌شوند و عالم انسانی را به کمال رهنمون می‌گردند. از جمله تعصّب نژادی را سر می‌کوبد و زمینه را برای تحقق عینی و معنوی وحدت عالم انسانی هموار می‌سازد.

بخشی از آثار حضرت ولیّ عزیز امرالله در نقد تمدّن غرب و بیان علائم بحران شدید و عمیق که بر جبین آن نمایان شده است اختصاص یافته و آن حضرت با منطقی بس نیرومند بیان می‌کنند که چرا طومار جهان قدیم باید بزودی بسته شود و بساط یک نظم بدیع جهان‌آرای الهی که بنیادگذار یک مدنیت عالم شمول خواهد بود بر جای آن گسترده گردد.[۶] امّا این مقال محتاج تفصیل بیشتر است که در آینده بدان خواهیم پرداخت. ■

یادداشت‌ها

۱- نظیر: عباس میرزا ولیعهد، قائم مقام میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا حسین خان مشیر الدوله، میرزا علی خان امین الدّوله...

۲- خود تعریف تمدّن غرب محتاج بسط کلام است ساموئل هانتینگتون ۹ مشخصه‌ای برای تمدّن غرب قائل است: الف- تجدد یا نوگرایی و نوسازی. ب- بهره‌مندی از میراث کلاسیک شامل فلسفه و عقل‌گرایی یونانی و حقوقی رومی و زبان لاتین و دین مسیحی. پ- غلبهٔ مذاهب پرتستان و کاتولیک. ت- کاربرد زبان‌های اروپایی. ث- جدایی میان قدرت عرفی و قدرت روحانی. ج- حکومت قانون. چ- تکثر اجتماعی یعنی تنوع قشرها و گروه‌های مرکّبه. ح- وجود واسطهٔ بین شهروند و دولت چون پارلمان. و بالاخره: خ- فردگرایی و اعتقاد و اتکاء به اصالت و حقوق فردی.

۳- الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس، ص۹۸.

۴- همان جا، ص۱۰۰.

۵- امر و خلق، ج۴، ص۴۶۲.

۶- به فرمودهٔ جمال‌ابهی: «لعمری سوف نطوی الدنیا و ما فیها نبسط بساطاً آخر» (کتاب مبین، ص۴۰۳)

نماد یا سمبول آسمان در آثار بهائی

پژوهشگر

لغت آسمان را برخی ترکیبی از "آس" (دو سنگ گرد و مسطح بر هم نهاده که با گردش یکی از آن دو حبوبات را خرد و نرم می‌کنند، آسیاب آس آبی را گویند) و "مان" (شبیه) می‌دانند یعنی همانند «آس». چنانکه عطّار گفته است:

آسمان آساست، ناساید دمی
آسمان زانست نام او همی

اصطلاح آسمان آن بخش از فضای لایتناهی است که بالای سر آدمیان قرار دارد و منظومه‌ها و صورت‌های فلکی در آن جای گرفته‌اند. قدما برای آسمان (فلک) ۷ یا ۹ طبقه قائل بودند که هر یک از آنها را شأنی بوده است. از بالا به طرف زمین نخست فلک الافلاک قرار داشته که آن را عرش و فلک اطلس هم نامیده‌اند و می‌گفتند محیط بر سراسر عالم جسمانی است. بعد فلک البروج است که آن را فلک ثوابت می‌دانسته‌اند و بعد نوبت به سیّارات سبعه می‌رسیده که متحرّک دانسته می‌شده‌اند شامل: زحل، مشتری، مریخ، خورشید، زهره، عطارد و ماه.

البتّه آنچه مذکور آمد بر اساس علم هیئت قدیم است که امروزه با کشفیات نوین بشر به مدد تلکسوپ‌های قوی، موشک‌ها و ابزارهایی که برای ثبت اطلاعات به کرات دیگر چون کرهٔ ماه و کرهٔ مریخ فرستاده می‌شوند به کلّی دگرگون شده است.

در فرهنگ‌های گوناگون، آسمان را در معانی مجازی بسیاری به کار برده‌اند از جمله در معنی خدا که موجودی آسمانی دانسته شده، و نیز در معنی تجلّی آن مقام علوی فی المثل در هیکل انبیا و اولیاء و مظاهر مقدسه که جمال ابهیٰ در ***کتاب مستطاب ایقان*** به توضیح و تشریح آن پرداخته‌اند و روشن فرموده‌اند که مراد از آسمان هنگامی که سخن از رفتن به آسمان یا نزول از آسمان در مورد مظاهر حق می‌شود آسمان صوری نیست بلکه مقام علوی روحانی است.

هم از آغاز ***انجیل متّیٰ*** بحث از گشوده شدن آسمان و نزول روح خدا به صورت کبوتری بر حضرت عیسی به میان آمده و آن حضرت در اوّلین وعظ معروف خود یعنی وعظ بر جبَل در همان ابتدا می‌فرمایند: «*خوشا به حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از ایشان است*»، و در هر دو مورد البتّه مراد آسمان ظاهری نمی‌تواند باشد بلکه جهان والای روحانی مورد نظر است.

مکرراً حضرت مسیح اشاره می‌فرمایند که خدا یا پدر در آسمان است و مستمعان را دعوت می‌کنند که به هنگام دعا بگویند: «*ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، ارادهٔ تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود*» (متّیٰ، ۶، آیات ۹-۱۱) که در همهٔ این موارد به مردم عصر - که درک امور روحانی مجرد به همان صورت انتزاعی بر ایشان دشوار بوده - تصویری محسوس را که آسمان باشد ارائه می‌فرمایند، و خدا یعنی ذات غیب منیع لا یدرک را در کسوت پدر

معرفی می‌کنند که طبعاً شخص انسان با رابطهٔ عشق و احترام و فرمانبرداری با او پیوند پیدا می‌کند.

این رابطهٔ پدری و فرزندی که در مسیحیت بر آن تکیه می‌شود بسیار متفاوت است از رابطه مولایی و بندگی که مورد تأکید اسلام و ***قرآن*** است. امّا صوفیه فی الحقیقه به سنّت مسیحی برگشت کردند که خدا را معشوق مطلق و انسان را عاشق، و رابطهٔ فی مابین خالق و مخلوق را رابطهٔ عشق دانستند هر چند که در ***قرآن*** و احادیث هم عباراتی چند بود که این رابطهٔ نزدیک محبت را، بین آفریدگار و آفریدهٔ او انسان، تأیید می‌کرد. مانند آیهٔ قرآنی که در آن گفته شده خدا از حبل ورید به انسان نزدیک‌تر است و حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیا. چون اشاره به شؤون مختلف افلاک سبعه شد باید متذکر گردیم که در عرفان اسلامی هر یک از آسمان‌ها را محل و موطن چیزی می‌دانسته‌اند، دکتر سید جعفر سجّادی[1] از عزیزالدین نسفی (انسان کامل) نقل می‌کند که آسمان هفتم مقام ارواح و رسل است، آسمان ششم مقام ارواح انبیاست، آسمان پنجم مقام ارواح اولیاء است و به همین قیاس آسمان‌های بعدی مقامات کهتری را عرضه می‌دارند.[2]

امّا در مورد فلک چهارم یا جایگاه خورشید در ***کتاب مستطاب ایقان*** دربارهٔ حضرت عیسیٰ مسیح آمده که به فلک چهارم فرار نمود. جناب اشراق خاوری در ***قاموس مختصر ایقان*** توضیح می‌دهند که در عالم اسلام این عقیده رائج بوده که شخص عیسی بن مریم را به دار نیاویختند بلکه نفس دیگری را به جای ایشان گرفتند و مصلوب کردند و خدا خود آن حضرت را به فلک چهارم برد:

«فلک چهارم اختصاص به آفتاب جهانتاب داشت که حیات جسمانی همهٔ موجودات جهان مربوط به انوار واسعهٔ ساطعهٔ اوست و تربیت مادی و جسمانی موجودات منوط به نور و آفتاب است... و از آنجا که مظاهر مقدسهٔ الهیه شموس حقیقت‌اند و فیوضات معنویه و انوار ساطعهٔ الهیهٔ آن جواهر وجود سبب و علّت حیات معنوی و روحانی ممکناتست لهذا مانند آفتاب جهانتاب به پرورش ارواح و نفوس می‌پردازند» و از این جهت گفته شده که آن حضرت به فلک چهارم بالا رفت.

در همان کتاب مستطاب ایقان که رمزگشای متشابهات کتب مقدسه است در تفسیر علامات ظهور بعد که در ***انجیل متّیٰ*** آمده می‌فرمایند که منظور از السماء انفطرت (یعنی آسمان شکافته می‌شود) باطل و منسوخ شدن ادیان سابقه است و وقتی گفته می‌شود که موعود از آسمان نازل می‌شود مراد سمٰوات مشیّت الهی است «*مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیّه است*» و اضافه می‌فرمایند که:

«*لفظ سماء در بیانات شموس معانی*[3] *بر مراتب کثیره اطلاق می‌شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنیی اراده می‌فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیّه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید*»

کتاب ایقان، صص ۴۴-۴۵

و بعد حضرت بهاءالله مثال‌هایی از آیات ***قرآن*** می‌آورند که در هر یک سماء معنای دیگری دارد و تنها با علم الهی است که می‌توان

به مفهوم حقیقی آنها پی برد.

این طبقه‌بندی افلاک در اساطیر و افسانه‌های اقوام بومی سابقهٔ ممتد دارد مؤلف ***فرهنگ نمادها*** (۱۹۶۹) به نقل از محقق فرانسوی ژاک سوستل گوید که نزد قوم آزتک (مکزیک) فلک را ۱۳ طبقه بود طبقهٔ ۱۳ محل سکونت زوج نخستین که همهٔ عالم هستی زادهٔ اوست بوده، خورشید ساکن طبقهٔ ۱۲ و نیروهای شب مقیم طبقهٔ ۱۰ و ارباب انواع یا خدایان جایگزین در طبقهٔ ۸ بوده‌اند، طبقهٔ ۷ به گرد و غبار اختصاص داشته و طبقهٔ ۶ به بادهای چهارگانه و طبقهٔ ۵ به سنگ‌های آسمانی و شهاب‌ها و طبقهٔ ۴ محل پرندگانی بوده که به زمین فرود می‌آیند یعنی ارواح اولیاء و طبقهٔ ۳ سکونت‌گاه ۴۰۰ محافظ آسمان‌ها و طبقهٔ ۲ مخصوص اهریمن و بالاخره طبقهٔ یک جایگاه ستارگان محسوب بوده است. همان فرهنگ عقائد ملل کهن و ابتدائی دیگری را هم نقل می‌کند که به این گونه طبقه‌بندی البتّه هر بار با تغییراتی پرداخته‌اند.[۴]

*

حال با سوابقی که ذکر شد باید دید که در آثار بهائی آسمان یا فلک به چه معانی به کار رفته است؟

۱- گاه آسمان یا سماء به همان معنی صوری کلمه در برابر ارض یا زمین به کار رفته مثلاً در ***لوح تجلّیات*** می‌فرمایند: «*انّه لو یحکم علی الارض حکم السّماء لیس لاحد ان یعترض علیه*» یعنی اگر مظهر الهی زمین را آسمان بخواند احدی حق اعتراض ندارد.

۲- در همان لوح معنی روحانی سماء نیز مورد نظر است: «*انّه ظهر بالحقّ و نطق بکلمة انصعق بها من فی السّموات و الارض الّا من شاءالله*» یعنی مظهر الهی آمد و سخنی گفت که جز قلیلی همه در آسمان‌ها و زمین از شنیدنش مدهوش شدند. محتملاً از من فی الارض جامعهٔ بشری مراد است و از من فی السّموات، ارواح و شاید ارواح نفوس ممتازه در عالم بقاء.

۳- کاربرد آسمان و سماء در معنی علوّ و رفعت و مقام رفیع در آثار مبارکه بسیار متداول است مثلاً:

«*آسمان حکمت الهی به دو نیّر روشن و منیر: مشورت و شفقت*» دریای دانش، ص ۲۱

«*ای پسر عزّ، در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار*» کلمات مکنونه

«*بگو امروز آفتاب بینایی از آسمان دانایی هویدا*» دریای دانش، ص ۱۷۳

۴- عباراتی چون سماء مشیت، سماء کرم، سماء دانش و سماء امّ‌الکتاب که در الواح الهی آمده همه اشاره به ارفع مقام علوی است یعنی مشیّت الهی و عطای الهی و علم الهی و کتاب اعظم الهی:

«*دین‌الله و مذهب‌الله محض اتّحاد و اتّفاق اهل عالم از سماء مشیّت مالک قدم نازل گشته*» اشراقات

«*عاصی باید مابین خود و خدا از بحر رحمت، رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند*» بشارات

«*گفتار نیک و صدق در بلندی مقام و شأن مانند آفتاب است که از افق سماء دانش اشراق نموده*» طرازات

«*طراز اوّل و تجلّی اوّل که از افق سماء امّ الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود*» طرازات

۵- گاه آسمان‌ها و زمین سراسر عالم هستی را افاده می‌کند مثلاً در ***کلمات مکنونه*** وقتی می‌فرمایند: «*جمیع آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را*»

که در اینجا آسمان‌ها نمی‌تواند جهان بقا یعنی عالم روح را در بر گیرد زیرا با اختصاص قلب به حبّ الهی است که حصول و وصول به عوالم رفیع روحانی تحقق‌پذیر می‌گردد.

۶- قبلاً گفتیم که فلک الافلاک را که محیط بر همهٔ فلک‌ها است، یعنی سراسر عالم هستی را به عقیدهٔ قدما در بر می‌گیرد ولی خود فاقد ستاره و سیاره است و به علّت بی‌نقشی فلک اطلس هم خوانده شده، عرش نیز نامیده‌اند و از شگفت‌ترین عناوینی که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه در خطاب به انسان به کار برده‌اند تعبیر "رفیق عرشی" است یعنی وجودی که از اوّل الاوّل همراه خالق و محبوب آسمانی خویش بوده و این موضوع ارجاع می‌دهد به تئولوژی بهائی که در آن همواره انسان جلوه‌گاه بالقوّهٔ اوصاف الهی بوده و چنان که خلق بدون خالق متصوّر نیست خالق هم در بُعد زمان همواره در مخلوق خویش متجلّی بوده و شرف ذاتی خدا، مانع از این تقارن زمانی نتواند بود.

۷- گاه کلمهٔ آسمان را صرفاً از باب تشبیه به کار برده‌اند مثلاً در عبارت «*آسمان* خرد به دو *آفتاب* روشن» یا «*آسمان* حکمت *الهی* به دو نیّر روشن و منیر» حکمت الهی و خرد به آسمان تشبیه شده که وجه شباهت می‌تواند علوّ باشد، یا شفّافی و پاکی یا حتّیٰ گستردگی.

۸- ضمناً در ادب فارسی آسمان به معنی اوج و کمال صفتی به کار رفته است مثلاً وقتی می‌گویند آسمان وفا مراد مثل اعلیٰ و نمونه و مظهر وفاست (**فرهنگ معین**) و احتمالاً وقتی جمال مبارک می‌فرمایند: «*آسمان* سیاست به نیّر *این کلمهٔ مبارکه*... منیر و روشن *است*» مرادشان مرتبهٔ کامل سیاست یعنی سیاست الهیه است.

۹- در ***کتاب مستطاب عهدی***، می‌فرمایند: «*انسان حقیقی* بمثابه *آسمان لدی الرحمن* مشهود... *مقامش اعلی المقام و آثارش مربّی امکان*» که تشبیه انسان حقیقی به آسمان یکی از جهت "*علوّ مقام*" است و دیگری از جهت آن که انسان حقیقی مانند آفتاب که بر زمین تابد یا ابری که از آسمان بارد "*آثارش مربّی امکان*" است.

حاصل کلام آن که لفظ آسمان یا سماء هم بر خدای متعال اطلاق می‌شود هم بر مظهر ظهور و هم بر دیانت و هم بر انسان حقیقی یعنی فردی که در شمار مقدسان و اولیاءالله محسوب تواند شد و در کلمات الهی در این ظهور مبارک و محتملاً در ظهورات قبل آسمان به معنای مشیت الهی ارادةالله و حتّیٰ عرفان و ایقان (که وسیلهٔ نیل انسان به مراتب عالی و روحانی هستی است) استعمال شده و مظاهر مقدسه به عنوان آفتاب حقیقی گاه در سماء بطون هستند و هنگامی به سماء ظهور جلوه می‌کنند که در هر دو حال رشد و نموّ و ترقّی این عالم موکول و معلّق به وجود آنان است چه به فرمودهٔ حضرت بهاءالله: «هیچ *شیئی از اشیاء بی‌سبب و علّت موجود نبوده و نیست و علّت اصلی ارواح مجرده بوده بهم و تمطر السماء و تنبت الارض.*» ■

یادداشت‌ها

۱- فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ۱۳۷۰ ش.

۲- در امر بهائی عالم امر، محل ارواح و رسل است که میان عالم حق (لاهوت) و عالم خلق (ناسوت) قرار دارد.

۳- مراد مظاهر مقدسه است.

4- Dictionneré des Symboles, Chevalier Gheerbuaint, 1982.

آیا دیانت بهائی دینی التقاطی است؟ (۲)

پدیدهٔ التقاط یا سینکرتیسم Syncretism و دیانت بهائی

دکتر هوشنگ رأفت

دنباله از شمارهٔ پیش

تعالیم و اصول بدیع و جدید

ولکن آنچه در تحقیق و پژوهش امر بهائی به وضوح دیده می‌شود اینست که این دیانت دارای تعالیم و اصول جدید و بدیعی است که در هیچیک از ادیان و مذاهب قبل ذکر نشده و در واقع آئین بهائی واضع فرهنگ نوین و جهان شمول روحانی و فلسفی است که از شرایع گذشته کاملاً متمایز است و از استقلال و اصالت آن حکایت می‌نماید که در این نوشته اجمالاً به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

وحدت عالم انسانی

این تعلیم اساسی و مهم که برای نخستین بار توسط مظهر الهی در این عصر ابلاغ گشته محور اصلی کلیهٔ احکام و تعالیم امر بهائی است. دیگر صحبت از جدایی مؤمنین و کفّار، شرقی و غربی، سیاه و سفید و سائر عواملی که در طیّ قرون و اعصار باعث جدایی و تقسیم بنی آدم به گروه‌ها و طوائف مختلف و متنازع شده بود در میان نیست. حقوق مدنی همهٔ افراد از هر نژاد و مذهب محفوظ و محترم و در برابر حق و قوانین مدنی مساوی تلقی می‌گردد.

گرچه در نوشته‌ها و یا دواوین شعراگاه‌گاهی اشاراتی که حاکی از برادری و برابری نوع انسان است یافت می‌شود ولی با دقّت بیشتر ملاحظه می‌گردد که آن برابری با وحدت اصلیه و بلا قید و شرط بهائی تفاوت بسیار دارد. مثلاً اگر شاعر شیرین سخن سعدی شیرازی در جایی:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

سروده در محل دیگر می‌گوید:

اگر نزاع در افتد میان گبر و یهود
ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است!

بدیهی است پذیرش اصل وحدت بشر مستلزم ترک تعصبات مختلفه و پیش داوری‌های رایج بر مبنای اختلافات و تنوع نژادی، مذهبی و حتّی لسانی و غیره است که در تاریخ موجب بروز جنگ‌ها و فجایع غم‌انگیز شده است.

تساوی حقوق زن و مرد

این تعلیم که در واقع با وحدت عالم انسانی پیوند و رابطهٔ منطقی دارد نیز کاملاً بدیع و تازه و در آثار مذهبی قبل بی‌سابقه است و در مورد اصالت آن دیگر جای هیچ شک و تردیدی نیست. حتّی در نوشته‌های فلاسفه و اندیشمندان قرن نوزدهم یعنی مقارن ظهور امر بهائی از این مقوله بحثی به میان نیامده است. اشعار و گفتار نغز حضرت طاهره قرّة العین که بیش از یک قرن و نیم پیش حجاب از رخ برافکند و با این عمل شجاعانه در زمان اسارت و محدودیت حقوق

زنان عملاً تساوی حقوق زن و مرد را اعلان نمود نیز مؤید این مدّعا است و امروزه مورد تأیید و تصدیق اکثر مورّخین بی‌غرض و منصف می‌باشد.

نظم اداری

دیانت بهائی دارای نظام و تشکیلاتی است که بر وفق نصوص مندرج در کتاب اقدس و سائر الواح و تبیینات مبیّن منصوص آن ایجاد شده و در سطوح محلی، ملّی و بین‌المللی به فعالیت‌های روحانی و خدمات اجتماعی پرداخته است. در هیچیک از ادیان گذشته رهنمودی برای ادارهٔ امّت و حسن جریان و تمشیت امور جامعه و حفظ وحدت آن دیده نمی‌شود. هر چند به تدریج تشکیلات کلیسایی در مسیحیت و یا خلافت در اسلام برقرار گشت ولی هیچکدام منصوص و مصرّح در کتب و آیات نبوده بلکه بیشتر بر اساس استنباطات و اجتهادات رهبران و زعماء ادیان به وجود آمده است و لذا مشروعیت آن مورد قبول همهٔ پیروان آن ادیان نیست و در خصوص ادارهٔ جامعه اختلاف بسیار در میان آمده است.

صراحت عهد و پیمان

مسألهٔ بسیار مهم دیگر تأسیس "عهد و پیمان" در امر بهائی است که باز در تاریخ ادیان بی‌سابقه و نظیر است. برای اوّلین بار شارع امر الهی به نصّ کتبی جانشینی خود و مبیّن کلام و آیات خویش را تعیین و ابلاغ فرمود و بدین وسیله باب اختلاف و اجتهاد و تفرقه و تحزّب را در جامعه مسدود ساخت.

بسیاری از کارشناسان و اساتید رشتهٔ ادیان در این مورد منصفانه قضاوت کرده و اعتراف به اصالت و بدعیّت این پدیده یا تعلیم "عهد و میثاق" در دیانت بهائی می‌نمایند. نگارنده به خاطر دارد که در سال ۱۹۶۶ در شهر اسلو با رئیس بخش ادیان دانشگاه بحثی طولانی در مورد امر بهائی و تعالیم آن پیش آمد. استاد مزبور پروفسور کراگرود Kragerud هنگامی که موضوع عهد و میثاق در آئین بهائی را شنید و نقش آن را در حفظ اتحاد و پیوستگی جامعهٔ بهائی ملاحظه کرد با کمال انصاف اقرار به اصالت و تازگی آن در سلسلهٔ ادیان جهان نمود. وی چندی بعد در طی سخنرانی رادیویی زیر عنوان "ادیان جدید" پس از تلاوت بعضی از آیات و الواح نازله از قلم اعلیٰ (از کتاب منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله *The Gleanings from the Writings of Bahá'u'lláh*) با شرح تعالیم و اصول دیانت بهائی و تاریخ مختصر این امر هزاران نفس را با ظهور جدید آشنا ساخت.

صلح عمومی، محکمهٔ کبرای بین‌المللی، تقلیل سلاح

دیانت بهائی را می‌توان به اعتباری نخستین نهضت صلح‌طلب جهان بشمار آورد چه که در آثار مبارکهٔ حضرت بهاءالله از جمله در لوح ملوک و کتاب اقدس و الواح نازلهٔ پس از آن مؤکداً در مورد صلح عمومی و خلع سلاح (یا محدودیت آن و فقط به منظور حفظ انتظام و امنیت کشور) و ایجاد محکمهٔ کبرای بین‌المللی اشاره شده و همچنین در خطابات و تبیینات حضرت عبدالبهاء کراراً دربارهٔ این موضوع ذکر شده است و حتی لوح مخصوصی از قلم میثاق به کنگرهٔ صلح لاهه (پس از جنگ اوّل جهانی) نازل و ارسال گردید. حضرت ولیّ امرالله نیز در توقیعات خویش دورنمای کلّی نظم بدیع جهانی را که مقدّر است بر مبنای صلح و عدالت اجتماعی استقرار یابد ترسیم فرموده‌اند و بالاخره در سال ۱۹۸۵ معهد اعلیٰ بیانیّهٔ مهم وعدهٔ صلح جهانی را خطاب به همهٔ اهل عالم صادر و به رؤساء ممالک ابلاغ فرمودند. در هیچیک از متون

مذهبی قبل در این مورد بحثی به میان نیامده و یا تنها به اشاراتی مختصر اکتفا شده است و اکثر صلح و آشتی بین پیروان و مؤمنین همان دین مطرح بوده است. حتّی در آثار فلاسفهٔ غرب نیز تفسیر و تشریحی چنین جامع در خصوص استقرار صلح پایدار و عمومی دیده نمی‌شود.

دامنهٔ این مطلب بسیار وسیع و از حوصلهٔ این مقالهٔ مختصر خارج است.

آشتی شریعت با طریقت

در ادوار و ادیان گذشته گروهی که عاشق عرفان و نیل به مدارج حقیقت بوده‌اند به احکام و شریعت الهی چندان توجّه و التفاتی نداشته‌اند و به عکس جمعی از متشرعین نفوس مشتاق معرفت و عارفان را از صراط مستقیم دین منحرف شمرده و حتّی کافر تلقّی می‌نمودند. به تدریج برخورد و اصطکاک این دو بینش به اختلافات و منازعات طولانی منجر گردید و حتّی به تکفیر و اعدام معتقدین نیز کشیده شد.

و امّا در آئین بهائی ارزش و اهمیّت این دو یعنی عرفان و عمل به احکام تصریح گشته و با کمال ظرافت توازن بین شریعت و طریقت حفظ گردیده است. برای اثبات این مدّعی کافی است نگاهی به آثار نازله از قلم اعلیٰ در ذکر شرائط سلوک سالکین در طیّ رسالهٔ هفت وادی، چهار وادی، جواهر الاسرار و الواح و تفاسیر متعدد دیگر نمود که همهٔ آن رهنمای طالب و سالک حقیقی برای نیل به مقامات روحانی و کمالات معنوی و تقرّب الهی است در عین حال احکام و شرایعی که ضامن حفظ و سلامت جسمی و فکری فرد و رفاه عدالت اجتماعی در جهان است وضع گردیده است و همهٔ مؤمنین را به اجرا احکام و قوانین شریعتی هدایت فرموده‌اند و فی الحقیقه عرفان و عمل به احکام را به منزلهٔ دو رکن محکم ایمان محسوب داشته‌اند. هم از مبالغه و غلوّ مدعیان عرفان و دستیابی به باطن "و باطن باطن" ادیان بر حذر داشته و هم از تصلّب و قشری‌گری متشرّعین انذار فرموده‌اند و خلاصه تعادلی معقول و منطقی بین این دو مقولهٔ معرفت و حقیقت‌جویی و تمسّک به شرایع و احکام مصرّحهٔ الهی را توصیه می‌نمایند. و در واقع این دو مکمّل یکدیگرند چه که بر حسب اعتقاد بهائی هدف غائی ظهور ادیان ظهور کمالات معنوی و وارستگی و تخلّق به ملکات روحانی از یک طرف، و ایجاد نظم و راحت و رفاه اجتماعی و حفظ سلامت جسمی و روانی فرد از جهت دیگر است.

الغاء بعضی از احکام ادیان و فرهنگ‌های گذشته

تنها کافی است به لغو آئین برده‌داری و نیز تعداد زوجات Polygamy و لغو مؤسسات روحانی و مذهبی یعنی رتبه و مقام رهبری (حاخام، کشیش، اسقف، آخوند)، تجویز موسیقی و آواز و به طور کلی کسب هنر از مراکز هنری و علمی چه شرق و چه غرب، آموزش زبان‌های دیگر برای ارتباط و ایجاد الفت و یگانگی و استفاده از گنجینهٔ فرهنگ‌های ملل و اقوام، عدم نجاست ملل دیگر و تشویق و ترغیب به مصاحبت و معاشرت با جمیع اهل ادیان (با روح و ریحان) و ترک تعصّبات و خصومت و ده‌ها حکم و تعلیم جدید دیگر که همگی در مسیر ایجاد جامعه‌ای صلح‌پرور و خلّاق و در جستجوی تکامل روحانی، فرهنگی و اجتماعی است نمود که برای نخستین بار در تاریخ ادیان وضع و تصریح گردیده است و در این گفتار کوتاه فرصت ذکر همهٔ آنها نیست.

خاتمه

در خاتمهٔ این مقاله یک نکتهٔ دیگر را نیز

یادآور می‌شود که حتّی بسیاری از مراجع مذهبی مخالف دیانت بهائی استقلال آن را مورد تأیید قرار داده‌اند از آن جمله یک محکمهٔ شرعیّه در مصر سال‌ها قبل در طی یک حکم رسمی به منظور انفصال جامعهٔ بهائی در آن کشور چنین اظهار داشته:

«انّ البهائیه دین جدید قائم بذاته، له عقائد و اصول و احکام خاصّه...»

نویسندگان و محققین منصف اروپایی همین مطلب را با لحنی مثبت مورد تأکید قرار داده‌اند از آن جمله دکتر چِین T. K. Cheyne استاد ادبیات و الهیات در آکسفورد در کتاب آشتی اجناس و ادیان می‌نویسد که در عصر جدید پیامبری که تأسیس دیانتی نوین و احکام بدیع نموده بهاءالله است.[۱۶]

پرفسور آرنولد توین‌بی نیز در آثار خود چندین بار به ظهور و استقلال امر بهائی اشاره کرده و آن را تصریح و تأیید کرده است.

لازم به تذکّر است که در سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متّحد نمایندگان دیانت بهائی حضور فعال و گسترده‌ای در نیم قرن اخیر داشته و دارند و حتّی بزرگترین دستگاه مذهبی یعنی کلیسای کاتولیک در واتیکان مرتباً نمایندگان دیانت بهائی را به عنوان یکی از ادیان بزرگ جهان جهت حضور و شرکت در مراسم سالیانهٔ دعا به منظور صلح در Assisi دعوت می‌نماید و این خود نشانی است از شناسایی امر بهائی از طرف مقامات مذهبی و مؤسسات اجتماعی و سیاسی جهان. همچنین مطالعهٔ دیانت بهائی در بسیاری از دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی جهان جزء برنامهٔ رسمی علوم ادبی، دینی و اجتماعی است و حتّی در سال‌های اخیر چندین کرسی مستقل "مطالعات بهائی" در دانشگاه‌های مهم و از آن جمله در هند، امریکا و خاورمیانه تأسیس و آغاز به کار کرده است.■

یادداشت‌ها

۱- ن. ک.: میشل مالرب M. Malherbe: انسان و ادیان- نقش دین در زندگی فردی و اجتماعی، ترجمهٔ مهران توکّلی، نشر نی، چاپ اوّل، ۱۳۷۹، طهران.
ر.ک. پیام بهائی، شمارهٔ ۲۶۳، ص ۵۱.

۲- ن .ک.: دائرة المعارف جدید کاتولیک New Catholic Encyclopedia, vol. 13, p.881.

۳- ن. ک.: دائرة المعارف علمی نروژ Norsk Kunnskap Leksikon.

۴- از آن جمله مکاتب و فلسفه‌ها می‌توان Gnostisism را یاد کرد که بعد از حملهٔ اسکندر به آسیای صغیر و مصر در آن دیار انتشاری وسیع یافت. ن.ک.: The Gnostic Religion, H. Jonas.

۵- ر. ک.: هال کُخ (استاد کرسی تاریخ کلیسا در کپنهاگ) ترجمهٔ نروژی: منشأ و سرچشمهٔ مسیحیت Hall Koch: Kristendommens opprinnelse, Aschehaug Forlag, Oslo, 1966, pp.14-15.

۶- فاضل مازندرانی: رهبران و رهروان، جلد دوّم، مؤسسهٔ مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص۳۸۴-۳۸۵.

۷- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ، مؤسسهٔ مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص۱۴.

۸- همان کتاب، ص۷۷.

۹- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نمرهٔ ۴۰.

۱۰- حضرت بهاءالله، لوح سلطان، لجنهٔ نشر آثار امری لانگنهاین، نشر اوّل، ۱۴۱ بدیع، ص۷۴.

۱۱- حضرت بهاءالله، اقدارات، چاپ هند، ص۱۹۲.

۱۲- حضرت بهاءالله، لوح حکمت.

۱۳ - ترجمه از گاد پاسز بای، حضرت ولیّ امرالله، مندرج در رحیق مختوم، اشراق خاوری، جلد اوّل صفحهٔ ۲۳۴.

۱۴- ر. ک. به مقالات و رسالات تحقیقی دکتر وحید رأفتی در مورد مآخذ اشعار و حکایات منقول در آثار امری.

۱۵- کلمات مکنونه عربی.

۱۶- Cheyne, T. K. The Reconciliation of Races and Religions ، ۱۹۱۶. نقل از کتاب عالم بهائی، جلد ۱۳، ۱۹۵۴-۱۹۶۳، ص۸۰۹.

لوح مبارک طبّ و رموز آن

دکتر حشمت‌الله شهریاری

لوح مهیمن طبّ از کلک مطهّر جمال اقدس ابهیٰ، به افتخار میرزا محمّد رضا طبیب نازل گردید. تاریخ نزول این لوح، مقارن ایّام بسیار سختی است که جمال مبارک به فرمان سلطان عثمانی به عکّا سُرگون و از هر طرف تحت فشار ظالمانهٔ دولت عثمانی قرار گرفته بودند.

جناب آقا میرزا محمد رضا طبیب، اهل یزد بود و بعد از ملاقات با جناب سیّد یحییٰ وحید دارابی به امر مبارک مؤمن گشت. بنا به گفتهٔ جناب حاج محمّد طاهر مالمیری، ایشان از اطبّای حاذق و جلیل القدر، و وجود مبارکشان، آیت موهبت الهی و نشانهٔ قدرت کاملهٔ ربّانی بود و هر بیماری که به ایشان مراجعه می‌نمود شفای عاجل می‌یافت.

در این لوح، جمال مبارک، علم طب را اشرف علوم دانسته و مقام طبیبی را که از بادهٔ حبّ جمال ابهیٰ نوشیده باشد، آنقدر ترفیع داده‌اند که لقای او را شفا و نَفَسش را رحمت و رجای هر بیمار شمرده‌اند. جناب مالمیری در خاطراتشان اشاره می‌فرمایند که جناب میرزا محمّد رضا طبیب، خود مظهر این کلمهٔ الهیّه بود و به مصداق این بیان جمال مبارک هر بیماری که به حضور ایشان می‌رسید به یک داروی ساده و بی‌مقدار معالجه می‌شد و فی‌الحقیقه آن وجود مبارک از نوادر و عجایب دور مبارک اسم اعظم بوده‌اند.

این لوح منیع، چون آئینه‌ای، آتیهٔ طبّ را نشان می‌دهد که در دور شریعت بهائی به اوج تعالی خود خواهد رسید. از طرفی، شامل دستورات بهداشتی بسیار ساده است که اگر به موجب آنها عمل شود ضامن سلامت افراد خواهد بود و از طرف دیگر، مناسبات طبیب و مریض را تعیین می‌فرماید که باید هادی و راهنمای اطبّای بهائی قرار گیرد.

سه نکته در لوح طبّ حائز اهمیت است و احتیاج به دقّت و توجّه مخصوص دارد:

۱- در ابتدای این لوح مبارک جمال قدم به صریح بیان، می‌فرمایند: «*لسان القدم ینطق بما یکون غنیة الاطبّاء عند غیبة الاطبّاء*» که مضمون آن به فارسی اینست که: «آنچه را لسان قدم بیان می‌کند، برای اهل خرد، در غیاب اطبّاست» بنا بر این قابل توجّه است که بر خلاف آنچه ممکن است در اذهان جای گرفته باشد دستورات این لوح برای اطبّاء نیست بلکه برای خود افراد است آنهم در نبودن پزشک.

۲- دستورات این لوح مبارک، اکثراً بلکه تماماً دستورات بهداشتی و حفظ الصحّه‌ای هستند که با به کار بردن آنها سلامت بدن تأمین و احتمال گرفتاری به بیماری‌ها کاهش می‌یابد.

۳- دو دستور قابل توجّه، در این لوح مبارک وجود دارد، یکی دربارهٔ غذاهای متضاد و دیگری راجع به اخلاط چهارگانه، که به نظر می‌رسد هر دو مربوط به طبّ قدیم بوده، و توضیح آنها با علم پزشکی جدید، چندان آسان به نظر نمی‌رسد. ولی شکّی نیست که چون از قلم اعلیٰ نازل گردیده‌اند، در آتیه حقایق آنها واضح و علم پزشکی به کنه آنها پی خواهد برد. دربارهٔ این دو دستور بعداً بحث خواهد شد.

و امّا از زمانی که این لوح مبارک از قلم معجز شیم جمال قدم نازل گردیده تا به حال تغییرات بسیار مهمّی در جهان صورت گرفته که نه تنها بهداشت را مشکل بلکه بیماری‌هایی را به وجود آورده که علم پزشکی امروز از علاج آنها عاجز است. و آن تغییراتی است که در محیط زیست و به علّت آلودگی با مواد شیمیایی به وجود آمده به حدّی که عصر کنونی را می‌توان عصر مواد شیمیایی نامید. بدون شک و تردید، دستورات جمال مبارک، و بیاناتی که از حضرت عبدالبهاء در مورد بهداشت و حفظ الصحّه به جای مانده‌اند در تخفیف آن امراض و آلام مؤثّر خواهند بود. این تغییرات را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

۱- آلودگی محیط زیست

متأسفانه تمدّن جدید که هنوز با تعالیم بهائی آشنایی ندارد. گرفتاری‌های بی‌شماری را موجب و بیماری‌های غیر قابل علاجی را به وجود آورده است. طبق گزارش اخیر دانشکدهٔ بهداشت جان هاپکینز[1] آلودگی هوا و محتویات ذرّه‌بینی موجود در آن جان مردم کشورهای صنعتی مخصوصاً شهرهای بزرگ را به خطر انداخته و در حدّ وحشتناکی مرگ و میرهای زودرس را موجب می‌شود. متأسفانه هر روز به تعداد این آلودگی‌ها، به علّت زیاد شدن سوخت کارخانه‌ها، سوخت بنزین و یا گرد سیاهی که از فرسوده شدن لاستیک میلیاردها اتومبیل بر می‌خیزد، اضافه می‌شود. این عوامل باعث بروز صدها آلرژی و بیماری‌های دستگاه تنفّسی از جمله سرطان‌هایی است که اکثراً غیر قابل معالجه هستند. امروزه محققین اضافه می‌کنند که اگر این آلودگی‌های کشنده کنترل نشوند فاجعهٔ بزرگی در انتظار مردم کره زمین خواهد بود.

۲- مصرف مواد شیمیایی برای نگهداری مواد غذایی

در گذشته ایّام، بشر سعی می‌نمود که از مواد غذایی و میوه‌جات موجود در هر فصل استفاده کند. و اگر لازم بود مواد غذایی را برای فصولی که مواد غذایی کمیاب بودند ذخیره نماید، از خشک کردن میوه‌جات، از پختن و استفاده از نمک برای نگهداری آنها استفاده می‌کرد. به همین طریق شیر اضافی حیوانات را به صورت ماست و کشک و پنیر، و گوشت حیوانات را به صورت قُرمه ذخیره می‌نمود. ولی به تدریج بشر متوجّه شد که می‌تواند از مواد شیمیایی متفاوت برای نگهداری مواد غذایی استفاده کند. این مواد شیمیایی از رشد میکرب‌های مختلف در مواد غذایی می‌کاهد. مثلاً امروزه شیر را می‌توان تا پانزده روز در یخچال نگهداری کرد. تمام میوه و سبزیجاتی که از مغازه‌ها خریداری می‌شوند با مواد شیمیایی آغشته شده که از فساد زودرس آنها جلوگیری شود. تمام موادّ غذایی که به صورت کنسرو در مغازه‌ها وجود دارند با مواد شیمیایی آغشته هستند. این مواد شیمیایی که معمولاً از رشد میکرب‌های ذرّه‌بینی در غذا جلوگیری می‌کنند به همان طریق، ولی به طور تدریجی روی سلّول‌های بدن انسان و مخصوصاً کودکان که در حال رشدند تأثیر سوء می‌گذارند. نتیجهٔ آن بیماری‌هایی است که امروزه علمای پزشکی را گیج و سرگردان و ناامید کرده است.

۳- مصرف داروهای بی‌حساب توسّط بیماران

طبق آماری که **مجلّه نیوزویک**[2] در ماه آپریل منتشر کرده است در حالی که فروش داروهای

متفاوت در ظرف چهار سال گذشته دو برابر و به مبلغ ۱۴۵ بیلیون دلار بالغ گردیده، مصرف داروهای ضدّ درد در این مدّت سه برابر و به مبلغ یک و نیم بیلیون دلار بالغ شده است. دارو به هر شکل و از هر طریقی وارد بدن شود، خوراکی و یا تزریقی، برای سلول‌های بدن به عنوان یک مادهٔ خارجی محسوب می‌گردد. زیرا ترکیب محیط درونی و اجزاء سلولی بدن بسیار مشخّص است و هر تغییر جزئی در آن به اختلال در میزان اعتدال اجزاء مرکّبهٔ بدن منجر می‌گردد. بنا بر این سلول‌های بدن غیر از آنچه را که طبیعت در ترکیب و ماهیت آنها به کار برده، هیچ مادّه‌ای را نمی‌تواند قبول کند. به همان طریق که بدن سالم هنگام هجوم میکروبی به مبارزهٔ با آن می‌پردازد، از همان لحظهٔ اوّل ورود دارو به بدن نیز به خنثیٰ کردن و دفع آن ماده شیمیایی می‌پردازد.

داروی وارد شده در بدن باید توسّط کبد شکسته شده و به وسیلهٔ یکی از دستگاه‌های بدن مثل کبد، کلیه‌ها، غدد تعریق و ریه‌ها دفع گردد. و در نتیجه این اعضاء باید کار اضافی را تحمّل نمایند که منجر به فرسودگی و متلاشی شدن آنها می‌گردد. و در بعضی موارد مادهٔ دارویی وارد شده می‌تواند آنقدر سمّی باشد که عمل یکی از اعضای بسیار حیاتی بدن را بکلّی مختل نماید. مثلاً بعضی از آنتی‌بیوتیک‌ها قادرند عمل کلّیه‌ها را طوری مختل کنند که برای ادامهٔ حیات احتیاج به کلّیهٔ مصنوعی و یا حتّیٰ پیوند کلّیه باشد. چه بسیار نوزادانی که با نقص عضو، زندگی را شروع و یک عمر رنج می‌کشند و علّت آن مصرف دارویی، در دوران بارداری مادر بوده است.

ولی متأسفانه همانطوری که **مجلّهٔ نیوزویک** گزارش می‌دهد مصرف داروها آنقدر جزء ضروری زندگی مردم ناآگاه شده که اکثر افراد جعبهٔ کوچکی محتوی داروهای مختلف را با خود حمل می‌کنند و گاهی برای رفع سر درد مختصر، زمانی برای رفع خستگی، گاهی برای تقویت قوا و زمانی برای رفع فشارهای زندگی از آن داروها استفاده می‌کنند. چون اثرات بد این داروها به تدریج ظاهر می‌شود اغلب آن را به حساب کردگار و روزگار می‌گذارند.

با ذکر این مقدّمه سعی می‌شود مضمون تعالیم جمال مبارک در **لوح طبّ**، فهرست‌وار بیان و به بعضی از نکاتی که همیشه مورد سؤال دوستان عزیز بوده اشاره گردد.

۱- غذا را با نام ابهای من آغاز و با نام پروردگار زمین و آسمان به انجام برسانید.

۲- تا گرسنه نشوید غذا میل نکنید.

۳- غذای رقیق را قبل از غذای غلیظ و غذای مایع را قبل از غذای جامد میل کنید.

۴- صبحانه مختصر بخورید که آن به منزلهٔ چراغ است از برای بدن.

۵- هر آنچه به دشواری جویده شود خوردنش نزد عاقلان جائز نیست.

۶- غذا را کاملاً جویده و سپس فرو دهید.

۷- پس از اتمام غذا اندکی قدم بزنید تا غذا استقرار یابد.

۸- ورزش با معدهٔ تهی مفید است و سبب تقویت اعضای بدن می‌گردد. ورزش با معدهٔ پر صدمه وارد می‌آورد.

۹- به هنگام خوابیدن شب چیزی ننوشید.

۱۰- چون بر سر سفره دو غذای ضدّ یکدیگر موجود باشند آنها را با هم مخلوط نکنید و به یکی اکتفا نمایید.

۱۱- قناعت، نفس را از کسالت و بد حالی محفوظ می‌دارد.

۱۲- آن کس که در خوردن زیاده روی کند

بیماری‌اش شدیدتر گردد.

۱۳- پاک کردن اندرون از فضولات (منظور استفاده از مسهل است) بسیار مهم است ولکن بایستی در فصول معتدل صورت گیرد.

۱۴- ترک عادات زیان‌آور کن، که بلای جانست.

۱۵- از غم خوردن بپرهیزید که آن سبب بلای عظیم است.

۱۶- رشک و حسد، جسد آدمی را می‌خورد و خشم و غضب کبد را می‌سوزاند. از آنها بپرهیزید همچنانکه از شیر درّنده می‌پرهیزید.

۱۷- امراض را به علل آنها رجوع دهید.

۱۸- در موقع لزوم از معالجهٔ پزشکی استفاده ولی با برگشت سلامتی آن را متوقّف کنید.

۱۹- بیماری را ابتدا با اغذیه معالجه کنید و از استعمال دارو حتّی الامکان بپرهیزید.

۲۰- از مصرف دارو در موقع سلامت خودداری نمائید ولی در هنگام ضرورت و احتیاج آن را به کار برید.

۲۱- اگر بیماری با داروهای ساده و بسیط درمان شود، از استعمال داروهای ترکیب شده و متعدد پرهیز کنید.

۲۲- مطابق آنچه بیان گشت اخلاط را از حالت اعتدال خارج منمایید. و همچنین مقادیر اخلاط اربعه را در حال اعتدال حفظ نمائید تا اصل (خون) به پاکی و صفای خود باقی و حدودات شش و یک ششم شش حفظ و رابطهٔ مابین فاعلان و منفعلان برقرار بماند. بر خدا توکّل نمائید چه که نیست خدایی جز او که شافی و علیم است.

۲۳- ای طبیب ابتدا با ذکر پروردگارت بیماران را شفا بخش، سپس به آنچه که از برای صحّت مزاج عباد مقدّر نمودیم. قسم به جان خود (حق) که طبیبی که از شراب عشق من نوشیده باشد، لقای او شفاست، و نَفَس او رحمت است و رجا.

البتّه تمام دستورات مبارک فوق را می‌توان توضیح داد ولی به علّت محدود بودن صفحات فقط به توضیح چهار دستور مبارک که اکثراً مورد سؤال دوستان عزیز قرار می‌گیرد می‌پردازیم.

دستور شمارهٔ ۱۰: چون بر سر سفره دو غذای ضدّ یکدیگر موجود باشند آنها را با هم مخلوط نکنید و به یکی اکتفا نمائید.

گرچه توضیح این دستور با پیشرفت‌های پزشکی کنونی مشکل است ولی چون از کلک مطهّر جمال قدم صادر گردیده، شکّی نیست که در آتیه با مطالعات پزشکی به کنه آن پی برده خواهد شد. حضرت بهاءالله در جایی دیگر می‌فرمایند: «*اگر غذا واحد باشد احبّ است عندالله*» و حضرت عبدالبهاء در جواب یکی از احبّاء می‌فرمایند:

«*سؤال از لا تجمع الضدّان علی الخوان* نموده بودید، *مراد از ضدّان اطعمه و اغذیه غیر موافقه با یکدیگر است. ولی تعیینش مشروط به طبّ قدیم و جدید نفرمودند. مقصود اینست که اگر دو طعام متضاد با یکدیگر در سر سفره واحد حاضر، تناولش جائز نه و این به حسب امزجه و ضعف قوای معده است. مثلاً در مزاج ضعیف دو غذای ثقیل یا دو طعام بارد و یا دو طعام حارّه، موافق نیاید. و یا اینکه طبیعت نفسی دو نوع طعام مخصوص را تحمّل نتواند. و یا دو نوع طعام که سبب سنگینی یکدیگر شود، جمع جمیع اینها جائز نه و تعیینش راجع به اطبّاست. هرچه را اطبّاء به جهت هر نفسی جمعش را جائز ندانند ضدّان باشند.*»[۳]

بعد از مطالعهٔ این توضیح، اینطور استنباط می‌شود که چند حالت ممکن است وجود داشته باشد:

الف- دو غذا با هم ناسازگار باشند، یعنی بین آنها تناقض غذایی وجود داشته باشد و برای بدن مضرّ باشند. برای مثال دو نمونه ذکر می‌گردد: در بین اقوام یهود مرسوم بوده و هست که نه تنها خوردن لبنیات و مواد گوشتی با هم منع شده، حتّیٰ ظروفی را هم که برای این دو نوع غذا مصرف می‌کنند باید متفاوت و جدا نگهداری شوند. و همچنین، در بین ایرانی‌ها مرسوم بوده است که خربزه و عسل را با هم نخورند که سبب دل درد و گاهی مرگ می‌شود. البتّه هیچکدام این عقاید جنبهٔ علمی ندارند.

ب- دو غذا ممکن است با هم همکاری داشته باشند که اثرات توأم آنها برای بدن زیان‌آور باشد، مثل دو غذای سرد و یا گرم.

پ- ممکن است مزاج فردی ضعیف و غذا ثقیل و برای هضم مشکل باشد. مثلاً می‌دانیم که شیر برای بسیاری افراد غیر قابل هضم و ناراحتی گوارشی ایجاد می‌کند. که علّت آن کمبود آنزیم مخصوصی است که باید توسط معده ترشح شود و متأسّفانه در بعضی این ترشح صورت نمی‌گیرد.

ث- و بالاخره بعضی افراد ممکن است به موادی حسّاسیت داشته باشند مثل حسّاسیت به تخم مرغ و باقلا و بعضی موادّ دیگر.

دستور شمارهٔ ۱۹: «بیماری را ابتداء با اغذیه معالجه کنید و از استعمال دارو حتّی الامکان بپرهیزید.»

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«*حضرت اعلیٰ روحی له الفدا فرموده‌اند که اهل بهاء باید فنّ طبّ را به درجه‌ای برسانند که به اغذیه، امراض معالجه نمایند*»[۴]

در مورد دستور فوق در ***کتاب مفاوضات*** چنین توضیح می‌فرمایند:

جسم انسان مرکّب است از عناصر متعدده ولی به میزان اعتدال مخصوص. تا آن اعتدال باقیست انسان مصون از امراض است. و چون در موازنهٔ اصلیّه که مدار اعتدال مزاج است خللی عارض شود مزاج مختل می‌شود.»[۵]

۵- و در جایی دیگر می‌فرمایند:

«*مدخل امراض از اختلال کمیّات اجزاء مرکّبهٔ جسم انسان است و معالجه‌اش به تعدیل کمیّت آن اجزاست*»[۶] و به قول سعدی:

چون مخبّط شد اعتدال مزاج
نه عزیمت اثر کند نه علاج

در جایی دیگر می‌فرمایند:

«*طبّ هنوز در درجهٔ طفولیت است، به حدّ بلوغ نرسیده. و چون به حدّ بلوغ برسد، معالجه به اشیائی شود که مشام و مذاق انسان کُره از آن ندارد. یعنی به اغذیه و به فواکه و به نباتاتی که لطیف الرائحه هستند... جمیع عناصر مرکّبه که در انسان است در نباتات نیز موجود. لهذا چون جزئی از اجزاء مرکّبه جسم انسان تناقض یابد اطعمه‌ای تناول کند که در آن، جزء ناقص زیاد باشد، پس اعتدال پیدا کند و شفا حاصل شود.*»[۷] ■ دنباله در شمارهٔ بعد

یادداشت‌ها

۱- ژورنال پزشکی، شمارهٔ ۸۰، ص۳۶.

2- Pain Killers, Newsweek, April 9, 2001, pp.45-51.

۳- مائده آسمانی، جلد نهم، ص۱۴۲.

۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص۱۵۰.

۵- مفاوضات حضرت عبدالبهاء، فصل ۷۳.

۶- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص۱۵۱.

۷- خلق جدید و صنع بدیع، ص۱۸۳.

سفرهٔ ایرانی [۲]

سیمین شیبانی (شکوهی)

دنباله از شمارهٔ پیش

خلفای عباسی و رجال دولت عباسیان با ملاحظهٔ حیثیت و نفوذ خانواده ایرانی برامکه و ضیافت‌های پر آوازهٔ آنها[۱۲] در آرایش سفره و در تهیهٔ غذا و مواد آن به سبک ایرانی گه‌گاه خرج‌های متکلّفانه می‌کردند. از جمله جوجه‌های سفرهٔ خلیفه یا امیر آماده با مغز گردو تغذیه می‌شدند و به آنها به جای آب شیر می‌دادند.[۱۳] آنچه در وصف سفره‌های بعضی از خلفا و امرای این عصر در کتاب‌های تاریخ و ادب آمده است، گزاف یا اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد...[۱۴] در تاریخ بیهقی از خوان‌های با تکلّف که در دستگاه سلطان غزنوی بوده است مکرّر سخن می‌رود. راتب مطبخ سلطان سنجر بنا بر مشهور سالانه سی هزار گوسفند بود که وضع خوان و مطبخ را ناچار از همین باید قیاس کرد. از پادشاهان سلجوقی، ارسلان بن طغرل مخصوصاً در آنچه به خوردنی ارتباط می‌یافت، تکلّف بسیار داشت.[۱۵]

«پادشاهان و شاهزادگان صفوی هم در باب غذا سلیقه و ذوقی تجمل‌پسند نشان می‌دادند. حتّیٰ در بعضی موارد، آشپزهاشان را به خاطر درست کردن یک غذای تازه و دلپذیر انعام‌های وافر می‌بخشیدند و در برخی موارد برای ترکیب بعضی غذاها نسخه‌های ابتکاری می‌دادند و یا تصرف‌هایی در ساختمان آنها می‌کردند. در بین خوالیگران دربار نورالله آشپز که در دستگاه صفوی‌ها مثل بشامل Bechamel در دربار ورسای بود، رساله‌ای به نام مادة الحیوة دارد که از ذوق و ابتکار او در این صنعت حکایت می‌کند. غیر از وی از جمله کسانی که درین فن از سرآمدن این عصر بوده‌اند استاد حسین کبابی و استاد فولاد بریانی، نام و آوازه‌ای بزرگ داشته‌اند. اینکه در این عهد تعدادی طبّاخان معروف در شاعری نیز نام یافته‌اند نشان می‌دهد که در طبقهٔ طباخان حرفه‌ای، ترتیب و ذوق اهمیتی داشته است. نام غزالی ابهری را که طبّاخ بود و مولانا ذهنی را که دکهٔ سیرابی‌پزی داشت ازینگونه اشخاص می‌توان بر سبیل نمونه ذکر کرد...

معهذا نه فقط درین دوره بلکه حتّیٰ از خیلی پیش نیز، به جنبهٔ بهداشت و پرهیز اغذیه هم توجه می‌شد و تنها مسألهٔ پر کردن شکم مطرح نبود. از خیلی قدیم بعضی خلفا یا پادشاهان وقتی در سر سفره می‌نشسته‌اند پزشکان را هم در کنار خویش داشته‌اند... از این‌رو بود که غیر از کتاب‌های طب، در عرف عام و در تجارب عادی پیر زنان خانواده‌ها نیز غذاها را به زود هضم، دیر هضم، سنگین، و نفخ‌انگیز تقسیم می‌کردند... با اینهمه مکرر پیش می‌آمد که تفنن یا تکلف در اغذیه، و اسراف و افراط در خوردن غذاهای چرب و شیرین، مخصوصاً در زندگی‌های بی‌تحرک و ملال‌انگیز حرمخانه‌های شرقی گه‌گاه منتهی به بیماری‌های هاضمه و احیاناً به ناراحتی‌های روحی و اخلاقی می‌شد که آثار آن را غالباً در دگرگونی بعضی نام‌آوران این ادوار نیز می‌توان سراغ داد...»[۱۶]

امّا سیاحان اروپایی وصف‌های روشنی از چگونگی غذاهای طبقات مختلف مردم ایران در عهد صفویه، زندیه و قاجاریه کرده‌اند و

سفره‌های عادی مردم را در برابر دیدگان خواننده گسترده‌اند.[۱۷] نه تنها روشنگری سیاحان اروپایی در این مورد راهنمای ماست بلکه رساله‌های متعددی که در مورد آشپزی نوشته شده است و همچنین نام پاره‌ای از غذاهایی که در متون صوفیه[۱۸] مکرر از آنها سخن به میان آمده راهگشای آیندگان برای تحقیقات گسترده‌تری دربارهٔ این موضوع دلپذیر فرهنگ ایران است.

«برگزار کردن ضیافت‌های بزرگ و مجلل تنها منحصر به جشن‌های درباری و مهمانی‌های پر تکلف بزرگان مملکتی نبود بلکه طبقات عامه نیز بر حسب میزان ثروت و تمکّن خویش گه‌گاه به مناسبت‌هایی مهمانی‌هایی می‌دادند که برخی از آنان نام بخصوصی داشت. بدان گونه که در کتاب طبقات الاطباء آمده است طعام مربوط به ضیافت عروسی را ولیمه، طعام مربوط به شب هفت کودک را عقیقه و طعام مربوط به خانهٔ نوساخته را وکیره می‌خواندند».[۱۹] البتّه بعضی از این ضیافت‌ها نیز مربوط به دعوت‌های مذهبی بود.

تشریفاتی نیز برای پختن غذاهای نذری و عزاداری در ایران برقرار بوده که برگزاری مراسم آن هنوز چندان با گذشته فرق چندانی نکرده است. این گونه غذاهای نذری عبارتند از سمنو، شله زرد، کاچی و آش، که به عنوان هدیه و برای تبرّک و تیمّن به خانهٔ دوستان و خویشان به ویژه همسایگان فرستاده می‌شد.

سمنو را بدان گونه که در کتاب هجوآمیز کلثوم ننه[۲۰] آمده است البتّه در همه وقت می‌شود پخت. امّا به هر حال سالی یک بار پختن آن واجب بود. شله زرد هم هر چند وقت معین نداشت امّا آن را مخصوصاً می‌بایست در محرم و صفر پخت.

امّا آش در میان سفره‌های ایرانی چه در شهرها و چه در روستاها نقشی بسزا داشته و دارد. آش را به اقسام مختلف با برنج و روغن و سبزی یا آرد و حبوبات و گاه با گوشت طبخ می‌کنند و هرگاه چیزی اضافه بر اینها در آن بریزند از قبیل آلو، انار، کدو، کشک، یا ماست آش به نام آن خوانده می‌شود مثل آش انار یا آش آلو. چند آشی که از شهرت بیشتری برخوردار می‌باشند مثل آش رشته، آش جو، آش ماش که در خانه‌ها زیاد پخته می‌شود.

جلال آل احمد در کتاب اورازان دربارهٔ دهی از دهات بی‌نام و نشان ایران که به قول او «در هیچ نقشه‌ای نشانه‌ای از آن نیست و در هیچ مورد به هیچ حسابی نمی‌رسد ولی به هر صورت هستهٔ اصلی تشکیلات اجتماعی این سرزمین و زمینهٔ اصلی قضاوت دربارهٔ تمدن آن می‌باشد»، می‌نویسد:

«... هیچ روزی نیست که در هر خانوادهٔ اورازانی دیگ آش به پا نباشد. آش را روان و آبکی می‌پزند که سبزی در میانش شناور است. حتّیٰ آن را هر روز به عنوان چاشت می‌خورند. صبح‌ها از چایی خبری نیست چایی را روزی یک بار عصر که از کار بر می‌گردند می‌خورند. تابستان‌ها که مردها خیلی زود سر کار می‌روند نمی‌رسند که در خانه چاشت کنند. نمازشان را که خواندند اول طلوع فجر راه می‌افتند و چون مزارع دور است تا به محل درو یا شخم برسند آفتاب سر زده است. از راه که رسیدند سفرهٔ کمری خود را که به آن "ابزار" می‌گویند باز می‌کنند و با نان و پنیر جزئی سد جوع می‌کنند و به کار می‌پردازند.

دو سه ساعتی که کار کردند زن‌ها دیگ به سر، چاشت آنها را از ده می‌آورند. نان و پنیر که در خیک نگاهش می‌دارند و آش، با قاشق‌های چوبی بزرگ که یک شهری به زحمت می‌تواند

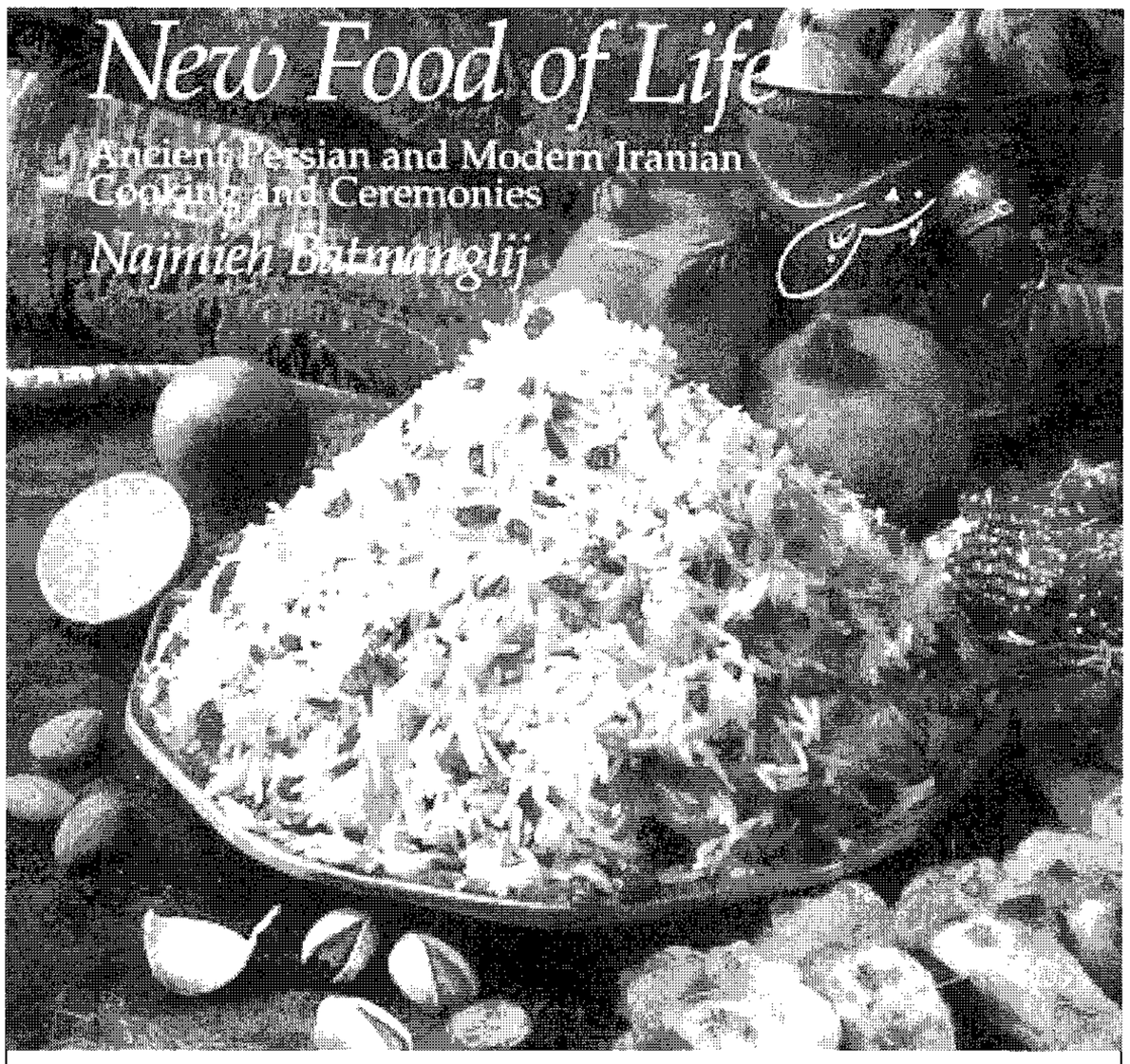

در سال‌های اخیر تعداد فراوانی کتاب آشپزی ایرانی در غرب نشر شده که ظاهراً بیشتر مشتریان آن ایرانیان نسل دوّمی هستند که در اروپا رشد کرده و فارسی نمی‌دانند. یکی از زیباترین آن‌ها کتابی است که شرکت انتشاراتی میج امریکا به قلم خانم نجمیّهٔ باتمانقلیج با عنوان *New Food of Life* منتشر ساخته است.

آن را به دهان ببرد. و یک سطل دوغ. به هر آشی دوغ می‌زنند. و گاهی کشک. زن‌ها نیز همانجا سر کوه با مردهای خود چاشت می‌کنند و به ده بر می‌گردند و این چاشت که در حوالی یکی دو ساعت به ظهر خورده می‌شود ناهار هم هست... غروب که به خانه برگشتند شام حاضر است. باز هم آش. و بعد می‌خوابند...در فصل بیکاری یعنی وقتی که برف و بوران اجازه نمی‌دهد بیرون بروند غذا سه وعده است. صبح و ظهر و شام. ولی آش صبح حتی یک روز هم فراموش نمی‌شود. آش‌های مختلف: "گندم آش" گندم است که پوست می‌کنند و می‌کوبند و با چغندر و عدس می‌پزند و با دوغ می‌خورند. "بلغور آش" چیز دیگری شبیه به آش گندم است. "آردین آش" تقریباً آش رشته است... "گوروس آش" آش ارزن است که باز با عدس و چغندر می‌پزند. ارزن هم پوست‌کنده است. و چاشنی آن دوغ است. "سج آش" را با بلغور و برنج و چغندر می‌پزند و با قره‌قورت می‌خورند...»[۲۱]

یکی از مواردی که مردم عامی ساده دل پیوسته دیگ آش را روی بار گذاشته و می‌گذارند آن است که به پندار آنان آش نذری آن اندازه قدرت و تأثیر جادویی دارد که می‌تواند تمام خواست‌های انان را براورده کند.

دکتر زرّین کوب می‌نویسد: «... امّا آش شله قلمکار که آن را آش زین العابدین هم می‌خواندند غالباً در اوایل پاییز پخته می‌شد و آن را در دفع بدبختی و بلا که هوای متغیر و مسموم پائیز منشأ عمدهٔ این گونه بلاهای نابیوسیده بود، مؤثر می‌شمردند. در واقع این غذای بالنّسبه پرمایه که

معجونی همآهنگ از برنج و سبزی و گوشت پرندگان و انواع حبوبات بود به اعتقاد پیر زنان خانواده‌ها در رفع هرگونه بلایی مؤثّر بود. از این‌رو غیر آنکه در داخل خانواده‌ها با تشریفات خاص پخته می‌شد در بعضی ولایات هم رسم بود که در سر چهار راه‌ها و گذرگاه‌های نزدیک بازار، اهل هر محله در اوایل فصل پاییز پولی جمع می‌کردند، و به نیت "دفع بلا" این آش مقدس را می‌پختند و بین عامه- مخصوصاً فقرا تقسیم می‌کردند. به همین جهت تا نیمهٔ قرن پیش هنوز در سر گذرهای بسیاری از شهرها در اوایل پاییز گه گاه این دیگ مقدس در جوش بود و فقرا کاسه به دست دور آن جمع بودند و سهم خود را می‌خواستند. آش معروف ناصرالدین شاه آش سرخه حصار خوانده می‌شد. دکتر فوریه فرانسوی طرز تهیه و اجزاء ترکیبات آن را به طرز جالبی وصف کرده است که نوعی از همین آش شله قلمکار بود که قبلهٔ عالم با درست کردن آن، در عین آنکه هرگونه آفت و بلایی را از ذات مبارک خویش دفع می‌نمود برکت هدایای نجبا و درباریان را هم به کیسهٔ مبارک جلب می‌نمود.»[۲۲]

بدون تردید غذاهای روزانهٔ هر شهر و ولایتی در ایران نه تنها با آب و هوای آن اقلیم تناسب دارد بلکه مناسب با میزان ثروت و درآمد مردم و دگرگونی‌های احوال اقتصادی آنهاست و همین نکته در هر نقطه‌ای از ایران غذاهای خاصی را در "دستور" غذاهای روزمرهٔ مردم قرار می‌دهد. برای مثال در مازندران که برنج و ماهی و مرغان دریایی فراوان یافت می‌شود سفره‌های ساکنان آن منطقه با غذاهای پخته شده از این مواد رنگین می‌شود. گیلان نیز به دلیل وضع جغرافیایی خاص با داشتن انواع گوناگون ماهی و مرغ و برنج و زیتون و مرکبات از دیر باز در تمام ایران مهد زرین "هنر آشپزی" تلقی شده است. چنانچه در بیشتر رساله‌های آشپزی از جمله در رسالهٔ نورالله آشپز نیز بارها از شیوه و روش خاص گیلانیان در طبخ هر غذا سخن به میان آمده است.[۲۳] در آذربایجان نیز که مردم آن به پختن غذاهای لذیذ مشهورند کوکوی سبزی و کوفتهٔ تبریزی و دلمهٔ کلم- علاوه بر سایر غذاهای رایج در ایران- همیشه سفرهٔ اهالی آن سامان را رنگ و بویی خاص می‌بخشد.

«باری غذای روزانهٔ عامه، در همه جا، غیر از آنچه در خانه تهیه می‌شد، در بعضی موارد هم از بازار به خانه می‌آمد. چرا که تهیهٔ آنها جز به اسباب و وسایل بسیار که در بازار بهتر دست می‌داد، ممکن نمی‌شد. در بین اینگونه غذاهای بازار: بریانی، گیپا، حلوا و کله پاچه تقریباً همه جا متداول بود و ذکر آنها در بعضی کتاب‌ها مثل اسرار التوحید، تذکرة الاولیاء، اشعار اثیر اومانی و بسحق اطعمه مکرر آمده است. چنانکه در بازار تبریز هم، آن گونه که در تاریخ تبریز نادر میرزا بر می‌آید، غیر از چلو کباب، کباب لوله، بریانی، پاچه، پلو خورش، دیزی آش رشته و حسرت الملوک (از احشاء گوسفند) عرضه می‌شد.[۲۴]

اینها و بعضی دیگر از اغذیهٔ بازاری مثل هریسه، شله قلمکار، سیرابی و غیر آن هنوز باقی مانده است... باری بسیاری از غذاهای روزانه و عادی- خانگی یا بازاری- همه جا به بهای ارزان و از مواد و اجزائی که در هر سرزمین به اقتضای احوال اقلیم به فراوانی به دست می‌آمد تهیه می‌شد. تتماج ترکمانی به علت سادگی و ارزانی مخصوصاً در همه جا رواج داشت.[۲۵]

«تکلّف‌هایی هم که در میهمانی‌ها می‌شد ناشی از روح ادب و مهمان‌نوازی بود و غالباً اقتصاد خانوادگی، آن گشاد بازی‌های نادر را از راه صرفه‌جویی‌ها و پرهیزهای ایام عادی جبران می‌کرد.»[۲۶]

به خاطر کمی جا از انواع شیرینی‌های ایرانی مثل زلوبیا، بامیه، پشمک و شیرینی‌های یزدی و آنچه برای ایّام خاص مثل نوروز و ماه رمضان و غیره مصرف می‌شود و هر کدام طعم و عطر خویش را دارد می‌گذریم.

این مقاله را با آوردن برخی اصطلاحات یا ضرب المثل‌های فارسی دربارهٔ غذا پایان می‌دهیم.

«نفس را به طعام وعده دادن به که قصاب را به درم. کباب پخته نگردد مگر به گردیدن. سیلی نقد به از حلوای نسیه. کوفتهٔ همسایه تخم غاز دارد. هرچه پول بدهی آش می‌خوری. آشپز که دو تا شد آش یا شور است یا بی‌مزه. آفتابه لگن شش دست شام و نهار هیچی. از حول حلیم توی دیگ افتاد. توی دعوا حلوا پخش نمی‌کنند. در دیزی باز است حیای گربه کجاست. دیگ شراکت به جوش نمی‌آید.

داغ لقمه تا چهل سال است / یا داغ شکم تا چهل ساله. آش دهن سوزی نیست. از هضم رابع گذشت. اوّل بچش و بعد بگو بی‌نمک است. برای کله ماهی خور کله ماهی پیدا می‌شود. کاچی به از هیچی. هم حلوای مرده‌هاست هم خورش زنده‌ها. یک خشت هم بگذار درش. یک کاسه کاچی صد تا سرناچی...»[۲۷] ■

یادداشت‌ها

۱۲- مقایسه شود با مسعودی، مروج الذهب ۱۶۳/۴.

۱۳- راجع به تجمل و تفنن در طرز پرورش و تغذیه جوجه نگاه کنید به: طبقات الاطباء ۱۴۰/۱.

۱۴- در باب توصیف‌های مبالغه‌آمیزی که راجع به خوان‌های خلفا و امراء شده است رجوع شود به: تاریخ الوزراء /۳۵۱، الفخری/ ۲۳۲.

۱۵- تاریخ سیستان / ۲۷۷.

۱۶- از چیزهای دیگر، همان صص۱۳-۱۵.

۱۷- نگاه کنید به: سفرنامه پیتر ودلا واله، ترجمه شجاع‌الدین شفا، ۱۳۴۸ مکتوب اوژل ۲۸ - ۲۶، مکتوب چهارم ۲۲۳ - ۲۱۹، مکتوب پنجم ۳۰۷ و سرهارد فورد جونز، آخرین روزهای لطفعلی خان زند، ترجمهٔ هما ناطق و جان گرنی، ۱۳۵۳/ ۲۱-۲۰، ۲۳-۳۲، سفرنامهٔ مادام ویرلا فوا، ترجمهٔ مترجم همایون فره‌وشی، ۱۳۳۲/ ۱۴۸، ۲۳۴.

۱۸- نام پاره‌ای از متون صوفیه که در آن نام غذاهای ساده‌ای به مناسبت آمده است:

نان و حلوا، اسرار التوحید، فردوس المرشدیه، نان و مویز، پیاز و سرکه، مقامات زنده پل.

۱۹- طبقات الاطباء ۱۷۵۱.

۲۰- کتاب کلثوم ننه به آقا جمال خوانساری از محققان و مجتهدان عهد صفویه منسوبست، این کتاب هجوآمیز با قلمی رکیک و دور از حرمت اخلاقی نگارش یافته است که برخی آن را خوشمزه می‌دانند. به هر حال، این کتاب بیانگر بعضی از سنّت‌های رایج در ایران آن زمان می‌باشد.

۲۱- اورازان، جلال آل احمد، زیر نظر شمس آل احمد، انتشارات فردوس، چاپ اوّل ۱۳۷۳، صص۴۰-۴۲. اورازان ده کوهستانی از تمدن شهری دور افتاده‌ایست در منتهای شرقی کوهپایه‌های طالقان.

۲۲- از چیزهای دیگر، همان، ص۱۷.

۲۳- این شهرت هنر آشپزی در سرزمین گیلان سبب شد که در عهد فتحعلی شاه هم رساله‌ای در باب خوراک‌های گیلان تهیه شد و به همراه عده‌ای دختران "آشپز" به درگاه "خاقان" گسیل گشت.

۲۴- دربارهٔ غذاهای تبریز و خوراک روزانهٔ مردم در آنجا، در عهد قاجاریه، رجوع شود به: نادر میرزا، تاریخ تبریز، ۲۴۰-۲۴۲.

۲۵- دربارهٔ تتماج ترکمانی و قصیدهٔ تتماجیه منسوب به منوچهر شصت کله رجوع شود به: بهار و ادب فارسی، ج ۱، صص۲۱۶-۲۲۰.

۲۶- از چیزهای دیگر، همان، ص۲۰.

۲۷- برای امثال دیگر و هم برای اطلاع از ریشه و سرچشمهٔ این امثال و تعبیرات نگاه کنید به: علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ۱-۴.

تعداد لغت‌های مربوط به انواع خوردنی‌ها و وسایل سفره و مطبخ نیز در فرهنگ‌های فارسی بسیار است.

تاریخ امر مبارک در شهمیرزاد

هاله رسائی

اصل این رساله در ۲۹۰ صفحه بوده و در سال ۱۵۷ بدیع برای دوره معارف بهائی تهیه شده است.

تاریخ امر مبارک در شهمیرزاد شامل جانفشانی‌ها و استقامت‌های نفوسی است که باگذشت و فداکاری و بذل جان و مال خویش به آبیاری شجره امر مبارک پرداختند. چه نفوسی که با تصدیق خود، باعث ایمان دیگر اهالی شدند و چه بسیار آنهائی که با حفظ این فیض، فرزندان خود را به این موهبت رسانیدند. در این رساله سعی می‌شود برخی از این ظلم‌ها و مشکلات اشاره شود. لازم به ذکر است که این رساله نخستین تحقیق اساسی در این زمینه می‌باشد.

هدف نگارنده از تحقیق موجود آن بوده تا وقایع مختلفه‌ای را که از زمان مبشرین ظهور حضرت اعلی شکل گرفته و باعث ایمان آن اهالی گشته است و سپس در دوران حضرت اعلی و حضرت بهاءالله و در دوران میثاق و ولایت تداوم یافته به تصویر کشاند. ضمنا با استفاده از خاطرات مطّلعین و قدمائی که سنین عمرشان طولانی گشته و ناگفته‌هائی بسیار مهم و ضروری داشته‌اند به تکمیل این تحقیق کوشیده‌ام.

جغرافیای تاریخی

شهمیرزاد یکی از شهرهای استان سمنان است. در گذشته این استان را «ایالت قومس» می‌نامیدند. استان سمنان دارای مختصات جغرافیائی ۳۴ درجه و ۱۷ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه عرض شمالی و ۵۱ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۵۷ درجه و ۵۸ دقیقه طول شرقی است. شهمیرزاد دارای مختصات جغرافیائی ۵۳ درجه و ۲۱ دقیقه طول شرقی و ۳۵ درجه و ۴۶ دقیقه عرض شمالی می‌باشد.

این شهر با داشتن کوههای بلند در اطراف و چشمه‌های فراوان با آب‌های گورا که نه تنها سیراب کننده استان است بلکه از منابع مهم آب کشور محسوب می‌گردد توانسته است مناظر زیبا و آب و هوائی خنک و مطبوع ایجاد نماید. وجود چنین وضعیتی جنبه ییلاقی به آن بخشیده و باعث گشته که اکثر ساکنان آن زمستان‌ها را در شهرهای اطراف و مازندران بگذرانند و تابستان‌ها به منازل خود در شهمیرزاد مراجعت نمایند. خانه‌های شهمیرزاد از جنس خشت و گل و در میان باغ‌های میوه و درختان گردو که از منابع مهم اقتصادی بنا شده است. زبان آن نیز لهجه‌ای تقریباً دست نخورده از زبان‌های ایرانی است که با لغات مازندرانی نیز مخلوط گردیده است.

مبشّرین ظهور حضرت اعلی

می‌توان گفت تاریخ امر مبارک در

شهمیرزاد از زمانی شروع می‌شود که مبشرینی به ظهور قائم آل محمد بشارت داده‌اند. این افراد که بعضی در زمان ظهور صعود نموده بودند، عبارتند از حاجی ملّاباقر، ملّا اسماعیل زاغه، کربلائی ابومحمد، کربلائی علی و آخوند میر محمد علی که اصلاً از اهالی سنگسر بود ولی در شهمیرزاد مسکن داشت. وی از رؤسا قریه و مورد احترام اهالی بود و در سال ۱۲۶۳ هـ‌ق. تصدیق قلبی امر مبارک نمود ولی چون بسیار پیر و بیمار بود به فرزندانش وصیت کرد که به خدمت امر الهی بپردازند و با شنیدن صلای قائم قیام کنند. خود در سال ۱۲۶۳ هـ‌ق (همان سال تصدیق) صعود نمود.

اول من آمن و شروع انتشار امر

پس از صعود آقا میر محمد علی پسران او مترصد آن بودند که با ظهور قائم به وصیت پدر عمل نمایند. یکی از پسران او به نام آقا میر ابوطالب هنگامی که در علی آباد (قائمشهر فعلی) می‌زیست در قلعهٔ شیخ طبرسی به درک حضور جناب باب‌الباب نائل گردید وبعد از حصول ایمان به شهمیرزاد مراجعت نموده اهالی و خانواده‌اش را از این امر مهم آگاه ساخت. وی سپس به همراه آقا سید احمد و آقا میرابوالقاسم (برادرانش) و عده‌ای دیگر از مردم شهمیرزاد و شهرهای اطراف به طرف قلعه حرکت نمودند. آقا میر ابوالقاسم در شب شهادت جناب باب‌الباب شهید شد و آقا میرابوطالب و سید احمد به اسارت شاهزاده مهدیقلی میرزا در آمدند و او به جهت ارادتی که به پدر ایشان داشت آنها را به سوی شهمیرزاد برگرداند و از قتل آنها درگذشت.

در راه بازگشت ملا محمّد تقی مجتهد آقا سید احمد را به دلیل خصومتی که از قبل با ایشان داشت و بهانه‌ای که حال بدست آورده بوده به شهادت رسانید. لذا آقا میر ابوطالب منفرداً به شهمیرزاد رسیدند و چون به نام بابی معروف شده بودند مورد اذیت و آزار اهالی واقع گردیدند و همگان از او دوری می‌جستند. ولی ایشان به همراه برادر دیگرشان سید محمد رضا تا چهل سال به تبلیغ و هدایت خلق پرداختند و باعث ایمان اهالی و شهرهای اطراف و مازندران گشتند. آقا میرابوطالب در سال ۱۳۱۰ هـ‌ق صعود نمودند. آقا سید محمد رضا دوبار به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شدند و در سال ۱۳۱۷ هـ ق صعود نمودند. لوح رضوان العدل از جمله الواحی است که به افتخار ایشان نازل گردید.

اوّلین نفوسی که بواسطه آقا میرابوطالب و سید محمد رضا در شهمیرزاد مؤمن شدند.

جناب آقا میرابوطالب و سید محمد رضا با تحمل مصائب مختلف چه از داخل و چه از خارج با قوّت تمام به تبلیغ نفوس و مخصوصاً علما می‌پرداختند. از جمله کسانی که توسط ایشان به امر الهی ایمان آوردند آخوند ملّا ابراهیم شهمیرزادی است که در واقعه قلعهٔ طبرسی به واسطه زیارت توقیعات حضرت اعلی حقیقتاً مؤمن شد ولی پس از جانفشانی‌های فرزندان آقا میر محمد علی دیگر نتوانست مقاومت کند. پشت پا به محراب و منبر زده مورد استهزاء هر بی سر و پائی واقع گردید و از آن پس وقت خود را صرف استنساخ الواح و آثار نمود. ایشان از قلم جمال قدم به «خلیل‌الله الرحمن» مخاطب می‌باشند. آنچه بعد از صعود ایشان باعث تغییر در شرایط احبا گشت آن بود که چون

احباء نمی‌توانستند ایشان را در قبرستان عمومی دفن کنند، داداش عباس نامی که تکیه مصلّیٰ را برای خود آماده کرده بود جهت دفن ایشان اهداء کرد لذا معرضین نتوانستند آشوبی بر پا نمایند. از آن به بعد این محل به عنوان مدفن رسمی بهائیان معرفی گردید و آن سال ۱۳۰۹ هـ ق بود.

دیگر ملامحمد حسن شهمیرزادی فرزند ملاعلی رضا است که در سال ۱۲۸۵ هـ ق به امرالهی اقبال نمود. ایشان ازعلمای بسیار معروفی بودند که مخصوصاً در تبلیغ اهالی افتر نقش مهمی برعهده داشتند. همچنین آخوند ملّا رمضان و آقا غلام علی، آخوند ملّا محمدعلی و ملّا حاجی زمان، ملّا اسماعیل و کربلائی خانلر، ملّا عبدالله شهمیرزادی و ملّا جان علی و آقا میرمحمد باقر همگی از علما و دانشمندان مهم زمان خود بشمار می‌رفتند که در ظل امرالهی درآمدند و بااستنساخ آثار و الواح الهی، و تبلیغ امرالله به اهالی شهمیرزاد و دهات اطراف، و با استقامت در برابر مخالفین، امرالهی را حفظ و استمرار بخشیدند.

انتصاب جناب ملا علی‌اکبر شهمیرزادی به سمت ایادی امرالله

جناب ملّا علی اکبر شهمیرزادی معروف به حاجی آخوند ازجمله علمائی می‌باشند که توسط حضرت بهاءالله به مقام ایادی امر فائز گشتند. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب ملاعلی‌اکبر می‌فرمایند: «اُصَلی و اُسَلِّم و اُکَبِّر علی انجم سَماء فرقانک و ایادی امرک الّذین طافوا حَول ارادتک و ما تکلّموا الّا باذنک و ما تُشَبثوا الّا بذیلک». اگر چه حاجی آخوند بیشتر اوقات عمر خود را خارج از شهمیرزاد یعنی در طهران و در راه تبلیغ و انتشار امر به سر می‌بردند ولی انتساب ایشان به شهمیرزاد باعث تقویت قوای ایمانی اهالی بود.

از دیگر علماء که به امر ایمان آوردند آقا ملّا نصرالله شهید فرزند ملّا مؤمن است. ایشان از علما و پیشوایان و فضلای شهمیرزاد بود و اجازهٔ اجتهاد داشت. قبل از ایمان بسیار با بهائیان بد رفتاری می‌کرد. تا آنکه در سال ۱۳۱۰ هـ ق که جنابان نیّر و سینا به شهمیرزاد آمدند، با ایشان ملاقات نمودند و پس از چند جلسه با ارائه لوح سلطان باعث ایمان ایشان شدند. جناب ملّا نصرالله از آن پس در هنگام ادای موعظه در مسجد از مندرجات ایقان مبارک استفاده می‌نمود و به تدریج باعث اقبال عده‌ای به امر مبارک شد. ایشان بعد از یازده روز پس از ایمان از مسجد کناره گرفت. امین‌الرعایا که نیابت حکومت شهمیرزاد را بر عهده داشت از ملاّلله نصرالله خواست که ایمانش را کتمان کند و به مقامش در مسجد ادامه دهد ولی ایشان نپذیرفت و با وجود احترام بسیاری که در نزد اهالی داشت در دامنه کوهی مقداری زمین برای دیم آماده کرد و با سه پسرش مشغول زراعت شد، و از آن به بعد بارها مورد اهانت فرومایگان قرار گرفت. در ابتدا حتی خانواده‌اش او را ترک و نهایت دشمنی را روا داشتند ولی به مرور مؤمن شدند. جناب ملانصرالله باعث ایمان بسیاری از علما معروف از جمله ملّا علی‌اکبر سرخ رباطی گشت. پس از ایمان ملا نصرالله مغرضین اعلام کردند که همه معاملات به مُهر ملانصرالله باطل است و می‌خواستند بدین شکل به راحتی اموال احباء را تصرّف نمایند. جناب ملّا نصرالله اعلام فرمودند که اگر این مسئله را قبول کنیم تمام ازدواج‌ها که با مهر و

امضاء من ثبت گردیده نیز باطل و غیر مشروع می‌گردد. مخالفین ساکت شدند و از بروز آشوبی جلوگیری شد.

از آنجائی که وجود جناب ملّا نصرالله باعث تقویت جامعهٔ بهائی شهمیرزاد بود سرانجام در ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ ه‍ ق. ایشان را با شلیک تیری در منزل مسکونی خود به شهادت رساندند. اما محمد باقر نامی که عامل این جنایت بود در اثر آسیب گلوله دستش مجروح شد و چندی بعد با مرض مهلکی درگذشت. یکسال بعد در شهمیرزاد وبا شیوع یافت و خود مسلمانان آن را به خاطر شهادت جناب ملانصرالله و خون آن بیگناه می‌دانستند.

مشهدی مهدی و چگونگی مقاومت ایشان در برابر اعداء

یکی از کسانی که توسطه آقا میرابوطالب تصدیق امر مبارک را نمودند مشهدی مهدی می‌باشد. پس از ایمان، مشهدی مهدی حقانیت امر را به گوش خانواده و سپس اهالی دیگر رساند. ایشان و پسرانش در هنگام مقابله با مخالفین امر علمدار حق و حقیقت بودند.

مشهدی مهدی در حدود سال ۱۳۳۰ ه‍ ق به قصد ارض مقصود به راه افتاد و به تشرف حضور حضرت عبدالبهاء فائز گردید و مورد عنایت بسیار واقع شد. از جمله در پرت سعید روزی به رقص مشغول شده به زبان شهمیرزادی می‌گفت: «امروز نرقصم کی برقصم. من کفاش شهمیرزادی کجا، پرت سعید کجا، محضر حضرت عبدالبهاء کجا.» ایشان در مراجعت با روحی بشاش و قلبی مطمئن به ادامه تبلیغ پرداخت و باغی را به نام مشرق الاذکار تقدیم امر مبارک نمود. صعودش در سال ۱۳۴۲ ه‍ ق رخ داد.

وقایع حدود سال ۱۳۱۹ ه‍ ق.

مخالفت‌ها و برخوردها میان احباء و دشمنان امر ادامه داشت. امین‌الرعایا که شهمیرزاد را به عنوان تیول خود داشت بسیار با عناد نسبت به احباء رفتار می‌کرد. از جمله در سال ۱۳۱۹ ه‍ ق. استاد حاجی (برادر زاده مشهدی مهدی) را دستگیر نموده و مورد ضرب و شتم قرار دادند و به همراه چند نفر دیگر از احباء زندانی ساختند و آنها را وادار به تبری می‌کردند ولی چون عده‌ای از خانم‌ها متحصن شدند، امین‌الرعایا قبول کرد با گرفتن سی تومان و ضمانت آنکه بیش از سه نفر در یک جا جمع نشوند آزادشان سازند. بعد از آزادی ۹ نفر از احباء جهت تظلم به طرف سمنان حرکت نمودند و تلگرافی به امین‌الرعایا و اتابک اعظم فرستادند. ایشان نیز فردی را فرستاد و قول داد که مشکل بر طرف می‌شود ولی در پنهان مشغول آزار و اذیت احباء بود.

وقایع بعدی

تاریخ امر بهائی در شهمیرزاد سراسر داستان‌هایی از مشکلات و آزارهایی است که دشمنان امر برای جامعهٔ بهائی آن منطقه فراهم می‌آوردند (مؤلف رساله به تفصیل همهٔ این وقایع را آورده است). با شروع انقلاب اسلامی شهمیرزاد نیز مانند دیگر نقاط ایران با تعطیلی محافل و تشکیلات و دستگیری اعضاء آن و عدّه‌ای از احباء و تخریب و مصادره اماکن مهمه، دوران سختی را سپری نمود. عدّهٔ زیادی از شهمیرزادیان بهائی در نقاط مختلف دنیا پراکنده هستند و چه بجاست که شرح احوال خود و خانواده را به رشتهٔ تحریر درآورند که ضمیمه چنین رسالاتی شود. ■

عشق و صبوری

چاره در عشق صبوری است ولیکن تا کی؟
ستم از یار ضروری است ولکن تا چند؟
سلمان شاهرخی

ملیح بهار

در یکی از کوچه‌های خیابان تخت جمشید طهران چند خانوادهٔ بهائی می‌زیستند، چون کوچه وسیع و بن‌بست بود از خطر ماشین‌های بی‌باک مصون جای مناسبی بود برای بازی کودکان، و بازی‌های معمول آن زمان، طناب بازی، گرگم به هوا، توپ بازی، گرگم و گلّه می‌برم که همراه با خنده و فریادهای شادی فضا را پُر می‌کرد. چون هر لحظه قابل کنترل مادران بود لذا حرفی نداشتند و راضی بودند. امّا هیچ کودکی همیشه کودک نمی‌ماند، بچه‌ها به تدریج قد می‌کشیدند، بزرگ می‌شدند و نوع بازی‌ها و احساساتشان فرق می‌کرد. "پروانه" زودتر از همه متوجّه تبسّم‌ها و نگاه‌ها شد، آرام آرام خود را کنار کشید، و سایر دخترها هم به تدریج بازی را ترک کردند. پسرها کمی مقاومت کردند ولی بازی برای آنها هم جاذبهٔ خود را از دست داده بود، به طرف بازی‌های جدّی پسرانه رفتند و کوچه خلوت شد.

از میان پسرها "ایرج" ملول و ناراضی بود او که گوشهٔ چشمی به "پروانه" داشت از این دوری رنج می‌بُرد البتّه در جلسات و اجتماعات او را می‌دید، امّا قدّوسیت این جلسات اجازه نگاه هم نمی‌داد. به قول شاعر: میکده حمّام نیست. هر دو دبستان و دبیرستان را گذرانده به دانشگاه راه یافتند. دیدارها در باغ تژه و زمین ورزش کنار حظیرة القدس دست می‌داد و صحبت‌ها راجع به رشتهٔ تحصیلی، ورزش و از این مقوله بود. مادر "ایرج" زودتر از همه متوجّه گیجی و سر درگمی فرزندش شد.

روزی با تبسّمی مادرانه از پسرش پرسید: چرا پریشانی؟ دردت چیست؟ بگو، نکند عاشق شده باشی؟ پسر که شنونده‌ای محرم پیدا کرده بود، همه چیز را گفت و اقرار کرد: "پروانه" را دیوانه‌وار دوست دارد. مادر پرسید: «به پروانه گفته‌ای؟» ایرج جواب داد: مشکل همین جاست، می‌ترسم، اگر جواب منفی دهد کارم زار است. مادر دقایقی در اندیشه فرو رفت، مطلب را سبک و سنگین کرد، و انصاف داد که فرزندش، خوب گلچین کرده است، در حالیکه پسر را می‌بوسید حُسن انتخابش را تبریک گفت و اضافه کرد: «"پروانه" دختر عاقلی است، گمان نمی‌کنم جواب منفی بدهد، معذلک آرام باش چند روز مهلت بده، امشب با پدرت هم مشورت کنم، انشاءالله در ظرف چند روز جواب مثبتی برایت خواهم آورد» و افزود: «البتّه که جواب مثبت خواهند داد چنین دامادی را دست کم نمی‌گیرند.» پسر مادرش را بوسید و اظهار عقیدهٔ او را از عواطف مادری دانست، معذلک اندکی از اضطراب و نگرانیش کاست.

دو هفته بعد که به نظر جوان دل از دست داده چون قرنی گذشت، مادر شاد و مسرور خبر موافقت و رضایت دختر و خانواده‌اش را به پسر داد. پسر که جانی تازه یافته بود دست و سر و سینهٔ مادر را غرق بوسه کرد.

یک ماه بعد عروسی سر گرفت، چون هر دو خانواده مؤمن و از تظاهر به شؤون مادی دور بودند، با یک مجلس عقد مجلّل در خانه با حضور همهٔ منسوبان و دوستان توافق کردند و آنچه می‌بایست در کافه‌ای یا باشگاهی خرج شود به اضافهٔ پول چشم‌روشنی‌ها و هدیه‌های ریز و درشت، در عوض همهٔ اینها خانهٔ نقلی زیبایی به اسم پسر و دختر خریدند و به زوج جوان هدیه کردند. مراتب رضایت و سپاس دو جوان خارج از شرح و بیان است.

آنان با یک دنیا عشق و امید زندگی مشترک خود را آغاز کردند. جوانی، سلامتی، عشق و امید، شرکت در تشکیلات امری و مصدر خدماتی بودن، زندگی را برایشان شیرین و دلچسب ساخته بود. در همهٔ کارها از آراستن خانه، ترتیب شام و ناهار، انتخاب کتب و جرائد امری و ادبی، انتخاب فیلم و موسیقی، با هم، همدلی و هم فکری داشتند. بعد از دو سال صاحب پسری شدند، ورود کودک زندگی را شیرین‌تر و با معنی‌تر کرد، امّا تکلیف پروانه چه می‌شد، با حضور کودک نمی‌توانست از خانه خارج شود، ترک کار لطمه‌ای به بودجهٔ خانواده بود، از مادرش خواهش کرد صبح‌ها بچه را نگهدارد، تا او بتواند نیمه وقت کار کند. مادرش روی مهر مادری قبول کرد، ولی بعد از چند هفته نتوانست و از عهده بر نیامد. به دخترش گفت: «دخترم اگر من می‌توانستم در این سنّ و سال بچّه‌داری کنم، خدا به خودم می‌داد.» پروانه ناچار ترک کار کرد، چون جرأت نمی‌کرد کودکش را به دست خدمتکار بی‌علاقه و بی‌سواد بسپرد. از طرفی صرفه هم نداشت. لذا کار خارج را رها کرد، به خانه و همسر و کودکش پرداخت.

کودک با حرکات، شیرین زبانی‌ها، خنده‌ها فضای خانه را غرق شادی و سرور کرده و به زندگی معنی لطیف‌تری بخشیده بود. سه سال گذشت آنها به فکر داشتن فرزند دوّم افتادند. مرد جوان عقیده داشت که هر قدر فاصلهٔ سنّی کودکان با پدر مخصوصاً مادر کم‌تر باشد حُسن تفاهم بیشتری با فرزندان خواهند داشت. امّا این دفعه، طبیعت یا تقدیر سر شوخی داشت، یک دو قلوی مرغوب (پسری و دختری) خانه را به قدوم خویش روشن کردند. تا در زایشگاه بودند پروانه مشکلی نداشت. امّا همین که به خانه آمدند مشکلات شروع شد، اوّل تخت خواب دیگری احتیاج بود و سایر وسائل. مهم‌تر از آنها شیر مادر برای تغذیهٔ دو کودک کافی نبود. کمک گرفتن از شیر گاو آسان نمی‌نمود، نظافت آنها مشکل‌تر بود، هنوز پارچه‌های نظافتی "یک دفعه مصرف" به بازار نیامده بود. از پارچه‌های سفید معمولی استفاده می‌شد، که شستن و اطوی آنها وقت‌گیر و خسته‌کننده بود. دست‌های زن جوان با آنکه دستکش می‌پوشید می‌سوخت و حسّاس شده بود. زن رختشوی که هفته‌ای یک بار می‌آمد، اوّلین شرط کارش این بود که: کهنهٔ بچه و دستمال مردانه نمی‌شوید.

مادر پروانه که مواظب و مراقب حال و کار یگانه فرزندش بود، بر آن شد که کمکی به جگر گوشه‌اش بکند. هر طور بود "ماشین لباسشویی" به دختر ناز پرورده‌اش هدیه کرد. با این لطف مادر مقداری از مشکلات کاست. ولی هنوز مسائل و مشاکلی بود که روح پروانه را می‌آزرد. یکی از آنها حسادت پسر بزرگ بود به این دو موجودی که جای او را اشغال کرده و توجّه مادر را به خودشان معطوف کرده بودند به شدّت خشمگین و ناراضی بود و چندین مرتبه از مادر خواست که آنها را بیندازد بیرون و اینکه می‌گفتند: «این شکلات‌ها و آب نبات‌ها را آنها آورده‌اند» باور نداشت. مادر دقّت می‌کرد او را با

نوزادان تنها نگذارد. امّا تلخ‌تر از کار کودک رفتار همسرش بود، آن مرد عاقل بالغ و مؤمن از اینکه زنش کم‌تر از سابق به او توجّه دارد، ناراضی بود، زیرا این دو موجود تمام برنامه‌های جالب آنها را از بین برده بودند، از جمله ساعات خوش مطالعهٔ کتب امری و ادبی و بحث شیرین دربارهٔ آنها، تمرین زبان انگلیسی، شرکت در تشکیلات جوانان، و دیدن فیلم‌های خوب و جالب. مرد جوان به جای آنکه کمی از غرور کاذب خویش بکاهد و تا آن حدّ که ممکن است به همسرش کمک کند تا فرصتی برای کارهای مورد علاقه‌اش به وجود آید آرام آرام از خانه دوری گزید. یک شب که زنش گفته بود، عزیزم دلم برایت تنگ شده، چرا اینقدر دیر به خانه می‌آئی؟ مرد گفته بود: «تو بچه‌هایت را داری مرا می‌خواهی چه کنی». زن متعجّب و رنجیده خاطر پاسخ داده بود: «هر کس جای خودش را دارد، علاوه بر آن، این بچه‌ها را از خانهٔ پدرم نیاورده‌ام، تو خواستی، ما موافقت کردیم، آن توافق‌ها چه شد؟ تو می‌توانی با حضورت از خستگی من بکاهی». مرد جوان این حرف حسابی را نپذیرفت و تعبیر به بی‌مهری همسرش کرد. زن خسته، تحقیر شده و رنجیده لب فرو بست و سعی کرد از ریزش اشک خودداری کند. آن روزها مهمانی بر آنان وارد شد که مزید بر علّت گردید. او خاله جان خانم ایرج بود که سالی چند مرتبه یک روز به دیدن آنها می‌آمد. این خانم بیوهٔ یک جناب سرهنگ بود با ۸۰ کیلو وزن و سنّی در همان حدود و به قول خودش با یک چارک طلا در دست و سر و گردن و موها، که خودش را در همهٔ کارها وارد می‌دانست و اظهار عقیده می‌کرد. پروانه نهایت دقّت و سخاوت در پذیرایی او به عمل آورد که شاید از نیش زبانش ایمن باشد. امّا این دفعه او سوژهٔ جالبی داشت و آن انتقاد از طرز بچه‌داری پروانه بود. وقتی پروانه به بچه‌ها میوه می‌داد، پوست سیب را می‌گرفت و یا هستهٔ گیلاس را در می‌آورد خاله جان خانم با خنده و لحن طنزآمیزی می‌گفت: «بده با پوست و هسته بخورند: به باغ جنّت گلشن که نمیره» یا وقتی هندوانه را در بشقابی می‌نهاد و پیش‌بند بچه‌ها را می‌بست باز خاله جان خانم اعتراض کنان گفت: «ای بابا، یک پول جگرک سفره قلمکار نمی‌خواد.»

پروانه از آن زن امّی یک قرن پیش توقعی نداشت و به دل نمی‌گرفت، رنج پروانه از لبخندهای تمسخرآمیز همسر جوان، مؤمن باسوادش بود که این زن را تأیید و جسور می‌کرد. ضمناً در خانواده شایع بود که خاله جان خانم «شور چشم است». لذا پروانه در تمام روز در قلبش مناجات می‌خواند. بالاخره دیدار پایان یافت و خاله جان خانم آهنگ رفتن کرد. پروانه تا کنار ماشین او را بدرقه کرد.

زندگی ادامه داشت، کودکان بی‌لطف پدر هم رشد می‌کردند و بزرگ می‌شدند. معروف است: مادر در روی حصیر هم می‌تواند بچه‌هایش را بزرگ کند که پدر بر روی تخت زر نمی‌تواند. چندی گذشت حالا پروانه کمی فرصت داشت که به کارهای امری برسد تلفن کرد و آمادگی خود را برای تقدیم خدمتی اظهار داشت، لذا کلاس درس اخلاق در عصر پنج شنبه در خانه‌اش تشکیل شد، همانطور جلسهٔ تبلیغی. وقتی ضیافت ۱۹ روزه در خانهٔ مادر یا مادر شوهرش تشکیل می‌شد با بچه‌ها می‌رفت، ضمناً تلفن کرد به رئیس سابقش و گفت: من هنوز نمی‌توانم از خانه خارج شوم امّا اگر شما کارهای ماشین‌نویسی را به خانه بفرستید، می‌توانم مثل سابق تمیز و پاکیزه کار کنم. موافقت کردند. و پروانه توانست با مقدار کمی پول که به دست

آورد، به سر و لباس خود برسد. مقداری هم کاموا خرید که برای کودکانش لباس، جوراب و کلاه ببافد. ضمناً شال گردن زیبایی هم برای همسرش بافت که با بی‌اعتنائی او مواجه شد. در یک شب سرد طوفانی که پروانه درد شدیدی داشت و با خوردن قرص مسکن تازه به خواب رفته بود، وقتی مرد وارد اطاق شد، صدای نالهٔ زن و شیشهٔ دارو توجّهش را جلب کرد به بستر زن نزدیک شد و پرسید چه شده است؟ زن به زحمت دیده گشود، آنقدر مرد برایش بیگانه بود که گویی ترسید و گفت: «ببخشید، آقا را جا نمی‌آورم.» با گفتن این جمله بقیهٔ قوایش را از دست بداد و خاموش شد. مرد از بستر زن دور شد و زیر لب غُرید معذلک شیشهٔ دوا را از دسترس زنش دور کرد. این هم مزید بر علّت شد، مرد صبح زود خانه را ترک کرد و تا چند روز پیدا نبود. باز مدت‌ها گذشت، پروانه تنها و دل تنگ بود، با بچه‌ها، با کار و مطالعه خود را مشغول می‌کرد. یک روز صبح نشست و به حساب خود و شوهر ناز آلود پُر توقعش رسید، دید با همهٔ بی‌دادها و اهانت‌ها هنوز دوستش دارد. اندیشید: بی‌خانهٔ شخصی، بی‌فرش و مبل استیل و وسائل لوکس می‌توان زیست امّا بی‌عشق و بی‌امید نه. تصمیم گرفت: غرور زنانه‌اش را زیر پا بگذارد و با او حرف بزند، خصوصاً نگران کودکانش بود که به مهر و سرپرستی پدر احتیاج داشتند. فرصتی نشد و وفق نداد.

در یکی از شب‌های اوّل پائیز که پروانه از کار آشپزی فراغت یافته، بر زمین جالس و بچه‌ها دور و برش را گرفته، پسر کوچک سر بر زانوی مادر نهاده و با انگشتری دست مادر بازی می‌کرد و دخترش کنار مادر ایستاده و با موهای بلند مادرش عشقی داشت، و پسر بزرگ که می‌بایستی مهر ماه به دبستان برود، لذا پروانه حروف الفبا را روی صفحه‌ای به خطّ درشت نوشت که کودک کمی آشنا شود و ضمناً مشغول گردد از مادر سؤالی داشت بدین معنی: که نقطه‌های چ تنها و چ آخر را در درون حرف چ بگذارد، یا پائین آن. هنوز مادر جوابی نداده بود که پردهٔ اطاق کنار رفت و مرد خانه در حالی که هر دو دستش پُر بود، الله ابهیٰ گویان و خندان وارد شد، و گفت: بچه‌ها برایتان بستنی آورده‌ام. کلمهٔ بستنی سکوت بچه‌ها را شکست و فریاد شادیشان بلند شد. پروانه گفت لطفاً بگذارید توی یخچال برای بعد از شام. مرد به طرف زنش رفت گونه‌اش را بوسید و گفت: برای تو هم چند شاخه گل و چند خوشه انگور که می‌دانم دوست داری. پروانه حیران و متعجّب برخاست، تشکر کرد، گل‌ها را در گلدان نهاد و به اطاق آورد، به پسرش گفت: حالا موضوع نقطه‌های چ را از پدرت بپرس، او واردتر است و پسر چنین کرد. زن متوجّه شد شوهرش مضطرب است، فکر کرد چه شده است: «چه حادثه‌ای رخ داده چرا نگران است، آیا کارش را از دست داده؟ آیا در سلامتش خللی وارد شده؟ خدایا پناه بر تو». صدای بچه‌ها بلند شد: ماما شام. پروانه گفت: شام حاضر است، میز را آماده کنید. همه برخاستند و میز شام را آراستند. شام سبزی پلو داشتند با مرغ و ماست خانگی. وقتی قاب پلو را روی میز گذاشت عطر زعفران و بوی خوش گشنیز و شِوِد شامّه را نوازش کرد، بچه‌ها حواسشان پیش بشقاب "ته دیگ" بود که مادر ۴ قسمت کرد و در بشقاب‌هایشان نهاد.

شام با اشتها و لذّت نوش جان شد. حالا همه منتظر بستنی بودند. این پدر بود که برخاست و بستنی را آورد.

در حالی که همه مشغول صرف بستنی بودند، حادثه‌ای رُخ داد که جمع خانواده را

دگرگون ساخت، دختر کوچک که تا آن لحظه خاموش بود بستنی خود را کنار زد از صندلی به زیر آمد با شتاب به سوی پدر شتافت به زحمت از پاهای پدر بالا رفت، روی زانوهای پدر قرار گرفت، دست‌های کوچک و ظریفش را به گردن پدر انداخت، بریده، بریده، درگوش پدر کلماتی می‌گفت که خوب مفهوم نبود شاید التماس می‌کرد: دیگر نرو، بمان.

مرد احساس کرد سرش گیج می‌رود و هوا برایش گرم است. دگمهٔ یقهٔ پیراهن را گشود، کودک را بر قلبش فشرد و عطر وجود معصومش را نوشید، موهای لطیفش را نوازش کرد و دختر کوچک که آرامشی یافته بود به آهستگی لغزید و بر زانوی پدر نشست. مرد متوجّه پسر کوچکش شد کودک با شتاب به آنها پیوست، پسر بزرگ که دیگر خود را کودک نمی‌دانست، به آرامی در صندلی کنار پدر قرار گرفت. برای پروانه که دیدن این منظره از آرزوهای دور و درازش بود، ترسید نقش زمین شود، آهسته از اطاق خارج شد. به اطاق کارش رفت، در مقابل عکس حضرت عبدالبهاء به خاک افتاد عرض فنا و نیستی کرد. هرگز این جسارت را نداشت که از ساحت قدسش چیزی بخواهد یا نخواهد می‌دانست که حضرتش ناگفته می‌داند و ننوشته می‌خواند. پروانه با این اطاق انسی داشت هر صبح و شام برای ادای نماز و دعا به اینجا می‌آمد. آن ساعت برای ادای سپاس آمده بود، شاکر و مطمئن به نزد عزیزان برگشت و گفت: حالا برویم سالن راحت بنشینیم و مثل هر شب مناجات‌ها و شعرهایی را که از بر دارید بخوانید. چنین کردند: مناجات‌ها قسمت‌های کوچکی از کلمات مکنونه، بندی از اشعار "نعیم" و شعری از شعرهای ادبی چون: گلی خوش بوی... خواندند و به اصطلاح همهٔ هنرهاشان را نمودند کم‌کم وقت خواب کودکان رسید، برخاستند و آمادهٔ خوابیدن شدند، پدر و مادر را بوسیدند و به بستر رفتند.

طبق معمول پروانه برایشان مناجاتی تلاوت کرد. کودکان معصوم به خوابی شیرین فرو رفتند. پروانه به آرامی در اطاق را بست و برای شستن ظرف‌ها به آشپزخانه رفت. همسرش که در مبلی لمیده و سراپا گوش بود برخاست و گفت: عزیزم اینها را بگذار برای صبح حالا کمی استراحت کن. پروانه گفت: متشکرم صبح کارهای مخصوص خودش را دارد، ظرف‌ها را شست خشک کرد و بر جای نهاد، آشپزخانه را تمیز کرد، اسباب بازی‌های کودکان را جمع و جور کرد، بشقاب انگور را برداشت و به اطاق رفت. بر زمین نشست و پشتش را که مدّتی بود درد می‌کرد به دیوار فشرد.

(وقتی پروانه در آشپزخانه مشغول شستن ظرف‌ها بود شوهرش اندیشید: فردا باید یک ماشین ظرفشویی بخرم و کمی از زحمتش بکاهم و چنین کرد.)

زن و شوهر پس از سال‌ها روبروی هم نشسته بودند، مرد اندیشید: این زن و مرد خسته آیا همان "ایرج و پروانهٔ" جوان و شاداب ده سال پیش هستند که با عشق و امید زندگی خود را آغاز کردند؟

به دقّت در زنش نگریست، به نظرش رسید همسرش هنوز زیباست، پوست شفاف روشن، چشم‌های زیبای سیاه که با هر نگاهش صدها سخن می‌گفت، بینی ظریف خوش تراش، لب‌های کمی گوشت‌آلود و خوش رنگ، به موهای بلند کم جعدش نگریست، خدا را شکر که کوتاهش نکرده و به رنگ مصنوعی نیالوده، یادش آمد چه راز و نیازی با این گیسوان داشته و هر تاری از آنها با رشتهٔ جانش پیوند داشت. و حالا هم دیگر طاقت نداشت، برخاست جلوی

پاهای زنش زانو زد، سرش را به سینهٔ پاک زنش فشرد و کنار گوشش زمزمه کرد: زن محبوبم، پروانهٔ عزیزم، با همهٔ وجود دوستت دارم، تو عمر منی برای تو زنده‌ام دیوانگی‌های مرا ببخش، من مابین عشق و جنون ناخودآگاه تو را آزردم، امّا: باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت.

آرام آرام لغزید و سرش را بر زانوی زنش نهاد و زاری آغاز کرد. پروانه، نه مایل بود و نه قادر که از آن همه بیدادی که بر او رفته و از آن همه خواری که چون خاری در دل و جانش خلیده، سخن گوید و به اصطلاح: کهنه خرمن بر باد دهد، گفت: من هم دوستت دارم، تو همسر منی پدر فرزندان منی به عشق و وفای من مطمئن باشد. یاد این شعر لطیف بابا طاهر افتاد و خواند:

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت
دل لیلی از آن شوریده‌تر بی

مرد به شدت می‌گریست و پروانه طاقت دیدن اشک‌های شوهرش را نداشت، این حالت رنجش می‌داد با شتاب صحنه را عوض کرد و با گفتن راستی انگور یادمان رفت، مردش را از عرش به فرش آورد. حبّهٔ انگوری در دهان خود و حبّهٔ دیگری در دهان همسرش نهاد. مرد حبّه‌های انگور را به آرامی می‌خورد و در دل با خدای خود راز و نیازی داشت که: خدایا به حقّ عظمت و بزرگی و لطف و کرمت این زن، این مظهر مهر و محبت را از من مگیر. بی او بی مهر او من هیچم. هیچ طولی نکشید که "پروانه" به مطالب پی بُرد: وقتی روزنامهٔ اطلاعات را ورق می‌زد چشمش به آگهی درگذشت خانمی از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی‌شان افتاد که در یک تصادف ماشین درگذشته است. چون مجلس ترحیم چند روز بعد بود پروانه به شوهر آن خانم تلفن کرد، آقا خانه نبود پروانه سراغ بچه‌ها را گرفت (دو پسر سه ساله و پنج ساله) خدمتکار گفت: خانهٔ عمّه خانمشان هستند.

پروانه به خانهٔ آن خانم تلفن کرد و تسلیت گفت و برای بچه‌ها اظهار نگرانی کرد. آن خانم همه چیز را تعریف کرد و گفت من از داداش خواستم چند روزی خانهٔ ما باشند تا تغییراتی در خانه‌شان بدهیم بعد بروند. و اضافه کرد: بد جوری جای آن زن خالی است و برادرم رنج می‌برد خصوصاً وقتی آن کودک ۳ ساله زار می‌زند و مادرش را می‌خواهد آرام کردن کودک کار مشکلی است. سپس گفت: از طرف ما از همسرت تشکر کن تمام این ساعات تلخ و سخت را در کنار برادرم بود، و شرط برادری و دوستی بجا آورد و افزود: عجب مرد با عاطفه و خوش قلبی است وقتی آن کودک شیون کنان مادرش را می‌خواست، شوهرتان طاقت نیاورد اشک‌هایش سرازیر شد و یک دفعه غیبش زد. لطفاً از طرف ما ازش تشکر کن و افزود می‌دانی که آنها (برادرم و شوهرت) بیشتر شب‌ها تا دیر وقت با هم بودند "پروانه" در دل گفت: حالا دانستم. گویی پرده‌ای از جلوی چشمان پروانه کنار رفت و دانست که شوهرش تمام مدتی را که از خانه غایب می‌شد و دیر وقت به خانهٔ خودش می‌آمده نزد آنان بوده است. حالا که دیده درگذشت همسر دوستش چه لطمه‌ای به زندگی آن مرد و فرزندانش زده به شدت ترسیده و اندیشیده: اگر این بلا بر سر او آید و پروانه را از دست بدهد به عمق فاجعه پی برده از لج‌بازی کودکانه نادم و به سرعت خود را به زن و فرزندان رسانیده است.

پروانه که از مجموع این خبرها به شدّت متأثر شده بود و دو دیده پُر آب داشت اندیشید باید به این کودکان مظلوم بی‌مادر کمک کنم. ■

دسامبر ۲۰۰۲

لطائف نصائح قدما

با استفاده از گلچین جهانبانی، طهران، ۱۳۶۳

از صائب تبریزی:

پاک کن از غیبت مردم دهان خویش را
ای که از مسواک هر دم می‌کنی دندان سپید

هم از اوست:

صاف چون آئینه می‌باید شدن با خوب و زشت
هیچ چیز از هیچ کس در دل نمی‌باید گرفت

از آزاد:

دانی که خدا چرا به تو داده دو دست؟
من معتقدم که اندر آن سرّی هست
تا با دستی به کار خود پردازی
با دست دگر ز دیگران گیری دست

از شاعری است:

یک دل به سینه بیش نداری، دو دل مباش
حرفت چرا دوتاست زبان در دهان یکی است

از صائب تبریزی:

هیچ قفلی نیست در بازار امکان بی‌کلید
بستگی‌ها را گشایش از در یزدان طلب

از شاعری است:

در وطن هر که کند میل ترقی بی‌جاست
قطره در ابر محال است که گوهر گردد

از صائب تبریزی:

دور دستان را به احسان یاد کردن همّت است
ورنه هر نخلی به پای خود ثمر می‌افکند

از ناظم هروی:

افتادگی‌آموز اگر تشنهٔ فیضی
کز آب بود دور زمینی که بلند است

از واعظ:

مهیّای همان شو کز برای خلق می‌خواهی
گریبان چاکی مقراض باشد از بریدن‌ها

از بهار خراسانی:

پافشاری و استقامت میخ
سزد ار عبرت بشر گردد
برسرش هرچه بیشتر کوبند
پافشاریش بیشتر گردد

از طالب آملی:

مرد بی‌برگ و نوا را سبک از جای بگیر
کوزه بی‌دسته چو بینی به دو دستش بردار

از میرزا سعید حکیم:

کی تواند رشتهٔ ژولیده از سوزن گذشت
خواهی آسان بگذری زین تنگنا، هموار باش

از شاعری ناشناس:

چون رنده ز کار خویش بی‌بهره مباش
چون تیشه به سوی خویش دائم متراش
پیوسته چو ارّه باش در امر معاش
چیزی سوی خود می‌کش و چیزی می‌پاش

از مرتضی قلی سلطان:

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش
چون به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش

از عابد شیرازی:

خود را به حسن خلق نگهدار تازه روی
در بوستان دهر گل تازه چیده باش

از صائب تبریزی:

کج خُلق را به دشمنی خویش واگذار
آتش چه‌ها نمی‌کشد از دست خوی خویش!

گفت و شنودی با مهندس ماه مهر گلستانه

پیام بهائی: خانم ماه مهر گلستانه ممنون می‌شویم که مختصری دربارهٔ تحصیلات خود در ایران و خارج از ایران توضیح دهید.

ماه مهر گلستانه: در سال ۱۹۳۵ در طهران در یک خانوادهٔ بهائی به دنیا آمدم. از همان زمانی که خود را شناختم عشق به هنر در تمامی وجودم شعله می‌کشید. از پنج سالگی و از همان کودکی نیز شعر می‌سرودم و این دو پدیدهٔ هنری، چون دو خط موازی در زندگی من همیشه با هم حرکت کرده‌اند.

در دوران نوجوانی در کلاس نقاشی که از طرف لجنهٔ جوانان بهائی طهران و در زیر گنبد حظیرة القدس برپا شده بود، با اشتیاق به فراگیری نقاشی پرداختم و پس از مدتّی شش سال نزد رضا صمیمی، نقاش معروف بهائی، که بعدها جلای وطن نمود، به مهاجرت رفت و از زمرهٔ هنرمندان بزرگ اروپایی محسوب شد، به فراگیری این هنر مشغول بودم، او مشوّق واقعی من بود و آیندهٔ خوبی را برایم پیش‌بینی می‌نمود. در کلاس دوازدهم نیز، در رشتهٔ ادبی، در دبیرستان نوربخش افتخار شاگردی دکتر مهدی حمیدی را داشتم که هنوز دست نوشتهٔ اشعارم را که تصحیح نموده است، در کتابخانهٔ خود دارم. بسیاری از استادان در دوران تحصیل در انگلستان و هنرمندان ایرانی، در رشد و باروری من مؤثر بودند.در سال ۱۹۶۲ به همراه همسر و دو فرزند خردسالم به انگلستان رفتیم. همسر من در شرکت نفت در ایران شاغل بود و برای تخصص و دریافت دانشنامهٔ دکترا به خارج اعزام شده بود. من هم از این فرصت استفاده نمودم و پس از

گذراندن کنکور دانشکدهٔ هنری دانشگاه لندن، دورهٔ پنج سالهٔ آرشیتیکت تزئینی را طی نمودم و عنوان شاگرد اوّل را در بین ۱۵۰ نفر دانشجو به دست آوردم. پایان نامهٔ تحصیلی من دربارهٔ تأثیر حملهٔ مغول و تیمور در هنر نقاشی ایران بود.

پیام بهائی: کارهای هنری شما در ایران بیشتر در چه زمینه‌هایی بوده است؟

ماه مهر گلستانه: پس از تحصیل با دلی پر امید به همراه خانواده به وطن برگشتم. در سال ۱۹۶۶ در کنکور انتخاب کارهای تزئینی در تالار رودکی، کارهای نقاشی من مورد توجّه پادشاه و شهبانوی ایران قرار گرفت و دو دیوار بزرگ از موزائیک و سرامیک در طبقهٔ اوّل با سبک نقاشی دوران صفویّه و ۹ تابلوی بزرگ موزائیک شیشه‌ای در طبقهٔ چهارم، به سبک حجّاری‌های دوران ساسانی را در محلّ ساختمان به انجام رساندم. پس از آن تا مدّت سیزده سالی که در ایران بودم روزی نگذشت که به خلق اثری موفق

نگردم. دیوارهای ده بانک صادرات در مراکز شهرستان‌ها را با طرح‌های خود و مصالح سنّتی ایرانی، از نوع کاشی‌کاری و مس چکشی تزئین نمودم. تزئین و مبلمان هتل بزرگ کورش در شیراز، هتل آبعلی، قسمتی از هتل ونک، تزئین و مبلمان و نقاشی‌های دیواری و اجرای کامل آنها را در کاخ کشاورزی را به عهده داشتم. ده‌ها بیمارستان، بازارهای شهرک غرب و بسیاری از مراکز فرهنگی، منازل شخصی و غیره از یادگارها و کوشش‌های شبانه‌روزی من در آن دوران محسوب می‌شود. چون در آن زمان، دوران سازندگی و بالندگی مخصوصاً برای زنان در ایران بود اولیای امور با تقدیر از زحمات شبانه‌روزیم مرا در ادامهٔ راه هنرهای مربوط به ساختمان و تزئین کمک می‌نمودند.

پیام بهائی: جمعاً چند سال در ایران کار هنری کردید و اکنون آیا دنبالهٔ آن کارها را در امریکا گرفته‌اید؟

ماه مهر گلستانه: در ایران سیزده سال دائماً مشغول به کار بودم و بارها در وقت نقاشی و خلق آثار هنری، خداوند را شکر می‌نمودم که کاری انجام می‌دهم که کاملاً با ذوق و احساساتم مطابقت دارد. از وقتی که به امریکا آمده‌ام تا به حال هر روز گاهی تا دوازده ساعت به کار مشغولم. نقاشی و نویسندگی را بهترین راه برای حلّ اشکالات روحی بشر می‌دانم، بخصوص هنر میناکاری را بسیار دوست می‌دارم و آرزو دارم این هنر درخشان که از شرق مایه گرفته است، روز به روز در جهان هنری بیشتر شناخته شود و راه در موزه‌های بزرگ دنیا پیدا کند.

پیام بهائی: آیا شاگردانی هم داشته‌اید؟

ماه مهر گلستانه: به مدّت ده سال در دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک طهران به تدریس رشتهٔ پرسپکتیو و آرایش صحنه مشغول بودم و در ضمن در تمام سال‌های زندگی در ایران معلمی درس اخلاق بهائی را از جان و دل دوست می‌داشتم، از دوران تدریس خاطره‌های بسیار گرانبهائی دارم و در هر کجا که با شاگردان گذشته مواجه می‌شوم، موجی از سرور و خوشحالی سراپایم را فرا می‌گیرد.

پیام بهائی: آیا در ایران و خارج از ایران نمایشگاهی از کارهای عمدهٔ هنری شما ترتیب داده شده است؟

ماه مهر گلستانه: در سال ۱۹۷۲ در ایران نمایشگاهی در انجمن ایران و آلمان از کارهای هنریم، از سرامیک، مس چکشی، موزائیک، موزائیک شیشه‌ای، مینا در روی مس، و آبرنگ ترتیب داده شد. پس از آن به علّت مسئولیت در کارهای ساختمانی، فرصت ترتیب نمایشگاه را در ایران نداشتم. ولی از زمانی که به امریکا آمده‌ام تا به حال ۲۹ نمایشگاه فردی و گروهی داشته‌ام.

من از هنر نقاشی چه به صورت فرسک و یا تابلو، به دو موضوع می‌نگرم، اوّل سوژهٔ نقاشی و سپس مصالح و تکنیک، آنچه که مرا همیشه مجذوب نموده و از آن الهام گرفته‌ام، نقاشی‌ها و کارهای هنری و حجاری‌های دوران پر افتخار گذشتهٔ ایران است. سعی می‌کنم که تلفیقی از هنر شرق و غرب در کارهایم به چشم بخورد. هنوز هم که سال‌های بسیاری از شروع کارهای هنریم می‌گذرد، روح نقاشی ایران و سوژه‌های دلپذیر مناظر ایران و مردم سادهٔ ایلات مرا رها نمی‌کند. از اندوه مردم هم‌وطن و بخصوص زنان در این برهه از زمان در رنج هستم و آرزو می‌کنم در شعرها، کتاب‌ها و نقاشی‌هایم، این دردها را بازگو نمایم. زمانی کوه دماوند را نقاشی می‌کنم که در رأس آن فردوسی نشسته و زنان و مردان سوارکار از داخل کوه بیرون می‌زنند و می‌تازند و در چهره‌هاشان نور امید می‌درخشد. تخت جمشید را مجسم می‌کنم که در ایّام نوروز و بهار

نگردم. دیوارهای ده بانک صادرات در مراکز شهرستان‌ها را با طرح‌های خود و مصالح سنّتی ایرانی، از نوع کاشی‌کاری و مس چکشی تزئین نمودم. تزئین و مبلمان هتل بزرگ کورش در شیراز، هتل آبعلی، قسمتی از هتل ونک، تزئین و مبلمان و نقاشی‌های دیواری و اجرای کامل آنها را در کاخ کشاورزی را به عهده داشتم. ده‌ها بیمارستان، بازارهای شهرک غرب و بسیاری از مراکز فرهنگی، منازل شخصی و غیره از یادگارها و کوشش‌های شبانه‌روزی من در آن دوران محسوب می‌شود. چون در آن زمان، دوران سازندگی و بالندگی مخصوصاً برای زنان در ایران بود اولیای امور با تقدیر از زحمات شبانه‌روزیم مرا در ادامهٔ راه هنرهای مربوط به ساختمان و تزئین کمک می‌نمودند.

پیام بهائی: جمعاً چند سال در ایران کار هنری کردید و اکنون آیا دنبالهٔ آن کارها را در امریکا گرفته‌اید؟

ماه مهر گلستانه: در ایران سیزده سال دائماً مشغول به کار بودم و بارها در وقت نقاشی و خلق آثار هنری، خداوند را شکر می‌نمودم که کاری انجام می‌دهم که کاملاً با ذوق و احساساتم مطابقت دارد. از وقتی که به امریکا آمده‌ام تا به حال هر روز گاهی تا دوازده ساعت به کار مشغولم. نقاشی و نویسندگی را بهترین راه برای حلّ اشکالات روحی بشر می‌دانم، بخصوص هنر میناکاری را بسیار دوست می‌دارم و آرزو دارم این هنر درخشان که از شرق مایه گرفته است، روز به روز در جهان هنری بیشتر شناخته شود و راه در موزه‌های بزرگ دنیا پیدا کند.

پیام بهائی: آیا شاگردانی هم داشته‌اید؟

ماه مهر گلستانه: به مدّت ده سال در دانشکدهٔ هنرهای دراماتیک طهران به تدریس رشتهٔ پرسپکتیو و آرایش صحنه مشغول بودم و در ضمن در تمام سال‌های زندگی در ایران معلمی درس اخلاق بهائی را از جان و دل دوست می‌داشتم، از دوران تدریس خاطره‌های بسیار گرانبهائی دارم و در هر کجا که با شاگردان گذشته مواجه می‌شوم، موجی از سرور و خوشحالی سراپایم را فرا می‌گیرد.

پیام بهائی: آیا در ایران و خارج از ایران نمایشگاهی از کارهای عمدهٔ هنری شما ترتیب داده شده است؟

ماه مهر گلستانه: در سال ۱۹۷۲ در ایران نمایشگاهی در انجمن ایران و آلمان از کارهای هنریم، از سرامیک، مس چکشی، موزائیک، موزائیک شیشه‌ای، مینا در روی مس، و آبرنگ ترتیب داده شد. پس از آن به علّت مسئولیت در کارهای ساختمانی، فرصت ترتیب نمایشگاه را در ایران نداشتم. ولی از زمانی که به امریکا آمده‌ام تا به حال ۲۹ نمایشگاه فردی و گروهی داشته‌ام.

من از هنر نقاشی چه به صورت فرسک و یا تابلو، به دو موضوع می‌نگرم، اوّل سوژهٔ نقاشی و سپس مصالح و تکنیک، آنچه که مرا همیشه مجذوب نموده و از آن الهام گرفته‌ام، نقاشی‌ها و کارهای هنری و حجاری‌های دوران پر افتخار گذشتهٔ ایران است. سعی می‌کنم که تلفیقی از هنر شرق و غرب در کارهایم به چشم بخورد. هنوز هم که سال‌های بسیاری از شروع کارهای هنریم می‌گذرد، روح نقاشی ایران و سوژه‌های دلپذیر مناظر ایران و مردم سادهٔ ایلات مرا رها نمی‌کند. از اندوه مردم هم‌وطن و بخصوص زنان در این برهه از زمان در رنج هستم و آرزو می‌کنم در شعرها، کتاب‌ها و نقاشی‌هایم، این دردها را بازگو نمایم. زمانی کوه دماوند را نقاشی می‌کنم که در رأس آن فردوسی نشسته و زنان و مردان سوارکار از داخل کوه بیرون می‌زنند و می‌تازند و در چهره‌هاشان نور امید می‌درخشد. تخت جمشید را مجسم می‌کنم که در ایّام نوروز و بهار

قشقایی‌ها با لباس‌های رنگارنگ از کنار آن می‌گذرند و با دهل و سرنا پیک نوروزی را گزارش می‌کنند. یا پرنده‌ای را تصویر می‌کنم که در داخل وجودش رنج زن ایرانی را به نمایش می‌گذارد، اینها دردهای آشنا، عشق‌ها و شادی‌های درون دل من هستند، برای بازگو نمودن آنها به نقاشی و شعر و نویسندگی پناه می‌برم و راهی برای گفتن و فریاد کشیدن انتخاب می‌کنم.

پیام بهائی: در رشتهٔ هنر نقاشی چه کسانی را به استادی قبول دارید؟

در مورد هنرمندان معاصر باید بگویم که مهندس سیحون را با آن طرح‌های زنده می‌ستایم و به کارهایش علاقمندم. در ذهنم هنرمند پویا، نقاش ظریف فکر، محمود فرشچیان، با آن رنگ‌های زنده و تخیلات ناب که در حقیقت یادگار زندهٔ هنر قدیم ایران است، می‌درخشد. در بین نقاشانی که در ایران زندگی می‌کنند به آثار مرتضی کاتوزیان و شکیبا، علاقهٔ وافر دارم. در نهایت تواضع در مقابل اساتید معاصر بزرگواری که سالیان دراز در جهت اعتلاء و غنای هنر نقاشی کوشیده‌اند، سر تعظیم فرود می‌آورم و چون در این مصاحبهٔ کوتاه نمی‌توانم نام همهٔ آنها را ذکر نمایم، پوزش می‌طلبم. باید گفت که در سال‌های اخیر، صنعت چاپ در ایران راه موفقیت را می‌پیماید و هنرمندان نقاش به وسیلهٔ چاپ کتب، پوسترهای آثار نقاشی، کارت پستال‌ها، تشکیل نمایشگاه‌ها برای مردم ملموس‌تر و شناخته‌تر می‌شوند.

ایران خاستگاه هنر است، اگر از مفرغ‌های لرستان، ظروف ظریف سفال ری و کاشان، حجّاری‌های زمان هخامنشیان و طاق بستان دوران ساسانی اثری نمانده بود اگر از کتاب‌های مصوّر دوران تیمور و مغول خبری نداشتیم، اگر از کاشی‌های آبی رنگ و دلپسند زمان صفویه و کاخ‌های دوران قاجار و اثرات دلپذیر کمال الملک و شاگردان او و بسیاری از اثرات ناب هنری دیگر را که اکنون نمی‌توان آنها را بر شمرد و موزه‌های بزرگ دنیا به زیور آنها آراسته شده را نداشتیم، چگونه دربارهٔ تاریخ ایران و سیر تحول هنر و فرهنگ آن می‌توانستیم قضاوت کنیم و چگونه اصلاً قادر بودیم که تاریخ دوران‌های مختلف ایران را بنگاریم؟

پیام بهائی: نقش هنرمند بهائی را در جامعهٔ امروز چه می‌دانید؟

ماه مهر گلستانه: من خود را به هیچ وجه چنان هنرمندی نمی‌دانم که چنین رسالتی برای خود قائل شوم و جواب سؤال بسیار مهم شما را در چند کلمه بیان دارم. ولی باید بگویم از شروع کار هنریم تا به حال هرگز کار هنری را دست کم نگرفته‌ام. با تمام وجود نسبت به کلام زیبا، شعر ناب، کتاب خوب، مطلب تاریخی صحیح و نقاشی دلپسند احترام گذارده‌ام. هنر و شعر را محصول بی‌تابی آدمی در لحظاتی که آدمی در پرتو شعر برتر و شعور الهام قرار می‌گیرد دانسته‌ام. هنر را جنبه‌ای از روح می‌دانم که تصویرها و ایماژهای هنرمند آنها را به مردمان می‌شناساند. اعتقاد داشته‌ام که زبان شعر و موسیقی و نقاشی یکیست. هنر جوششی است که از درون انسان سر می‌زند و کوششی است که در طول زمانهٔ هنرمند، با آن گام بر می‌دارد و آن را جلوه و جلا می‌بخشد و به دیگران ارائه می‌دهد.

امّا در مورد هنرمند بهائی، حضرت ولیّ امرالله در یکی از توقیعاتشان خطاب به احبّای امریکا می‌فرمایند: «*هر چیزی که در دسترس جامعه قرار می‌گیرد، بایستی چه از لحاظ ادبی و چه از لحاظ هنری عالی‌ترین نوع و نمونه باشد*» (ترجمه) در اخبار امری امریکا شمارهٔ ۵ می سال ۱۹۳۲ بیانی از حضرت ولی‌امرالله نقل شده که می‌فرمایند: «*روش بهائی حتّی در*

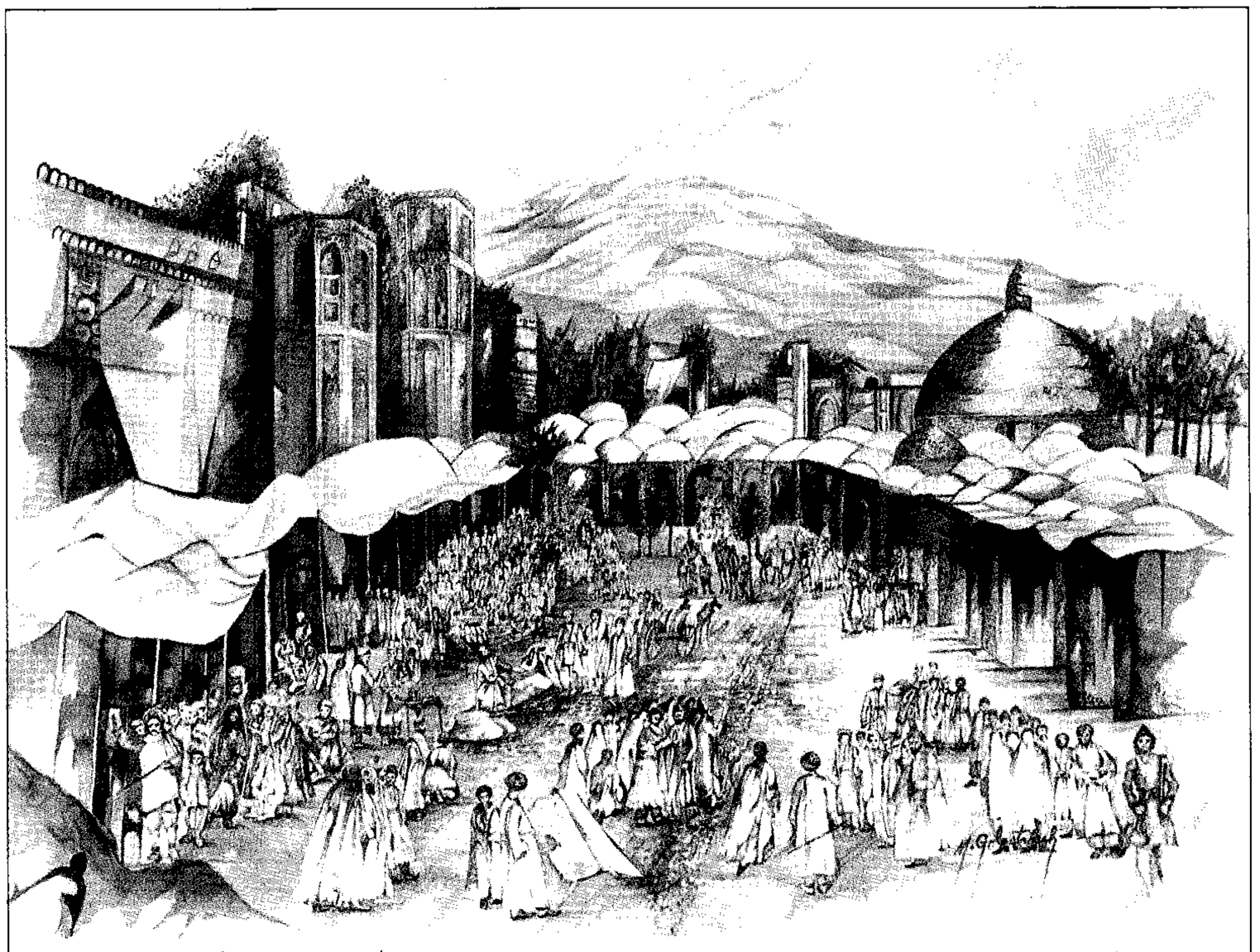

تابلوئی از سبزه میدان طهران، دسامبر ۱۸۵۲ زمانی که حضرت بهاءالله از سیاه‌چال آزاد شدند

زمینهٔ ادبیات و هنر به هیچ وجه نمی‌تواند با نظریات و افکار و روش‌ها و عادات و زیاده‌روی‌های عصر واپس‌گرای کنونی آمیخته شده و یا شباهتی به آنها پیدا کند». از خلال الواح، بیانات و نظریات مختلف که در آثار امر عظیم بهائی به چاپ رسیده رسالت هنرمند با ویژگی‌ها، اعتلاء و ارزش دیگری سوای آنچه در جهان فعلی می‌بینیم مورد توجه قرار گرفته است. هنرمند بهائی دارای رسالتی است که آزادگی، احساسات لطیف، صلح‌دوستی، تساوی زن و مرد، وحدت عالم انسانی، ترک تعصّبات و بسیاری دیگر از تعالیم جهانی و انسانی بهائی را باید ترویج نماید. جهان را صدها مسئلهٔ دردآور دائماً به وحشتی بزرگ دچار می‌سازد، در این زمان به نظر می‌آید که سکوت هنرمندان واقعی سزاوار نیست. حالات و حرکات هنرمند نمونه‌ای از طرز فکر اوست. آلودگی‌ها و درگیری‌های ظاهری که در بعضی از اجتماعات هنرمندان دیده می‌شود، مورد تأیید هنر جهانی بهائی نیست. اگر قبول کنیم که، روشنفکران واقعی، هنرمندان و معلمان شاخص اجتماع هستند، باید آنها را پرچمدارانی ببینیم که نباید ارتباط خود را با اجتماع قطع کنند. تا زمانی که پرچم آنها دیده شود، مردم نیز آنها را تعقیب خواهند کرد. تربیت اجتماعی هر ملّت فرع و تابع تربیت فرهنگی اوست. فاجعه در جامعه وقتی به وجود می‌آید که مردم آسان پسند شوند. انسان واقعی هرگز فساد و مظاهر آن را باور ندارد و قبول نمی‌کند. ممکن است هنرمند از آراء مردم زمان خود متأثر شود، ولی مآلاً سعی می‌کند آنها را در تغییر روحیهٔ مردم به راه‌های بهتری هدایت کند. او باید پیشتاز زمانهٔ خود باشد، نوآوری را باید ارج نهد و به بازگو کردن مشکلاتی بپردازد که دیگران دیرتر به آن می‌رسند. ■

تازه‌های علمی و فرهنگی جهان

جدیدترین فرهنگ لغت فارسی

ماه گذشته طی مراسم بزرگی در هتل لاله طهران که در آن ششصد نفر دعوت داشتند جدیدترین فرهنگ زبان فارسی در هشت مجلّد به نام «فرهنگ بزرگ سخن» به بازار عرضه شد. این فرهنگ زیر نظر استاد حسن انواری و با همکاری گروهی مرکب از یکصد نفر به مدّت هشت سال تهیّه شده و مخارج آن را یک شرکت انتشاراتی خصوصی به نام انتشارات سخن بر عهده داشته است.

فرهنگ بزرگ سخن شامل ۷۶۰۰۰ مدخل و ۴۵۰۰۰ عنوان فرعی است، جامع‌ترین فرهنگ فارسی به شمار می‌رود و شواهدی از بیش از ۴۰۰ اثر کلاسیک و امروزی فارسی نقل نموده است. بدینترتیب تعداد زیادی اصطلاحات و لغاتی که در نیم قرن اخیر مخصوصا پس از انقلاب وارد زبان فارسی شده در این فرهنگ با دادن مثال‌هایی معنی شده است.

انتشار این فرهنگ با تمجید و ستایش اهل ادب روبرو شده و آن را به اهمیّت فرهنگ دهخدا و معین ارزشیابی کرده‌اند. بهای آن ۵۵۰۰۰ تومان، یعنی چیزی برابر ۷۰ دلار است. ناشر هنوز قصد آوردن این فرهنگ را بر روی CD ندارد.

باز هم مرگ و میر اطفال

بر اساس یک گزارش (سال ۲۰۰۳) صندوق سازمان ملل متحد مخصوص کودکان (یونیسف) از نظر مرگ و میر کودکان کم‌تر از ۵ ساله بالاترین میزان را در قارهٔ افریقا واقع در جنوب صحرا می‌توان یافت (۱۷۳ در هزار) و پائین‌ترین را در کشورهای صنعتی (۷ در هزار). این همان پدیده‌ای است که علما از آن به عنوان نابرابری در مقابل مرگ یاد می‌کنند. آسیای جنوبی با میزان ۹۸ در هزار پس از افریقا واقع است.

کمترین مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال را در کشورهایی چون: نروژ، سوئد، هلند، پرتقال، کشور چک، انگلستان، سنگاپور، اسلوواکی، سویس، فرانسه، یونان، ایرلند، آیسلند، اسرائیل، ایطالیا، ژاپن، لوکزامبورگ، مالت، آلمان، اطریش، استرالیا، بلژیک، کانادا، کره جنوبی، اسپانی و در مرتبهٔ بعدی ممالک متحدهٔ امریکا می‌توان مشاهده کرد. آیا ملاک مزبور را نمی‌توان نشانه‌ای گویا از پیشرفت تمدن و ترقی جامعه دانست؟

خشونت شدید

از انتشارات مهم یونسکو مجله‌ای است به نام ***ژورنال بین‌المللی علم الاجتماع*** که شمارهٔ ۱۷۴ آن (دسامبر ۲۰۰۲) دربارهٔ موضوع خشونت شدید و افراطی است *Extreme Violence* یعنی خشونتی که از حدود عادی و متعارف خارج می‌شود و به صورت زجر و شکنجه، ایراد نقص عضوی، تروریسم، کشتار جمعی و حتّی تعصب بیش از اندازه و مانند آن جلوه‌گر می‌شود. نفس اختصاص یک شمارهٔ خاص این مجلهٔ معتبر به خشونت بیش از حد گواه رواج و اهمیت این پدیدهٔ بیمارگونهٔ اجتماعی در دنیای حاضر است. مقالات این شماره می‌کوشند که از دید تطبیقی و فراگیر متکی بر علوم مختلف جوابگوی علل و عوامل این پدیدهٔ ناگوار قرن ما باشند.

امریکا، یگانه ابر قدرت؟

عظمت امریکا محدود در قدرت نظامی او نیست، امریکا از کشورهای پر جمعیت، پر منابع طبیعی، پیشرفته در کشاورزی و صنعت، پیشقدم در تحقیقات علمی و خلّاقیت فنی و ورزیده در مدیریت علمی است.

جمعیت امریکا در نیمهٔ سال ۲۰۰۱ نزدیک به ۲۸۵ میلیون بوده، وسعت آن ۹/۸ میلیون کیلومتر مربع است. نژاد سفید ۷۵٪، نژاد سیاه ۱۲٪، آسیایی ۳/۶٪ جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند. سالی ۴ میلیون طفل در امریکا متولد می‌شوند و مرگ و میر مردم در سال به حدود ۳/۴ میلیون نفر بالغ می‌شود. در سال ۲۰۰۰ حدود ۸۵۰ هزار نفر به امریکا مهاجرت کردند رقم سال‌های قبل کمتر بوده است (۱۳۳ هزار از اروپا، ۲۵۶ هزار از آسیا، ۳۹۷ هزار از امریکای شمالی و جنوبی و بقیه از نقاط دیگر چون افریقا) تولید ناخالص ملی امریکا به صورت سرانه بالای ۳۴ هزار دلار است. ۲۴٪ تولید ناخالص داخلی از صنعت می‌آید و ۷۴٪ از خدمات و با همهٔ اهمیّتی که کشاورزی مدرن در آن سرزمین دارد سهمش در تولید داخلی فقط ۱/۳٪ است. کمتر منبع طبیعی مهم هست که امریکا از آن بی‌بهره باشد. نفت، گاز طبیعی، زغال سنگ، آهن، مس، نقره و اورانیوم از آن جمله هستند.

با همهٔ ثروتمندی، به علّت کثرت مصرف موازنه پرداخت‌های امریکا غالباً منفی است و در سال ۲۰۰۰ کسری تجارت خارجی ۴۴۷ میلیارد دلار بوده و کسری موازنهٔ پرداخت‌ها ۴۳۵ میلیارد دلار. صادرات و واردات امریکا خصوصاً متوجه کانادا است که امریکا با او قرارداد تجارت آزاد دارد (۲۲٪ صادرات امریکا به کانادا می‌رود و ۱۹٪ واردات از کانادا می‌آید).

فراوانی کتب دربارهٔ اسلام

از زمان وقوع وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تعداد کتبی که دربارهٔ اسلام از جانب مسلمانان و مسیحیان محقق نوشته می‌شود پیوسته رو به فزونی است. به عقیدهٔ برنارد لوئیس استاد امریکایی آنچه سبب عقب‌ماندگی جوامع اسلامی شده است یک چیز است و آن فقدان آزادی، آزادی فکر، آزادی اقتصاد، آزادی زن و آزادی شهروندان است و ریشهٔ همهٔ دردهای جهان اسلام را باید در آن جست.

عبدو فیلالی انصاری استاد فلسفه در دانشگاه محمّد منجم رباط (مغرب) بر آن است که اسلام با عرف‌گرایی یعنی جدایی مذهب از سیاست مخالفتی ندارد و گواه آن کتابی است که رئیس وقت دانشگاه الازهر علی عبدالرازق در سال ۱۹۲۵ نوشت: ***اسلام و پایه‌های قدرت*** و سکوت اسلام را دربارهٔ تشکّل و نوع و روش حکومت به ثبوت رساند. عبدالوهاب مدب شاعر تونسی در کتاب ***بیماری اسلام*** تعصب و تصلب را ریشهٔ درد اسلام می‌داند و بار مسئولیت را به دوش "کم سوادانی" چون ابن عبدالوهّاب (۱۷۰۳-۱۷۹۲) بنیادگذار مذهب وهّابی می‌گذارد. متعصبان از تأخر جامعهٔ مسلمان عمیقاً رنج می‌برند و دشمنی غرب و خصوصاً امریکا از همین رنج درونی بر می‌خیزد.

فیلیپ ویلکینسون در نشریات ***گالیمار*** فرانسه نوعی آلبوم زیبا از تاریخ اسلام منتشر کرده که ۲۳ موضوع عمدهٔ دین را از جمله موضوع ***قرآن***، مبانی پنجگانهٔ دین و مسجد را در بر می‌گیرد. موضوعات گوناگونی چون کوچ نشینی اعراب، جنگ‌های صلیبی، هنر خطاطی در اسلام و پیشرفت علوم در جهان اسلامی هم در این آلبوم شصت و سه صفحه‌ای نمایش داده شده‌اند. ■

معرفی کتاب

حافظا یار کجاست؟
اثر احسان‌الله هوربد، ۹۹ صفحه رقعی، چاپ ۱۳۸۰، طهران.

ایمان سرایندهٔ اشعار به امر نوین پرودگار از خلال بسیاری از غزل‌ها و مثنویات جلب توجه می‌کند مثلاً در "تابلوی تاریخ" یا "ساز وحدت بزنیم درکثرت" و "قصهٔ عشق انیس" و موارد متعدد دیگر که نمونه‌هایی از آن را ذیلاً نقل می‌کنیم:

در ساز وحدت:

روز عید است بیا دست در آغوش کنیم
بوسهٔ عشق ز پیمان فدا نوش کنیم
مژدهٔ آمدن یار به رضوان بدهیم
ساغر و شاهد و ساقی همه گلپوش کنیم
نوبهار است و جهان پیرهن گل پوشید
خرقه کهنه بینداز که نو دوش کنیم
خیمهٔ وحدت عالم تو بپا ساز و بیا
تا در آن خیمه همه غصه فراموش کنیم

و در قصه عشق انیس:

عشق آتش زد بجان و سوخت هرچه غیر خود
سوخت ناباب و وجودم چون طلای ناب شد
من انیس عشقم و دیدند مردم عشق ما
شرحه شرحه سینه‌ام سدّ سهام باب شد

و در تابلوی تاریخ:

آنان که ندا از لب جانانه شنیدند
از هرچه در این کون و مکان بود بریدند
قدوس نه یک بود و نه صد بود، هزاران
خندان سوی میدان شهادت بدویدند
در کشتی حمرا چه غم از موج بلایا
مغروق هم آنان که به کشتی نرسیدند

امیدواریم که طبع این شاعر ارجمند همواره سرشار و فیاض بماند. این معرفی اجمالی را با نمونه‌ای از مثنویات ایشان پایان می‌بریم زیر عنوان ***کبوتر سپید صلح*** گفته‌اند:

بر سریر قله‌ها پرچم زنم
طبل شادی‌ها به رنگ غم زنم
وحدت دین و زبان و رنگ و پوست
تا بپیچد در جهان خود بانگ دوست
وحدت اندر کثرت آمد راه حل
بهترین راهی که آمد بی‌دغل
اهل عالم را بخوانم سر به سر
برگ یک شاخ و درخت پرثمر
مرزها برچیده و یکسان شود
یک وطن گردد جهان آسان شود
مهر حق عام است بر خلق جهان
از چه رو من تفرقه آرم میان

از خانم نیره شوروی‌زاده، خواهر شاعر، که این مجموعه را برای ما فرستاده‌اند سپاسگزاریم.

مامان جون، سرباز حضرت بهاءالله
شرح حال روح‌انگیز مشکین‌نفس جاوید ۱۸۹۸- ۱۹۹۲؛ نگارش ثمین جاوید خمسی؛ به زبان انگلیسی؛ آلمان؛ ۲۰۵ صفحه.

در سال‌های اخیر که عدهٔ کثیری از بهائیان ایران از سرزمین عزیز خود مهاجرت کرده یا به ضرورت خارج شده‌اند میل به باز شناخت ریشه‌های خانوادگی خود مورد توجه بی‌سابقه‌ای قرار گرفته و انتشار مجله‌ای چون *شاخسار* که تا چندی پیش به همت آقای دکتر سیروس توفیق به معرفی قدمای عدّه‌ای از

خانواده‌های سرشناس بهائی می‌پرداخت و نشر کتبی مانند ***خاندان خمسی*** و همین کتاب ***مامان جون، سرباز حضرت بهاءالله*** و کتابی که شنیده‌ایم جناب امیر ارجمند دربارهٔ ***خاندان ارجمند*** در دست طبع دارد همگی بر این حقیقت دلالت می‌کند.

خانم ثمین خمسی (جاوید) که سال‌های طولانی است با خانوادهٔ گرامی خود مهاجر شهر بال سویس هستند به خاطر دهمین سال صعود مادرشان که در مونترو به ملکوت ابهیٰ پیوست و نزدیک به مقبرهٔ نفوس ارجمندی چون داگمار دول و الینور هولی به خاک سپرده شده است این کتاب را نوشته و ضمن آن سوابق خانواده‌های مشکین نفس و جاوید را ارائه کرده‌اند و عکس‌های خانوادگی و طرح‌های شجرهٔ انساب که زینت‌بخش کتاب است خواندن آن را مطلوب‌تر می‌کند.

خانم روح‌انگیز جاوید را در این کتاب در نقش‌های متعدد می‌توان دید، در نقش مادری پر محبت و دانا، در نقش مهاجره‌ای فداکار، در نقش مبلّغ سیار و نفسی مشتاق شرکت در کنفرانس‌های بزرگ تاریخی و حتّیٰ در نقش همسری آگاه که بعد از درگذشت زوج عزیز ناگزیر است همهٔ امور مالی و معاشی خانواده را بر دوش خود گیرد. پرورش فرزندانی که همه در میادین خدمت پیشرو و پیشتاز بوده و هستند مانند خانم جاویددخت خادم (همسر محترمهٔ ایادی امرالله جناب ذکرالله خادم) و جنابان هوشنگ و فرهنگ جاوید و ارائهٔ سرمشقی از خدمتگزاری امر یزدان به نوه‌ها و نتیجه‌ها بی‌گمان از اعظم امتیازاتی بوده که به زندگی این سرباز حضرت بهاءالله ارزش مخصوص می‌بخشد.

کتاب مشحون از خاطره‌های شنیدنی و حکایات دلچسب و همچنین حاوی شرح حال فرزندان و نوه‌های متصاعد الی‌الله خانم جاوید است و به طور ضمنی کمکی به روشن شدن زوایایی از تاریخ جامعهٔ پویندهٔ بهائی می‌کند. کتاب مورد بحث فصول ذیل را در بر می‌گیرد:

۱- مختصر تاریخ خانواده‌های مشکین نفس و جاوید.
۲- زندگی ایشان به عنوان یک همسر و مادر جوان.
۳- زندگی پس از درگذشت همسرشان.
۴- نسل بعدی.
۵-نوه‌ها.

جای بخشی در شرح احوال و خدمات برجستهٔ یکی از فرزندان ارجمند مؤلف گرامی خالی است.

ایران و جهان از نگاه شاهنامه؛ مقدمه، شرح و توضیح از محمد علی اسلامی ندوشن؛ مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر طهران؛ ۱۳۸۱، ۳۴۱ صفحه.

به عقیدهٔ محمد علی اسلامی ندوشن که از ادبای دانشمند معاصر است. «شاهنامهٔ فردوسی بیش از هر کتاب دیگر در زبان فارسی سرگذشت و روح مردم باستانی ایران را در خود بازتاب داده است».

«مردم ایران به کتابی چون شاهنامه از دو جهت نگاه می‌کردند یکی سیاسی یعنی وسیلهٔ بازیافت شخصیت ملی خود و دیگری انسانی یعنی کتاب حکمت و عبرت و دستورنامهٔ زندگی».

کار مؤلف محترم در این تألیف جمع‌آوری و ارائهٔ جهت دوّم یعنی فلسفهٔ زندگی است چنان که از شاهنامهٔ فردوسی می‌توان آموخت

☆☆

و داستان‌های شاهنامه که ابیاتی از آنها ارائه شده بیشتر برای بیان همان درس حکمت و عبرت است که از حوادث توان گرفت.

نقل بخش کوتاهی از این کتاب که نگاه شاهنامه را دربارهٔ خدا و تقدیر مطرح می‌کند معرّف بقیه می‌تواند بود.

خدا و تقدیر (صفحات ۱۶-۱۷)

«رابطهٔ انسان با خدا روشن‌ترین رابطه است. خدا پروردگار توانا، در بر دارندهٔ کلّ هستی، ناگنجا در صفت خاص و ناظر بر امور. او هرچه می‌کند به مصلحت می‌کند و چون و چرا در کارش نیست... آنچه در زندگی بشر پیش می‌آید ولو ناگوار بنماید همان را باید پذیرفت زیرا خدا بهتر می‌داند که چه باید بشود. از این‌رو یک رابطهٔ مشفقانه میان زمین و آسمان برقرار است. انسان شاهنامه هرچه در زندگی روی می‌دهد آن را به عنوان مشیّت آسمانی می‌پذیرد، رو ترش نمی‌کند و اطمینان دارد که سرانجام خوبی بر بدی غلبه خواهد کرد... در شاهنامه انسان مستقیم با خدا ارتباط دارد، واسطه‌ای در کار نیست در آستانهٔ هر کار مهمّی نیایش صورت می‌گیرد با حضور قلب و تن پاکیزه و از پروردگار خواسته می‌شود که نظر لطف خود را معطوف دارد. کوشش انسانی به جای خود هست زیرا وقتی او می‌داند که چه خوب است و چه بد نمی‌تواند که نکوشد، ولی تصویب نهائی با پروردگار است. این ممزوج اختیار و نااختیار جزو ذات زندگی بشر است و هیچ تمدّنی نتوانسته است به تمامی جانب یکی را بگیرد. انسان، هم مجبور است و هم مختار. هم در معرض رویدادهای بیرونی و پای‌بندی‌های سرشتی خود و هم صاحب اراده. چنین می‌نماید که اندیشهٔ ایرانی در دورهٔ باستان گرایش به خوشبینی و اختیار داشته است ولی در اواخر دورهٔ ساسانی بر اثر نفوذ تفکر زروانی چون خسته و ناامن است بیشتر روی به تقدیرگرایی می‌برد. خدای شاهنامه سازگار است هوای کسانی را که در خطّ نیکی حرکت می‌کنند دارد امّا گردش آسمان بدان گونه نیست که همواره بر وفق مراد انسانی بنماید از این‌رو درنیافتنی می‌شود...

عالم هستی فراتر از منطق آدمی حرکت می‌کند، منطق در دائرهٔ اموری شکل می‌گیرد که در دسترس است آنسوی دائره از قاعده‌مندی انسان خارج می‌گردد». به دنبال آن نگاه فردوسی به جهان، خرد، آزادی، فرهنگ، مرگ، ادب و نظائر آن مطرح شده و در بعضی موارد به عقیدهٔ مؤلف شاهنامه طیف عرفانی یا طیف خیّامی دارد.

آقای ندوشن از صفحهٔ ۳۶ به بعد اشعاری از متن تصحیح شدهٔ شاهنامه دکتر جلال خالقی مطلق که از معتبرترین نسخه‌هاست گرفته و بخصوص به دورهٔ داستانی یعنی نیمهٔ اول شاهنامه پرداخته است.

خواننده‌ای که با سبک روان و شیوای سخن مؤلف آشناست گاه تعجب می‌کند که چرا برخی تعبیرات پیش پا افتادهٔ روزنامه‌ای را که معادل ادبی دارد در کلام خود به کار برده است مثلاً جوّ ناسالمی که بر اثر توطئهٔ گرسیوز پدید آمده است (ص۱۵۵) کلمهٔ خواهشگری که چند باری به جای لفظ خواهش آمده (مثلاً ص. ۳۰۰).

برای ادای معانی مندرج در شاهنامه که این همه از کاربرد لغات عربی پرهیز داشته آیا به کار بردن کلماتی چون متوسل «گرد آفرید به نیرنگ متوسل می‌شود» (ص۱۲۳) ضرورت دارد؟ ■

نامه‌های خوانندگان

● یکی از مشترکین ***پیام بهائی*** در امریکا و نفس عزیز دیگری در اسپانیا پیشنهاد فرموده‌اند که نسخ باقیماندهٔ جلد دوّم کتاب ***پیام آسمانی*** را خریداری و به کتابخانه‌های بهائی و نفوس ذیصلاح اهداء نمایند. نام هر دو نفس محترم در گزارش مجله به ساحت رفیع عرض خواهد شد. عمیقاً سپاسگزار آن دو وجود ذیجود هستیم.

● خانم گلوریا شکیب طی نامهٔ مورخ ۲۸ ژانویه خود از رادیوی بیست و چهار ساعتهٔ لوس آنجلس ستایش کرده‌اند که طی ۱۴ سال اخیر در آن مرتباً دربارهٔ دیانت بهائی سخن رفته چه از طریق افرادی که مصاحبه شده‌اند چه از راه شنوندگانی که روی خط آمده‌اند، و چه با نقل مطالبی که در نشریات خارجی به دفاع از اقلیت بهائی منتشر شده است.

هم ایشان در نامهٔ ۱۴ فوریه نسخه‌ای از مجله راه زندگی را که در غرب امریکا نشر می‌شود ارسال داشته‌اند که همراه با درج عکس جناب مهندس سیحون روی جلد شرحی از مراسمی که روز ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ در بزرگداشت ایشان برپا شده آورده است. در این جلسه چند سخنران به بحث در هنر معماری سیحون پرداختند و سپس سناتور کالیفرنیا و شهردار لوس آنجلس لوحهٔ تقدیری به این هنرمند عالیقدر اهداء نمودند. مهندس سیحون در طی سخنرانی خود که با اسلاید همراه بوده بناهای ابن سینا، نادرشاه، فردوسی و چند کار نقّاشی خود را در معرض تماشای حاضران گذارد و در مورد آن‌ها توضیح داد. مهندس سیحون سخنان خود را با این جمله آغاز کرده است: من هیچ ندارم جز یک افتخار و آن اینکه در زمان تولّد خودم پای بر سرزمین مقدّس ایران گذاردم.

در همین شماره مصاحبهٔ مفصلی است با آقای دکتر عطاءالله اقراری که پس از ۵۰ سال خدمت پزشکی و تأسیس چند بیمارستان در ایران (طهران) قصد بازنشستگی دارند. به گفتهٔ خانم پری اباصلتی آقای دکتر اقراری به ولادت بیش از ۱۱ هزار نوزاد در طی دوران خدمت خود یاری کرده‌اند. برای هر دو نفس محترم ایام پرباری آرزومندیم.

● بریده‌ای از روزنامهٔ ***کیهان*** ۲۶ دی ماه از انگلستان رسیده که یکی از شخصیت‌های والای ایرانی در آن از لزوم تفکیک دین از دولت و آزادی اختیار مذهب و بی‌معنی بودن "مذهب رسمی و اقلیت‌های دینی" در یک حکومت دموکراتیک و استوار بر تساوی حقوق مردم دفاع کرده است.

● یکی از دوستان عزیز اطلاع داده‌اند که جناب بدرالدین باستانی حصاری از نواده‌های جناب ملّا احمد معلم حصاری که در تاریخ عهد اعلیٰ جای نمایانی دارد اخیراً به دنبال کشته شدن فرزندش در نقطهٔ مهاجرتی در افریقا از شدت تألم به عالم بقا صعود کرد و نشریهٔ ***امریکن بهائی*** خبر صعود وی را درج کرد. شادروان باستانی در شعر به "درویش

سلندر" تخلص می‌کرده و از جمله سروده‌های او شعری است که به مناسبت صعود جناب بلبل معانی مهاجر ممالک عربی به خط خود نگاشته است که ذیلاً درج می‌شود.

ای بلبل عشق جاودان رفتی
تا گلشن عشق بی‌نشان رفتی
در گلبن عشق نغمه‌خوان بودی
تا گلشن قرب نغمه‌خوان رفتی
گلگشت تو "گلبن معانی" بود
پروانه شدی و پرکشان رفتی
بودی تو جوان‌تر و سبکروتر
چالاک ز جمع همرهان رفتی
کردند فرشتگان گل افشانت
کز پاکی چون فرشتگان رفتی
نوّار به نور هجرت و خدمت
چون ماه به اوج کهکشان رفتی
با شمس بهاء تو را تقابل بود
نورافشان به آسمان رفتی
ما مانده به چاه و گمشده در راه
تو یوسف مصر جاودان رفتی
با حسن ختام در ره خدمت
همراه همه مقرّبان رفتی
"درویش سلندر" است و داغ تو
پژمرده ز آتش فراق تو

دسامبر ۹۵ شیکاگو

● خانم ملوک کاظم‌پور امری (امین امین) از جزائر موریس طی نامهٔ مورخ ۲۱ ژانویهٔ ۲۰۰۳ نوشته‌اند:

«در مجلّه *پیام بهائی* ماه دسامبر ۲۰۰۲ شمارهٔ ۲۷۷ شرحی که جناب آقای روح‌الله ممتازی راجع به امر الهی در ژاپن مرقوم داشته‌اند در معرّفی نام مهاجرین نام آقای عبدالحسین کاظم‌پور امری را ذکر کرده‌اند ولی مهاجر ژاپن آقای عباس کاظم‌پور امری بودند که در ماه فوریهٔ ۱۹۵۶ به اتّفاق همسرشان خانم طاهره کاظم‌پور علائی به حضور مبارک مشرف شدند. در احیان تشرف بود که تصمیم مهاجرت به ژاپن گرفته شد. در روز تودیع که همهٔ زائرین حضور مبارک مشرّف شدند، هیکل مبارک به برادر عزیزم می‌فرمایند: «شما هم که، ژاپن می‌روید» برادرم با نهایت غم و انکسار عرض می‌کند قربان دعای هیکل مبارک را ملتمسم. هیکل مبارک فرمودند: «شما به ژاپن بروید استقامت کنید من هم برای شما دعا می‌کنم، مطمئن باشید موفق خواهید شد».

پس از مراجعت به ایران سه روز بعد عازم ژاپن شدند و بعد از چند ماه کلیهٔ خانواده به محل هجرت وارد شدیم.

● به مناسبت فرا رسیدن عید رضوان این اشعار را از جناب علی باقری در مهد امرالله دریافت داشته‌ایم:

نوبهار است و دل من یاد دلبر می‌کند
عید رضوان آمد و غوغای دیگر می‌کند
شاد و خرّم گشته دل زین نوبهار و عید گل
یاد ساقی می‌نماید میل ساغر می‌کند
باز رضوان شد بپا و عید گلها شد عیان
پای کوبی بهر یار و ناز دلبر می‌کند
عید رضوان است و اعظم عید و شادی آمده
شور و شادی می‌دهد بر ما و غم در می‌کند
عید اعیاد آمده در کوی و در برزن همه
نغمه و آوای آن گوش جهان کر می‌کند
در گلستان عید گل دارد تماشا دوستان
بوستان گویی دوباره رخت نو بر می‌کند
دشت و هامون هر کجا را سبزه پر بینی و گل
لاله در صحرا به رقص و سبزه گل سر می‌کند

مرغکان بر آشیان مست و غزلخوان می‌شوند سرو رعنا فخر و نازی بر صنوبر می‌کند «باقری» تبریک گوید بر همه اهل بها عید رضوان را که جان‌ها تازه و تر می‌کند.

● یکی از خوانندگان می‌نویسند: «ششمین دورهٔ انجمن ادب و هنر شعبهٔ انگلستان با حضور ۳۵۰ نفر از یاران و میهمانان ایشان از ۲۴ کشور در محل تاون هال ایلینگ لندن به مدت ۵ روز از ۲۰۰۲/۱۲/۲۶ تشکیل شد. عنوان این دوره "پرفسور الکساندر باوزانی" بود که دو سخنرانی به ایشان اختصاص یافته بود. آقای دکتر کیومرث مظلوم دربارهٔ زندگی و خدمات علمی و روحانی او سخن گفت و آقای دکتر فریدون وهمن دربارهٔ آثار او خصوصاً کتاب ***ایران دینی*** که از مهم‌ترین این آثار است، سخنرانی کرد. در این کنفرانس ۱۵ موضوع مختلف در سخنرانی‌ها مطرح شد و از جمله سخنرانان چهار تن غیر بهائی بودند. موسیقی را گروه آقای رحمت‌الله بدیعی و گروهی غیر بهائی به نام گروه نغمه بر عهده داشتند.

● آقای احمد یزدانی زنوزی که از سه سال و نیم قبل ساکن استرالیا هستند ضمن خاطرات خود از زندان‌ها در ایران نوشته‌اند: در اردیبهشت ماه ۱۳۶۵ سرهنگ ایرج افشین را به بند بهائیان در زندان اوین آوردند. ایشان یک جلد ***ادعیه حضرت محبوب*** و یک جلد ***مکاتیب حضرت عبدالبهاء*** و یک کتاب دیگر با خود به زندان آورده بودند و مایهٔ تعجب بود که موقع انتقال ایشان از شعبهٔ آگاهی زندان اوین متوجه این کتاب‌ها نشده بودند. ایشان با رعایت احتیاط گاهی آن کتاب‌ها را به دوستان بهائی در بند می‌داد و دوستان آنها را رونویسی می‌کردند از جمله مطالبی که رونویسی شده بود و برایش کلاس گذاشته شده بود لوح مبارک دعاء یدعوه محیی الانام فی الایام و تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیا بود. وقتی در فروردین ماه ۱۳۶۶ بهائیان زندانی را از اوین به زندان گوهردشت انتقال دادند چون هنگام ورود به زندان اخیر موجودی زندانیان را دقیقاً کنترل می‌کردند جناب افشین پیشدستی کردند و کتاب‌های همراه خود را قبل از کنترل به خانوادهٔ خویش تحویل دادند به این ترتیب قریب یک سال بهائیان زندانی اوین از کتاب‌های محبوب خود استفاده کردند.

● جناب منیر صائب نوری با اشاره به مطلبی که زیر عنوان «قدر علمای بهائی را در حیات آنان بدانیم» در مجله درج شده خاطرهٔ جناب اشراق خاوری را که سال‌ها قبل به کویت تشریف برده بودند تجدید کرده و نوشته‌اند: «سال گذشته بنده به شهر پرت در استرالیا رفته بودم و افتخار شرفیابی حضور خانم محترمه ایشان راکه در خانهٔ سالمندان در آن ایالت ساکنند پیدا کردم و دو تا از فرزندانشان را هم ملاقات کردم».

پیام بهائی صمیمی‌ترین درودهای قلبی را به این بانوی ارجمند که شریک زندگانی آن مرد بزرگ وارسته و محقق گرانمایهٔ دانشمند بوده‌اند تقدیم می‌دارد و برای ایشان تندرستی و بقای عمر خواستار است.

● آقای پرویز میشن چی عکسی از اعضای محفل روحانی بندر انزلی (پهلوی) مربوط به ۶۵ سال پیش ارسال فرموده‌اند که بخاطر کیفیت بد عکس از درج آن معذوریم. چه

خوب خواهد بود که اینگونه عکس‌ها با کپی روشن و نام اشخاص برای دفتر سمعی و بصری مرکز جهانی ارسال گردد.

● دوستان جناب حبیب الله حسامی که یک ربع قرن است از ایشان دورند می‌توانند با نشانی ئی میل زیر با جنابشان تماس حاصل کنند. جناب حسامی از مژدهٔ سلامی و موفقیت یاران قدیمی خود خوشحال خواهند شد:
mhmhhessami@yahoo.com

● جناب احمد مهذّب در نامهٔ خود از ارسال این نشریه «برای گروه بی‌شماری از خانواده‌های آوارهٔ بهائی در سراسر عالم» اظهار تشکر فرموده و این مجله را جُنگ گرانبهائی نیز برای آیندهٔ تاریخ بهائی دانسته‌اند. سپاسگزار لطفشان هستیم.

● یکی از خوانندگان این بشارات را از بولتن خبری کانادا ژانویه ۲۰۰۳ برای ما فرستاده‌اند: در طیّ نقشه ۵ ساله ۲۱۸ نفر از بهائیان کانادا به ممالک دیگر هجرت کرده‌اند و ۴۲۰ نفر به سفرهای تبلیغی در خارج آن کشور مبادرت نموده‌اند. در فاصله ۲۱ مارچ تا ۷ دسامبر سال پیش ۱۵۴ تن از بزرگسالان و ۱۸ جوان به امر مبارک پیوسته‌اند. علاوه بر آن تعداد جوانان بهائی زاده که تسجیل شده‌اند بالغ بر ۱۱۰ تن می‌باشند.
نحمدالله جامعهٔ بهائی کانادا جنبده و رونده ست.

تصحیح: در شمارهٔ ماه مارس (۲۸۰) در شعر قدیمی ص ۱۳ «کنیزکی چنین» باید باشد «کنیزکی چینی» - همان شماره ص ۵۱ «مکاتب هنری» صحیح است. ■

پیام بهائی
نشریّهٔ ماهانه محفل روحانی ملّی
فرانسه برای بهائیان
❊
سال بیست و پنجم، شمارهٔ سوّم
شمارهٔ پیاپی ۲۸۱
شهرالبهاء تا شهرالجمال ۱۶۰
فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۲
❊
نشانی هیأت تحریریّه برای ارسال
مقالات،نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 106
1211 Genève 25, Switzerland
❊
نشانی برای ارسال حق‌اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
P. B. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418
حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپائی ۴۵ اورو (پول واحد اروپا)، و برای خارج از اروپا ۵۵ دلار امریکا/ یا ۵۵ اورو است. چگونگی ارسال مبلغ اشتراک: ۱ - توسط نمایندگان ما ۲ - با حوالهٔ پستی ۳ - چک بانکی به اورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵ - با کارت اعتباری Visa و Mastercard به یورو ۵ - مستقیما توسط بانک خودتان به شمارهٔ حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی ما:
Páyam-i-Bahá'í
FR76 30003 01500-00037261910-30
Bank Société Générale
8 Ave. J. Medicin
06000 Nice, France
Adresse Swift: SOGEFRPP
کلیّهٔ اشتراک‌ها در اوّل هر سال میلادی تجدید می‌گردد.
Payám-i-Bahá'í
Publie par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'is de France.